



فقه عنا و موسیقی

(جلد چهارم)

تحلیل و بررسی دیدگاه‌های فقیهان مستقل
و تابعان منظومه‌ی فقهی آنان
از ابتدای قرن چهارم تا قرن دوازدهم

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نکونام

فقه غنا و موسیقی / جلد چهارم

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: فقه غنا و موسیقی: تحلیل و بررسی دیدگاه‌های
فقیهان مستقل و تابعان منظومه‌ی فقهی آنان از ابتدای قرن چهارم
تا قرن دوازدهم / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر، انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ج ۷، ج ۴، ۲۶۴ ص.
شابک دوره: ۰۰ - ۱۹ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
شابک ج ۴: ۰۹ - ۲۹ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: ج ۴ - ۷ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیبا)
عنوان دیگر: تحلیل و بررسی دیدگاه‌های فقیهان مستقل
و تابعان منظومه‌ی فقهی آنان از ابتدای قرن چهارم
تا قرن دوازدهم
۹ موضوع: موسیقی (فقه)
موضوع: اسلام و موسیقی
موضوع: موسیقی -- فتاواها
رده‌بندی کنگره: ۶ / ۱۹۴ / ن ۸ ف ۷ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی: ۳۷۴ / ۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۹۲۹۴۲

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸

www.nekoonam.com

www.nekounam.ir

ISBN : 978 - 600 - 6435 - 29 - 9

شابک دوره: 0 - 19 - 6435 - 600 - 978 ISBN



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

فصل هفتم: غنا و موسیقی

از دیدگاه فقیهان قرن چهارم تا قرن دوازدهم

۱۵ شیخ صدوق <small>رحمته الله</small>
۱۶ رده بندی گناهان
۱۶ جواز درآمد زنان نوحه گر
۱۷ مستثنیات غنا
۱۷ حدیث غناخوانی در قرائت قرآن کریم
۱۹ شیخ مفید <small>رحمته الله</small>
۱۹ حرمت ساخت و تجارت آلات لهوی موسیقی
۱۹ حرمت درآمد زنان خواننده و آموزش موسیقی
۲۰ جواز نوحه گری زنان
۲۳ شیخ طوسی <small>رحمته الله</small>
۲۳ جواز ذاتی و اولی غنا
۲۶ نبود ملازمه ی ضروری میان باطل و حرام
۲۶ حرمت استفاده از آلات لهوی موسیقی

۳۰	حرمت ساخت ابزار لهو موسیقی و تجارت آن
۳۱	جواز غناخوانی زنان در مجالس عروسی
۳۱	فسق آوری غناخوانی
۳۴	جوانب بحث غنا
۳۷	ادعای اجماع بر حرمت غناخوانی
۳۷	موارد جواز استفاده از آلات موسیقی
۳۹	ویژگی های شعر مباح
۴۱	ابن ادریس <small>رحمته الله</small>
۴۱	ادعای اجماع بر جواز بهای درآمد زنان خواننده
۴۲	حرمت آلات لهو موسیقایی
۴۳	حرمت صوت های طرب انگیز
۴۳	حرمت مطلق غنا
۴۴	حرارت عزای کربلا
۴۷	محقق حلی <small>رحمته الله</small>
۴۷	تعریف مصطلح فقیهان از غنا
۴۸	حرمت صید لهوی
۵۱	علامه ی حلی <small>رحمته الله</small>
۵۱	ردّ شهادت شنونده ی غنا
۵۳	عیب نبودن خوانندگی
۵۵	شهید ثانی <small>رحمته الله</small>
۵۵	مراجعه به عرف
۵۷	حرمت غنای عرفی غیر مطرب
۵۹	مقدس اردبیلی <small>رحمته الله</small>





۵۹	مراجعه به عرف و اصل اولی اباحه
۶۱	نقد دیدگاه‌های مرحوم مقدس
۶۳	کبیره بودن گناه غناخوانی
۶۴	دلایل حرمت غنا
۶۵	نبود روایت صحیح و صریح بر حرمت غنا
۶۶	نقد ادعای اجماع
۶۷	حرام نبودن ذات غنا
۶۹	جواز مرثیه‌خوانی غنایی
۷۳	طرب‌انگیزی؛ معیار حرمت غنا
۷۴	قصه حزن در مرثیه‌سرایی غنایی
۷۵	تباکی؛ عامل قساوت قلب
۷۷	شیخ بهایی <small>رحمته‌الله</small>
۷۷	تأثیر حاکمیت صفویان بر فضای فقه موسیقی
۷۸	جواز آموزش دانش موسیقی
۸۱	مرحوم محقق سبزواری <small>رحمته‌الله</small>
۸۱	حلیت ذات غنا
۸۲	همراهی غنا با ترجیع و اطراب
۸۳	اجماع بر تحریم اصل غنا
۸۴	روایات جواز غنا در قرآن کریم
۸۶	قرائت حزین امام کاظم <small>علیه‌السلام</small>
۸۷	حرمت غنای لهوی
۸۹	عمومیت استغراقی الغناء
۸۹	نقد نظر مرحوم محقق

۹۱	نقد تقسیم غنا به لهوی و غیر لهوی
۹۲	دلایل جواز غناخوانی
۹۴	جواز حدناخوانی
۹۵	جواز غناخوانی بانوان در مجالس عروسی
۹۵	نگارش رساله‌ی تحلیلیه
۹۶	رساله‌ی تحریمیه
۹۷	تأثیر روحیه‌ی مرحوم میرفندرسکی بر محقق سبزواری
۹۷	جمع‌آوری رساله‌ی تحلیلیه
۹۹	تقیه‌ای و اکراهی بودن رساله‌ی تحریمیه
۹۹	شواهد تقیه‌ای بودن حکم حرمت غناخوانی
۱۰۴	بررسی طولانی روایات جواز
۱۰۷	شواهد دیگر تقیه‌ای بودن رساله‌ی تحریمیه
۱۰۸	رابطه‌ی زیبایی صوت و غنا
۱۱۲	انجماد محیط و محاق علم و مدیریت علمی
۱۱۵	نقد ایرادهای محقق بر روایات جواز
۱۱۵	صوت غنایی در قرآن کریم
۱۲۰	نقد معناشناسی محقق از غنا
۱۳۰	احتجاج اهل سنت بر اباحه‌ی غنا
۱۳۳	دیدگاه ابو حامد غزالی
۱۳۳	تقیح استفاده‌ی فراوان از موسیقی
۱۳۵	عمل اصحاب
۱۳۷	نقل خواب
۱۳۸	قیاس و استحسان



۱۴۰ نقد قیاس و استحسان
۱۴۱ موسیقی درمانی
۱۴۵ فیض کاشانی <small>رحمته الله علیه</small>
۱۴۵ جواز اصل غناخوانی
۱۴۶ توجه به تأثیر سیاست بر فضای موسیقی
۱۴۸ ضرورت دوری از امور باطل در غناخوانی
۱۴۸ ضرورت رعایت تناسبها در موسیقی
۱۵۰ تقسیم غنا به حق و باطل
۱۵۱ جواز جزئی غنا
۱۵۲ موارد سماع حلال
۱۵۵ دوری از نسخه‌های کلی در بحث موسیقی
۱۵۹ شیخ علی عاملی <small>رحمته الله علیه</small>
۱۵۹ ردیه بر رساله‌ی تحلیلیه
۱۶۰ خلط میان غنا و سبک غنایی
۱۶۲ خلط میان لحن و تطریب
۱۶۲ خلط میان صوت باطل و غنا
۱۶۲ خلط میان گناهان همراه و اصل غنا
۱۶۴ دور شدن از مشی علمی
۱۶۵ موارد جواز غناخوانی
۱۶۸ نفی غنا بودن موارد غنا
۱۷۱ جواز علت و حرمت معلول در غناخوانی لهوی
۱۷۲ ترجیع اذان
۱۷۳ ناآگاهی از موسیقی و خلط موضوعات

۱۷۴ حکم به حلیت گسترده‌ی موسیقی
۱۷۷ عبارت‌پردازی عالمانه‌ی مرحوم عاملی
۱۸۰ حرمت غنای اهل فسق و باطل
۱۸۳ حرمت ذات غناخوانی
۱۸۸ حکایت‌های نامتعادل
۱۹۱ برخوردهای سیاسی و قشری‌گرایانه
۱۹۵ شیخ حر عاملی <small>رحمته الله</small>
۱۹۶ حرمت غناخوانی در قرائت قرآن کریم
۱۹۷ وجوه دوازده‌گانه‌ی نقد
۱۹۸ ادعای اجماع
۲۰۱ ناسازگاری با اهل سنت
۲۰۱ مخالفت با احتیاط
۲۰۱ مسلم گرفتن ادعا
۲۰۲ مخالفت با ضروری مذهب
۲۰۳ دراز نمودن وجوه دلیل
۲۰۳ نتیجه‌ی رساله
۲۰۵ صفا و سادگی عالمان گذشته و غیرت شدید دینی
۲۰۶ حرام و کبیره بودن غناخوانی
۲۱۰ مسیر علمی پیروی از اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۱۳ جناب میرلوحی <small>رحمته الله</small>
۲۱۳ رساله‌ی فارسی اعلام الاحیاء
۲۱۴ آشکاری حرمت غنا در قرائت قرآن کریم
۲۱۵ بدعت حکم به حلیت غنا



- ۲۱۶ ضرورت اعلان حکم حق در پیشامد بدعت‌ها
- ۲۱۷ بی‌نیازی حرمت غنا به تفقه و اجتهاد
- ۲۱۷ چیدمان رساله
- ۲۱۸ حرمت غنا از دیدگاه قرآن کریم
- ۲۲۲ ترجمه‌ی رسایل تحریمیه
- ۲۲۳ نادیده گرفتن اجمال و ابهام روایات حرمت
- ۲۲۵ محمّدبن محمّد دارابی؛ ..
- ۲۲۵ دفاع از رساله‌ی تحلیلیه
- ۲۲۶ اجمال و ابهام در معنای غنا
- ۲۲۷ زیباگریزی و اختلال مزاج
- ۲۲۸ موارد حرمت و جواز غنا
- ۲۳۰ اجمال در معنای غنای حرام
- ۲۳۱ معناشناسی غنا
- ۲۳۲ معنای موسیقی
- ۲۳۳ موارد حرمت غنا
- ۲۳۴ حجت نبودن کلام فقیهان
- ۲۳۴ عرف؛ معیار تشخیص غنا
- ۲۳۷ غنای عربی و لهوی
- ۲۳۸ توجه به مقارنات غنا
- ۲۳۸ شواهد جواز غناخوانی و استفاده از آلات موسیقی
- ۲۴۰ ترجیع غنایی در قرائت قرآن کریم
- ۲۴۳ شیخ یوسف بحرانی رحمته الله علیه
- ۲۴۳ حرمت ترجیع مطرب

۲۴۴	رد نظریه‌ی جدایی مقتدرات حرام از غنا
۲۴۵	حرمت مطلق غنا
۲۴۶	نقد دیدگاه فیض کاشانی
۲۴۸	ردّ احادیث جواز
۲۵۰	مرجّحات روایات حرمت
۲۵۲	توجه نداشتن به موضوع روایات
۲۵۳	تفکیک صوت خوش از صوت غنایی
۲۵۴	غناخوانی در قرائت قرآن کریم
۲۵۵	حرمت خوشایندی و کامیابی
۲۵۷	ناآگاهی از دانش موسیقی
۲۶۰	غنای لہوی در قرائت قرآن کریم
۲۶۱	حرمت بهای کنیزان خواننده
۲۶۴	مستثنیات غنای حرام



فصل هفتم:

غنا و موسیقی

از دیدگاه فقیهان

قرن چهارم تا دوازدهم

شیخ صدوق رحمته الله

(ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه

متوفی ۳۸۱هـ.ق)

«واعلم أنّ كسب المغنّية حرام، وأجر الزانية و ثمن الكلب الذي
ليس بكلب صيد سحت، واعلم أنّ الرشاء في الحكم هو الكفر بالله
العظیم»^۱.

- بدان که درآمد آوازخوانان و اجر زن زناکار و پول سگهای غیر
شکاری، سُحت و حرام است. و بدان که رشوه در حکم کفر به
خداوند عظیم است.

شیخ صدوق رحمته الله درآمد زنان غناخوان را حرام می‌داند؛ چرا که آنان از
انجام گناهان و مفسد دوری نمی‌کردند و این که آنان را در کنار زنان زناکار
می‌آورد تصویر ذهنی ایشان از آوازخوانان را می‌نمایاند و می‌رساند که
میان این دو گروه، رابطه‌ای نزدیک بوده و زانی و صف معرف مغنیان بوده
است؛ چرا که با توجه به شواهد تاریخی، زنان آوازخوان چون

۱- المقنع - الشيخ الصدوق ص: ۳۶۲، ناشر: مؤسسة الامام الهادی عليه السلام، قم.

می خواندند، افرادی آنان را بر می‌گزیدند و با آنان گناه می‌کردند. ایشان هماهنگ با روایات، بهای سگ را نیز کنار این دو مورد می‌آورد.

رده‌بندی گناهان

مرحوم شیخ صدوق غناخوانی، زنا و فروش سگ را حرام می‌داند، اما با طبقه‌بندی گناهان، تنها رشوه را در حکم کفر به خداوند می‌داند. این در حالی است که برخی از متدینان به رشوه‌خواری که گاه در دستگاه اداری دیده می‌شود، اعتراضی ندارند و تار و تنبوری که در عروسی‌ها استفاده می‌شود را کفر عظیم می‌دانند و از طبقه‌بندی صحیح گناهان دور مانده‌اند. رشوه به قاضی، بیان مصداق اکمل رشوه‌خواری است، که در برخی روایات از آن یاد شده است و چنین نیست که منحصر به آن باشد. قاضی نیز در قاضی دادگاه خلاصه نمی‌شود و معلم مدرسه و پلیس راهنمایی و رانندگی و هر کارمند اداری به اقتضای شغلی که دارد، قاضی و مسؤول در همان بخش به شمار می‌رود و هر کدام در حیطه‌ی کار خود، حکم می‌دهند.

جواز درآمد زنان نوحه‌گر

جناب شیخ صدوق در این کتاب به همین مقدار بسنده می‌نماید و از بحث غنا می‌گذرد، اما در کتاب «الهدایة»، درآمد زنان نوحه‌گر را که به راستی و صدق مویه می‌زنند، جایز دانسته است. او می‌گوید:

«وکسب المغنّیة حرام، ولا بأس بکسب النائحة اذا قالت صدقاً»^۱.

وی در این کتاب نیز بیش از این، از غنا نمی‌نویسد.

۱- الهدایة، ص ۳۱۴.

مستثنیات غنا

در روایات، هم‌چنین آواز و غناخوانی زنان در عروسی‌ها و مجالسی که مردان بر آنان وارد نمی‌شوند، استثنا شده است. در حقیقت باید گفت این موارد، استثنای از حرام نیست؛ چرا که حرام استثناپذیر نیست، بلکه شرایط عروسی‌های اعراب در آن زمان چنان بوده که زنان گناهی را انجام نمی‌داده‌اند و مجلس آنان پاک بوده و عوارض جانبی که بتواند این حکم اولی را به حکمی ثانوی تحویل برد نداشته، از این رو، حکم به حلّیت غناخوانی در این عروسی‌ها داده شده است؛ همان‌گونه که این مسأله - دوری از گناه - در مجالس عزاداری و نوحه‌خوانی و ندبه‌گری برای مردگان، خود را بیش‌تر نشان می‌دهد.

حدیث غناخوانی در قرائت قرآن کریم

مرحوم صدوق در «معانی الاخبار» گوید:

«وقال صلى الله عليه وآله: ليس ممّا من لم يتغنّ بالقرآن، ومعناه: ليس ممّا من لم يستغن به، ولا يذهب به إلى الصوت، وقد روي أنّ من قرء القرآن فهو غني لا فقر بعده. وروي أنّ من أعطى القرآن فظنّ أنّ أحداً أعطى أكثر ممّا أعطى فقد عظم صغيراً وصغر كبيراً، فلا ينبغي لحامل القرآن أن يرى أنّ أحداً من أهل الأرض أغنى منه، ولو ملك الدنيا برحبها. ولو كان كما يقوله أنّه الترجيع بالقراءة وحسن الصوت لكانت العقوبة قد عظمت في ترك ذلك أن يكون من لم يرجع صوته بالقراءة فليس من النبي صلى الله عليه وآله حين قال: ليس ممّا من لم يتغنّ القرآن»^۱.

۱- معانی الأخبار، ص ۲۷۹.



این کلام جناب صدوق علیه السلام که می‌گوید چنانچه غنا به معنای ترجیع و حسن صوت باشد، اگر کسی قرآن کریم را با تغنی نخواند، به عقوبت بزرگی گرفتار می‌شود، درست نیست. ما روایت «من لم يتغنَّ بالقرآن فليس مني» را در جلد سوم این کتاب، تفسیر و تحلیل نمودیم و در آنجا گفتیم کسی که همانند یهود و نصارا کتاب الهی را بخواند، از مشی حضرات معصومین علیهم السلام دور است، نه آن که به عذاب بزرگ گرفتار می‌آید.



شیخ مفید رحمته الله

(ابی عبدالله محمد بن نعمان حارثی ۳۳۶ - ۴۱۳ هـ ق)

حرمت ساخت و تجارت آلات لهوی موسیقی

«وكل ما حرّمه الله تعالى وخطره على خلقه، فلا يجوز الاكتساب به، ولا التصرف فيه. فمن ذلك عمل الخمر في الصناعة، وبيعها في التجارة، وعمل العيدان والطنابير، وسائر الملاهي محرّم، والتجارة فيه محظورة»^۱.

— آن چه را خداوند متعال حرام نموده و آن را بر مردمان بزرگ داشته کسب درآمد با آن و هم چنین تصرف در آن جایز نیست. از این نمونه است صنعت شراب سازی و تجارت با آن و فروش آن و نیز ساخت عودها، طنبورها و دیگر آلات لهو که حرام و تجارت با آن ممنوع است.

حرمت درآمد زنان خواننده و آموزش موسیقی

«وكسب المغنّيات حرام، وتعلّم ذلك وتعليمه محظور في شرع الإسلام. وكسب النوائح بالباطل حرام.

۱- المقنعة، الشيخ المفيد، ص ۵۸۷.

درآمد زنان آوازه‌خوان حرام است و آموزش دادن آن و نیز فراگرفتن آن در شریعت اسلام ممنوع است. درآمد زنان نوحه‌گری که به باطل نوحه می‌خوانند حرام است.

جواز نوحه‌گری زنان

ولا بأس بالنوح علی أهل الدین بالحقّ من الکلام. ولا بأس بالأجر علی ذلك. والتنزّه عن التکسّب به أولى فی الدین»^۱.
 نوحه‌گری بر مؤمنان چنان‌چه به کلامی حق و راست باشد اشکال ندارد و می‌توان برای آن مزد گرفت. پرهیز داشتن از کسب درآمد به نوحه‌گری در دین برتر است.

شیخ مفید^{رحمته‌الله} غنای زنان خواننده را در هیچ مورد حلال نمی‌شمرد و تنها خوانندگی نوحه‌گران را در صورتی که به حق و برای مؤمنان باشد بدون اشکال می‌داند. ایشان ملاک جواز در نوحه‌خوانی را باطل نبودن آن قرار می‌دهد، حال جای آن دارد که از ایشان پرسیده شود آیا نمی‌توان چنین ملاکی را برای غنا و موسیقی اعتبار نمود و آن را در موارد حق که با باطلی همراه نباشد حلال دانست.

باید گفت جناب شیخ مفید هیچ مورد حلالی را در زمان خود برای غنا و موسیقی که در دست خلفای عباسی بوده نمی‌دیده است و فتوای ایشان، با توجه به شرایط زمانی وی، درست است. در آن زمان، غنا و موسیقی چون منفعت حلالی نداشته است، وی کسب درآمد با آن را نیز حرام می‌داند. بحث ایشان مانند بحث فروش عذره و نجاست در

۱- المقنعة، ص ۵۸۸.

مکاسب است که چون منفعت حلالی برای آن نمی‌دیدند، آن را حرام می‌شمردند، اما شیخ انصاری ملاک حرمت آن را طاهر نبودن عذر می‌دانست؛ در حالی که ما می‌گوییم هرچه منفعت داشته باشد، خرید و فروش آن حلال است. بر این پایه، کودهائی را که در گذشته حرام دانسته می‌شد، می‌توان با کارایی مفیدی که دارد، به فروش رساند و نجس بودن، مانع استفاده و بهره‌وری مفید و در نتیجه، مانع جواز خرید و فروش آن نمی‌شود. این امر، علمی بودن فقه شیعه و ملاک داشتن آن را می‌رساند. این تغییر موضوع است که حکم ویژه‌ی موضوع را به آن می‌دهد، نه آن‌که تغییری در حکم خداوند به وجود آید. در نمونه‌ای دیگر، تنباکو حرام نیست اما روزی با تغییر موضوع و کاربری آن، میرزای شیرازی، به حرمت مقطعی و زمانی آن فتوا داد.

جناب شیخ مفید در این بحث، نخست از شراب و سپس از تنبور و نی یاد کرد. درست است که نوشتار وی هماهنگ با روایات است، اما زمان شیخ مفید با زمان صدور روایات فاصله‌ی چندانی نداشته و فضای حاکم بر زمان صدور روایات، بر زمانه‌ی جناب شیخ نیز چیره بوده است و چون مورد حلال برای غنا و موسیقی فرض نمی‌شده، چنین حکمی داده شده است.

شیخ طوسی رحمته الله

(شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن طوسی ۳۸۵ -
۴۶۰ هـ ق)

جواز ذاتی و اولی غنا

جناب شیخ طوسی - که به حق از بزرگان مذهب شیعی و از حجج الهی می‌باشند - در کتاب «الاستبصار» بر آن بوده است تا روایاتی را که با هم تنافی دارد گردآوری نموده و وجه جمع آن را بنمایاند. وی در باب غنا احادیثی را که ما پیش از این به تفصیل آن را در جلد سوم آوردیم، ذکر نموده، که از جمله‌ی آن‌ها دو روایت زیر است که یکی بر حرمت خرید و فروش کنیزان خواننده و دیگری بر جواز غناخوانی زنان در مجالس عروسی دلالت دارد:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سأله رجل عن بيع الجوارى المغنّيات،

فقال: شرائهنّ وبيعهنّ حرام، وتعليمهنّ كفر، واستماعهنّ نفاق»^۱.

از امام صادق عليه السلام در مورد بیع کنیزهای خواننده سؤال نمودند و

۱- الاستبصار، ج ۳، ص ۶۱، باب أجر المغنّية، روایت ۱.

ایشان فرمود: خرید و فروش آنان حرام و آموزش دادن آنان کفر و بهره بردن از آنان نفاق و دوچهرگی است.
 «أجر المغنّية التي تزفّ العرائس ليس به بأس»^۱.
 - مزد زنان خواننده‌ای که به مجالس عروسی درمی‌آیند اشکالی ندارد.

شیخ طوسی برای جمع میان این روایات، راه زیر را پیشنهاد می‌دهد:
 «فالوجه في هذه الأخبار الرخصة في من لا تتكلم بالأباطيل، ولا تلعب بالملاهي من العیدان وأشباهها، ولا بالقصب وغيره، بل يكون ممن تزفّ العروس وتتكلّم عندها بإنشاد الشعر والقول البعيد من الفحش والأباطيل، فأما من عدا هؤلاء ممن يتغنّين بسائر أنواع الملاهي فلا يجوز على حال؛ سواء كان في العرائس أو غيرها»^۲.
 - وجه جمع میان این روایات چنین است که غنا به صورت اولی جایز است و زمانی حرام می‌شود که در آن سخن از کلمات باطل گفته شود. غنا برای کسی اجازه داده شده است که باطلی به زبان نیاورد، و به ابزار لهو هم چون عودها بازی نشود و هم چنین است نی و غیر آن، بلکه باید از کسانی باشند که عروس‌ها را به گاهی که آنان را به زفاف می‌برند همراهی می‌کنند و نزد او شعر یا گفتاری می‌گویند که از ناسزا و امور باطل به دور باشد، اما خوانندگان دیگر به هر گونه‌ای از ملامتی که خوانندگی داشته باشند، کار آنان به هیچ وجه جایز نیست؛ خواه در عروسی‌ها باشند یا در غیر عروسی.

۱- همان، ص ۶۲.

۲- همان.

در عبارت ایشان نکات چندی وجود دارد که نخست به اجمال و سپس به تفصیل توضیح داده می‌شود:

یکم - جناب شیخ نبود باطل را سبب رخصت و جواز غنا می‌داند و این بیان با آن که کلی است، مناسب است.

دوم - آلات لهو به طور مطلق حرام است و مورد حلالی برای آن یافت نمی‌شود. پیش از این گذشت که آلات موسیقی تنها در دست درباریان و اراذل و اوباش بوده است و حق و صاحبان ولایت دولتی نداشته‌اند که بتوانند از این امور استفاده کنند.

سوم - اگر در غناخوانی از شعرهای رکیک استفاده نشود اشکال ندارد. برای مثال، اگر کسی از چشم و ابرو گوید و اصطلاح عرفانی آن را قصد نماید اشکال ندارد اما چنانچه شعری بخواند و چشم زن معینی را مراد داشته باشد، مصداق فحش و ناسزاگویی و آشکار نمودن پنهانی‌های دیگران و نادیده گرفتن حرمت اوست، از این رو حرام است؛ چنان‌که امروزه بسیاری از افشاگری‌هایی که در مجامع سیاسی رخ می‌دهد مصداق گناه کبیره و نشان ضعف سیستم نظارتی کشور است.

چهارم - هرگاه چیزی به معصیت آلوده شود، میان مجلس عروسی و غیر آن تفاوتی ندارد و این امر ملاک جواز و حرمت غنا و موسیقی را مشخص می‌سازد.

پنجم - چنین نیست که هر باطلی حرام باشد، بلکه باطلی حرام است که انسان را از یاد خدا باز دارد و مصداق «یصدون عن ذکر الله» باشد که در این صورت، تفاوتی میان غناخوانی و قرائت قرآن کریم و نمازگزاردن یا

ساخت مسجد نیست که نمونه‌ی آشکار آن ساخت مسجد ضرار در صدر اسلام برای بازداشتن مردم از ذکر خدا بوده است. به طور کلی، هر امری که جبهه‌ی باطل بر آن دست گذارد تا با آن، به مبارزه‌ی با حق برود، حرام می‌گردد.

ششم - دین با فطرت و طبیعت آدمی هماهنگ است و تنها بر آن است که غفلت و عوامل غفلت ساز را از مردم بزداید تا آنان به گناه و معصیت دچار نگردند و غنا و موسیقی می‌تواند غفلت‌زا باشد؛ همان‌گونه که استفاده‌ی صحیح از آن در مسیر تبلیغ ولایت اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند غفلت‌زدا باشد و مرام خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به شنوندگان آموزش و انتقال دهد.

نبود ملازمه‌ی ضروری میان باطل و حرام

«الباطیل» که در کلام شیخ طوسی آمده، جمع باطل است و اطلاق کلام هر باطلی را فرا می‌گیرد، اما نه هر حرامی باطل است و نه صرف باطل بودن چیزی سبب حرمت آن می‌شود. لازم نیست هر کاری غایت الهی داشته باشد و اصل اباحه در هر چیزی هر چند باطل باشد، جاری است؛ مگر آن که حرمت آن ثابت شود.

مراد شیخ الطائفه از این که می‌فرماید: «خوانندگان به باطل سخن نگویند»، باطل‌هایی است که حرام است. در واقع این بحث به غنا و خوانندگی ارتباطی ندارد و باید از هر باطلی، در جای خود سخن گفت.

حرمت استفاده از آلات لهوی موسیقی

شیخ طوسی رحمته‌الله می‌فرماید:



«ولا تلعب بالملاهي من العیدان وأشباهها، ولا بالقصب وغيره»^۱؛

همچنین خوانندگان نباید از ملاحی و آلات موسیقی مانند بربط (عود) و نی استفاده کنند.

سخن ایشان برای زمان صدور روایات درست است. پیش از این، از ضرورت شناخت تاریخ و فضای صدور روایات و جامعه‌شناسی سخن گفتیم. زنان عرب در مجالس خود بیش تر کف و داریه می‌زدند و «لی‌لی» می‌کردند و منتظر دستگاه نمی‌ایستادند و خود می‌رقصیدند. در مقابل این گونه عروسی‌ها، مجالس کاباره‌ای وابسته به دربار بود که مردان شکم‌پرور و شکم‌باره می‌نشستند - همان‌طور که هم‌اکنون نیز چنین است که با شکم‌های پر از نفت به کناری می‌نشینند - و زنان رقص و خواننده برای آنان می‌خواندند و می‌رقصیدند و به عیاشی می‌پرداختند.

پیش از این گفتیم که برخی از اعراب و فارس‌ها بر اثر غیرتی که داشتند، مجالس عروسی خویش را به گناه آلوده نمی‌کردند و به ناموس خویش اجازه نمی‌دادند که آلوده و فاسد شوند و حرمت آنان و نیز حرمت عروسی را پاس می‌داشتند ولی همان مردان عرب یا فارس برای انجام گناهان به خانه‌های فساد و به سراغ زنان مغنی و خواننده و فاسد می‌رفتند.

البته عرب‌های امروز فرهنگ گذشته‌ی خود را از دست داده‌اند و در فرهنگ اروپایی تحلیل رفته‌اند. عده‌ای از عرب‌ها با پیراهن عربی و

۱- الاستبصار، ج ۳، ص ۶۲.

عمامه می‌رقصند که کاری بس زشت و ناپسند است؛ زیرا این لباس، لباس مسلمانان شناخته می‌شود. زن‌های عربی نیز دستخوش این مشکل شده‌اند و از حالت پوشیه‌ای به عریانی و سکس روی آورده‌اند. عرب‌ها در گذشته با توجه به غیرت عربی که داشتند از چنین کرداری روی‌گردان بودند؛ ولی اکنون آن غیرت از بسیاری رخت بر بسته است. حال سخن این است دستگاه‌هایی که از آن نهی گردیده برای این گونه مجالس است که مردان بر زنان خواننده‌ای وارد می‌شوند که عریان هستند و از انجام هر باطل و فساد پرهیز ندارند و نیز مربوط به مجالسی است که ترویج باطلی را در پی داشته باشد و موضوع روایات حرمت، مجالس عروسی و دیگر مجالس مشابه که احکام الهی در آن رعایت می‌گردد نیست و این تغییر موضوعات است و نه حلال شدن محرمات الهی؛ چرا که حرام‌های نفسی هیچ‌گاه تغییر نمی‌یابد، بلکه گاه اگر با برخی امور حلال همراه شود و بر آن چیره گردد، آن را نیز حرام می‌گرداند. به هر روی «حلال محمد ﷺ حلال أبداً إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة»^۱ می‌باشد. برای نمونه، حرمت ظلم ذاتی است و این حکم هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند؛ چرا که موضوع آن امر ثابتی است که هیچ‌گاه تغییر نمی‌پذیرد.

احکام هیچ‌گاه تغییر نمی‌پذیرد و تغییر تنها در ناحیه‌ی موضوعات پدید می‌آید. بر این اساس، عنوان «احکام ثابت متغیر» عنوانی خطاست، بلکه احکام، فقط ثابت است.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

اما روایاتی که در مذمت برخی از اقوام یا مکان‌ها رسیده است ناظر به اقوام و مکان صدور روایات است و چنانچه آنان روزی به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام اذعان نمایند، موضوع آن روایات نمی‌باشند و چنین نیست که مردم کوفه یا برخی از اقوام ترک و کُرد همیشه مورد مذمت باشند، بلکه زمانی حادثه‌ای پیش آمده است و آنان بد عمل کرده‌اند و به صاحب ولایت پشت نموده‌اند، از این رو نکوهش شده‌اند. اگر کسی با توجه به این روایات، نسبت‌هایی را به آنان بدهد، خود را به گناه آلوده نموده است. نکوهیده بودن این اقوام، به سرگذشت پدران ما ایرانیان می‌ماند که روزی گبر یا مجوسی و یا سنی بوده‌اند و امروزه همه مؤمن و شیعه گشته‌اند و گذر زمان این تغییرات را به وجود آورده است و حال که مردم ما مردمی ولایی و شیعی هستند درست نیست که کسی به واسطه‌ی چند نسل پیش، ما را به مجوسی بودن یا دیگر عقاید باطل محکوم کند. در موسیقی نیز برخی از عالمان استفاده از سنج یا طبل را بدون اشکال دانسته‌اند و این امر را با توجه به عوارض پیش آمده مانند جنگ و دفاع گفته‌اند.

البته باید توجه داشت در سده‌های نخست غیبت، فقیهان بحث غنا و موسیقی را بسیار محدود تحقیق می‌کردند و کم‌تر در مورد آن به ژرف‌پژوهی می‌پرداختند؛ هرچند نباید فراموش نمود که آن سال‌ها، دانش فقه شیعه پایه‌های اولی تدوین خود را پیدا می‌کرد و گاه نسخه‌برداری از آموزه‌ها و گزاره‌های اولیه برای شاگردان مکتب آنان فراوان دیده می‌شود و متأسفانه فقیهان با توجه به اعتماد علمی که به همانند شیخ طوسی‌ها داشته‌اند تقلیدوار از کنار این بحث گذشته‌اند و اعتماد آنان مانع از تحقیق شده است.

حرمت ساخت ابزار لهو موسیقی و تجارت آن

«ومنها عمل جميع أنواع الملاهي والتجارة فيها والتكسب بها، مثل العيdan والطنابير وغيرهما من أنواع الأباطيل، محرّم محظور»^۱.
 -از دیگر مکاسب حرام ساخت و تولید انواع آلات لهو و تجارت آن و کسب درآمد با آن است مانند عودها، تنبورها و دیگر انواع باطل‌هاست که حرام و ممنوع است.

باید گفت این فتوا به زمان چیرگی طاغوت و سلاطین جور بر جامعه انصراف دارد و ارتباطی به زمان حاکمیت اسلام و دولت صاحبان ولایت بر جامعه ندارد و مردم مؤمن، متدین و مقید به حلال و حرام را شامل نمی‌شود. در چنین وقتی است که مجسمه‌سازی، شطرنج و انواع قمار حرام است؛ چرا که دولت کفر و باطل، آن را در ترویج فساد و باطل خود به کار می‌برد و اگر امروز نیز همان شرایط گذشته غلبه یابد، حکم همان است که جناب شیخ طوسی فرموده است و کسی مدعی نیست که حکم خدا تغییر نموده است، بلکه سخن ما این است که موضوع این احکام با گذر زمان و با پیدایش انقلاب اسلامی و تأسیس نظام اسلامی تغییر نموده، از این رو حکمی که برای موضوع جدید ثابت است، برای آن بیان می‌شود. ما به دلیل تغییر موضوعات، بسیاری از حرمت‌هایی را که جناب شیخ طوسی در عبارت زیر بیان می‌دارد، در این زمان ثابت نمی‌دانیم. عبارت شیخ طوسی چنین است:

«وعمل الأصنام والصلبان والتماثيل المجسّمة والصور والشطرنج

۱- النهایة، ص ۳۶۳.

والنرد وسائر انواع القمار حتّى لعب الصبيان بالجوز، والتجارة فيها والتصرّف والتكسب بها حرام محظور»^۱؛
ساخت و تولید بت‌ها و صلیب‌ها و مجسمه‌ها و تصاویر و شطرنج و نرد و دیگر انواع قمار حتی بازی کودکان با گردو و تجارت با آن و تصرف در آن و کسب درآمد با آن حرام و ممنوع است.

صنعت مجسمه‌سازی و هنر نقاشی یا عکاسی هم‌اینک در کشورها و مناطقی که بت‌پرستی از میان رفته جایز است و نقاشان و طراحان می‌توانند تصویر هر کسی را طراحی نمایند.

جواز غناخوانی زنان در مجالس عروسی

«ولا بأس بأجر المغنية في الاعراس اذا لم يغنين بالباطل ولا يدخلن على الرجال ولا يدخل الرجال عليهن»^۲؛
مزد زنان خواننده در عروسی‌ها اگر به باطل غناخوانی نکنند و آنان به خلوت مردان و نیز مردان به خلوت آنان وارد نشوند، اشکال ندارد.

فسق آوری غناخوانی

جناب شیخ طوسی بحث از غنا را در باب «شهادات» و در مقام بیان صفات شاهد در کتاب «المبسوط» با تفصیل بیش‌تری آورده است که در این جا با توجه به توضیحاتی که پیش از این گذشت، به ترجمه‌ی کلام وی بسنده می‌نماییم:

۱- النهاية، ص ۳۶۳.

۲- النهاية، ص ۳۶۷.

«الغناء من الصوت ممدود، ومن المال مقصور، كما أنّ الهواء من الجوّ ممدود، ومن النفس مقصور، فإذا ثبت هذا فالغناء عندنا محرّم، يفسق فاعله، وتردّ شهادته، وقال بعضهم هو مكروه.

فأمّا ثمن المغنّيات فليس بحرام إجماعاً؛ لأنّها تصلح لغير الغناء من الاستمتاع بها وخدمتها، ومن قال الغناء مباح استدللّ بما روي عن عائشة أنّها قالت: كانت عندي جاريتان تغنّيان فدخل أبو بكر فقال من قرر الشيطان في بيت رسول الله ﷺ؟ فقال النبي ﷺ: دعها فإنّها أيام عيد، وقال عمر: الغناء زاد الراكب، وكان لعثمان جاريتان تغنّيان بالليل، فإذا جاء وقت السحر قال أمسكها، فهذا وقت الاستغفار، قالوا: وهذا كلّه محمول على نشيد الأعراب مثل الحداء وغير ذلك، وعندنا أنّ هذه أخبار آحاد لا يلتفت إليها، وفعل من لا يجب اتّباعه، وقد قلنا إنّ عندنا تردّ به شهادته»^۱.

- غنا به معنای صوت با همزه و به معنای مال با «ياء» و به صورت قصر است؛ چنانکه هواء به معنای جو و فضای اطراف ما با همزه و به معنای نفس با «ياء» است. غنا در نزد شیعه حرام است و کسی که غنا می خواند فاسق است و شهادت وی رد می گردد، برخی نیز آن را مکروه می دانند.

بهای زنان خواننده به اجماع حرام نیست؛ زیرا از آن زنان می توان در موارد دیگر مانند استمتاع و لذت جنسی و به خدمت گرفتن آنان برای کار بهره برد.

کسانی که غنا را جایز می شمردند روایت عائشه را دلیل می آورند که وی گفت دو کنیز آوازه خوان داشتیم که ابوبکر وارد شد و گفت چه

۱- المبسوط، ج ۸، ص ۲۲۳.

کسی شیطان را در خانه‌ی رسول خدا قرار و جا داده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: او را واگذار که روز عید و شادمانی است. و نیز عمر می‌گوید: غنا توشه‌ی سوارکار است و هم‌چنین عثمان دو کنیز آوازه‌خوان داشت که شبان‌گاهان می‌خواندند و چون سحر می‌شد می‌گفت دست نگه دارید که گاه استغفار رسیده است. گویند همه‌ی این روایت بر شیوه و مشی اعراب همانند آوازخوانی برای شتران (حدا) حمل می‌شود و ما شیعیان این خبرها را از آن جهت که خبر واحد است مورد توجه قرار نمی‌دهیم و هم‌چنین این اخبار سیره و روش کسانی را بیان می‌دارد که ما کرده‌ی آنان را حجت نمی‌دانیم و پیروی از آنان را واجب نمی‌شمیریم، و ما پیش از این گفتیم شهادت کسی که غنا می‌خواند پذیرفته نیست.

عبارت: «لأنها تصلح لغير الغناء» در کلام شیخ حایز اهمیت است. وی می‌گوید زنان خواننده می‌توانند کارهای دیگری نیز انجام دهند و برای آن، مثال‌هایی می‌آورد. ما می‌توانیم آنچه در روایات آمده است مانند یادآوری بهشت؛ «ذکرتك الجنة»، را بر آن بیفزاییم.

هم‌چنین بر اساس این حکم، چنان‌چه کسی بتی چوبین را خریداری نماید و هیزم آن را استفاده نماید، خرید و فروش آن بت، جایز است. ایشان غنا را کشیدن صدا می‌داند که تعریف و شناسه‌ی دقیق آن به شمار نمی‌رود.

چنان‌چه بر اساس نظر شیخ طوسی، غنا همان کشیدن صدا باشد و کسی که صدای خود را می‌کشد فاسق باشد و شهادت وی از این رو پذیرفته نشود، پی‌آمد آن این می‌شود که کشیدن مد «ولا الظالمین» در نماز -

آن هم با چهار مد - موجب فسق نمازگزار شود و افزوده بر این، نه تنها شهادت وی، بلکه نماز او نیز مقبول نباشد.

جوانب بحث غنا

جناب شیخ به نقل از برخی از فقیهان، همه‌ی بحث غنا را که به شهادت ارتباط دارد، در سه مسأله و حکم منحصر می‌سازد و می‌گوید:

«وقال بعضهم هيئنا ثلاث مسائل:

أحدها، إذا اتخذ الغنا صناعةً يؤتى عليه ويأتي له، ويكون منسوباً إليه مشهوراً به، والمرأة كذلك، ردّت شهادتهما؛ لأنّه سفه وسقوط مروّة، ولو كان لا ينسب نفسه إليه، وإنما يعرف أنّه يطرب في الحال فيتربّن فيها، ولا يؤتى لذلك، ولا يأتي له، ولا يرضى به لم تسقط شهادته، وكذلك المرأة»^۱.

- برخی از فقیهان گفته‌اند در بحث غنا سه مسأله وجود دارد:

نخست آن که اگر کسی غنا را پیشه‌ی خود سازد که غنا بر او، و او بر غنا آید و وی بدان شهره گردد و نیز اگر زنی چنین باشد، شهادت آنان مردود است؛ زیرا این کار سفاهت و کم‌خردی و ریزش مروت و بزرگواری است. و در صورتی که وی غنا را شغل خود قرار ندهد و تنها به این که گاه با غناخوانی به وجد و ترنم می‌آید مشهور باشد و غنا بر او، و او بر غنا در نیاید و با غنا عجین نباشد و به آن رضایت نداشته باشد، شهادت وی ساقط نمی‌شود. زن خواننده نیز همین حکم را دارد.

«الثانية، إذا اتخذ الرجل غلاماً أو جاريةً مغنّيين، فإن كان يجتمع

۱- المبسوط، ج ۸، ص ۲۲۳.

عليهما ويغشاهما النَّاس فهذا سفه تردّ به شهادته، وهو في الجارية أكثر؛ لأنّ فيه سفهاً ودناءةً، وإن كان لا يجتمع عليهما ولا يغشاهما النَّاس، كره ذلك له، ولم ترد شهادته؛ لأنّه لم يسقط مروّته»^۱.

دو دیگر این که اگر مردی برده یا کنیز خواننده‌ای را اختیار نماید، و مردم را به نزد آنان جمع و سرگرم دارد، کرده‌ی وی سفهی است و شهادت او رد می‌شود و کار وی در زنان خواننده سفاهت بیش‌تری دارد و پستی او را می‌رساند. و در صورتی که مردم را به گرد آنان جمع نیاورد و آنان را به مردم مشغول ندارد، کار وی کراهت دارد و شهادت وی مسموع است؛ چرا که مروّت وی با این کار از بین نمی‌رود.

«الثالثة، إذا كان يغشى بيوت الغناء ويغشاه المغنون للسمع منه، فإن كان في خفية لم ترد شهادته، وإن كان ذلك منه مستعلنًا به ظاهرًا، فإن قلّ ذلك منه لم ترد به شهادته، وإن كان ذلك منه كثيرًا ردّت شهادته؛ لأنّه سفه وترك مروّة.

وجملته عندهم أنّ الأصوات على ثلاثة أضرب: مكروه، ومحرمّ، ومباح، فالمكروه صوت المغنيّ والقصب معاً؛ لأنّه وإن كان بآلة فهو تابع للصوت والغنا، فلهذا كان مكروهاً، وهو عندنا حرام من الفاعل والمستمع تردّ به شهادتهما.

الثاني، محرمّ، وهو صوت الأوتار والنايات والمزامير كلّها. فالأوتار العود، والطنابير والمعزفة والرباب ونحوها، والنايات والمزامير معروفة، وعندنا كذلك محرمّ تردّ شهادة الفاعل والمستمع».

۱- پیشین.

چنانچه وی به بیت‌الغناها می‌رود و کسانی که غنا را دوست دارند همواره بر گرد وی هستند، اما وی در پنهانی چنین است، شهادت وی رد نمی‌شود و در صورتی که آن را آشکار می‌سازد، اما موارد آن اندک است، باز شهادت وی پذیرفته است و چنانچه موارد آن بسیار است، شهادت او از آن جهت که وی سفیه است و مروت را ترک نموده مردود است.

جناب شیخ الطائفه سپس از دو روایت یاد می‌کند که یکی بر حرمت استعمال آلات موسیقی دلالت دارد و دیگری آثار وضعی آن را می‌رساند:

«روي أنّ النبي ﷺ قال: إنّ الله حرّم على أمّتي الخمر والميسر والمرز والكوبة والقنين، فالمرز شراب الذرة، والكوبة الطبل، والقنين البربط، والتفسير في الخبر.

وروی محمد بن علی المعروف بابن الحنفیة عن علي بن ابي طالب أنّ النبي ﷺ قال: إذا كان في أمّتي خمس عشر خصلة حلّ بهم البلاء: إذا اتخذوا الغنيمه دولة، والأمانة مغنماً، والزكاة مغرماً، وأطاع الرجل زوجته، وجفا أباه، وعقّ أمّه، ولبسوا الحرير، وشربوا الخمر، واشتروا المغنّيات والمعازف، وكان زعيم القوم أرذلهم، وأكرم الرجل السوء خوفاً منه، وارتفعت الأصوات في المساجد، وسبّ آخر هذه الأمة أولها، وفي بعضها: ولعن آخر هذه الأمة أولها، فعند ذلك يرقبون ثلاثاً: ريحاً حمراء، وخسفاً ومسخاً».

ما این روایات را به تفصیل در جلد سوم این کتاب توضیح داده‌ایم، از این رو از ترجمه‌ی متونی که تکرار می‌گردد؛ اعم از آن که آیه یا روایت باشد و یا کلام عالمان و فقیهان، خودداری می‌ورزیم.

ادعای اجماع بر حرمت غناخوانی

«فإذا ثبت أن استماعه محرّم إجماعاً فمن استمع إلى ذلك فقد ارتكب معصيةً مجمعةً على تحريمها، فمن فعل ذلك أو استمع إليه عمداً ردّت شهادته».

– چون ثابت شد که شنیدن آواز غنایی به اجماع حرام است، پس اگر کسی به آن گوش فرا دهد گناهی مرتکب شده که همه بر تحریم آن اتفاق دارند، و کسی که به عمد آواز غنایی برآورد و یا آن را بشنود، شهادت او مردود است.

ما تنها در مواردی که غنا و موسیقی را حرام دانستیم با این فتوا موافقیم و چنین نیست که همه‌ی موارد غنا و موسیقی در حال حاضر حرام باشد.

موارد جواز استفاده از آلات موسیقی

«وأما المباح، فالدّف عند النكاح والختان، لما روی ابن مسعود أنّ النبي ﷺ قال: أعلنوا النكاح، واضربوا عليها بالغربال؛ يعني الدف، وروي أنّه ﷺ قال: فصل ما بين الحلال والحرام الضرب بالدّف عند النكاح. وعندنا أنّ ذلك مكروه غير أنّه لا ترد به شهادته، فأما في غير الختان والعرس فمحرّم».

– اما مواردی که استفاده از آلات موسیقی جایز است عبارت است از: دایره زدن به هنگام ازدواج و نیز به گاه ختنه‌ی اطفال. دلیل این حکم روایتی است که ابن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده است و آن این که: ازدواج و پیوند زناشویی را اعلان دارید و آن را به همگان رسانید، و برای این منظور، دایره زنید. هم‌چنین روایت شده است که وجه امتیاز ازدواج که حلال است و فاحشه که حرام است،

دایره زدن به هنگام ازدواج است. البته ما این کار را در دو مورد یاد شده، مکروه می‌دانیم، اما کسی که چنین کند، شهادت وی پذیرفته است. بله دایره زدن در غیر مراسم ازدواج و نیز در غیر ختنه‌ی اطفال، حرام است.

«وَأَمَّا الحِداءُ؛ وهو الشعر الذي تحث به العرب الإبل على الإسراع في السير، فهو مباح، وهو ممدود؛ لأنَّه من الأصوات كالدعاء والنداء والنغاء والرغاء، وفيه لغتان: حداء وحداء، والضم أقيس؛ لأنَّ أوائل الأصوات مضمومة كالدعاء والنغاء والخوار، و الكسر جائز كالغناء والنداء».

اما حکم حُداخوانی که خواندن شعر برای شتران است و عرب آن را برای برانگیختن شتران در سرعت گرفتن در طی طریق به کار می‌برد، جایز است.

حدا با همزه است؛ زیرا واژه‌هایی که برای صوت‌ها وضع می‌شود چنین وزن و ساختاری دارد. حدا را هم به ضم فاء الفعل خوانده‌اند و هم به کسر آن و حرکت ضمه قیاسی‌تر است؛ زیرا فاء الفعل کلماتی که برای صوت‌ها وضع می‌شود، مضموم است.

«وَأَمَّا قلنا إنه مباح لما رواه ابن مسعود قال: كان مع رسول الله ﷺ ليلة نام في الوادي حاديان. وروي عن عايشة أنها قالت كنتا مع رسول الله ﷺ في سفر وكان عبدالله بن رواحة جئد الحداء، وكان مع الرجال، وكان أنجشة مع النساء، فقال النبي ﷺ لعبد الله ابن رواحة حرّك بالقوم، فاندفع يرتجز فتبعه أنجشة فاعتنقت الإبل، فقال ﷺ لأنجشة: رويدك رفقاً بالقوارير؛ يعني النساء»^۱.

۱- المبسوط، ج ۸، صص ۲۲۳ - ۲۲۵.

ما گفتیم که حدابخوانی جایز است؛ زیرا ابن مسعود روایت نموده که او شبی با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیابانی بوده است و در حالی که حدابخوانی می‌کردند به خواب رفته‌اند. هم‌چنین عایشه گوید: ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفری بودیم که عبدالله بن رواحه به نیکویی حداء می‌خواند و او با مردان بود و انجشه با زنان بود. پیامبر اکرم به عبدالله فرمود: با کاروان آی، پس او ارجوزه‌ای را انشا کرد، و انجشه نیز او را پیروی کرد و گردن شتر را گرفت و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به انجشه فرمود: آهسته، با زنان مدارا کن.

«وروي أنّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كان في سفر فأدرك ركباً من تميم معهم حاد، فأمرهم بأن يحدوا، وقال: إن حادينا نام آخر الليل، فقالوا: يا رسول الله، نحن أول العرب حداءً بالإبل، قال: وكيف؟ قالوا: كانت العرب تغير بعضها على بعض فأغار رجل منا على إبل فاستاقها فتبددت الإبل، فغضب على غلامه فضربه بالعصا، فأصابته يده، فنادى وايداه، فجعلت الإبل تجتمع، فقال له هكذا فقل؛ يعني قل: وايداه، فقال والنبي يضحك: فقال من أنتم قالوا من مضر، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ونحن من مضر، فكيف كنتم أول العرب؟ فانتسب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تلك الليلة حتى بلغ بالنسب إلى مضر، وضحك النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من قولهم: نحن أول العرب حداءً، ثم قالوا نحن من مضر، فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ونحن أيضاً من مضر فكيف كنتم أول العرب حداءً».

ویژگی‌های شعر مباح

شیخ طوسی برای اثبات جواز حدابخوانی روایت دیگری را می‌آورد و بحث غنا و موسیقی را که در ضمن صفات شاهد به تحقیق آن پرداخته

است به پایان می‌برد و سپس ویژگی‌های شعر مباح را بیان می‌دارد.
ایشان می‌فرماید:

«فأما الكلام في الشعر فهو مباح أيضاً ما لم يكن فيه هجو، ولا
فحش، ولا تشبيب بامرأة لا يعرفها، ولا كثرة الكذب على كراهية،
رواها أصحابنا في ذلك»^۱.

– شعر جایز است؛ چنان‌چه هجو، فحش یا تشبیب و سخن گفتن از
محاسن زنی که او را نمی‌شناسد در آن نباشد، و هم‌چنین ناپسند
است که دروغ در آن بسیار باشد. این مطلب را فقیهان شیعه در این
مورد روایت کرده‌اند.

۱. همان.

ابن ادریس رحمته الله

(ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادریس حلی - متوفی ۵۹۸هـ ق)

ادعای اجماع بر جواز بهای درآمد زنان خواننده

اندیشه‌های فقهی شیخ طوسی برای یک قرن بر ذهن و جان عالمان شیعی چیره بود و شاگردان و فقیهان پس از وی، به هیچ وجه با اجماعات ادعایی وی مخالفتی نمی نمودند تا آن که فقهی به میدان آمد که رشادت مخالفت با اجماع‌های ادعایی شیخ را داشت و آزاداندیشی را اصل اولی در تحقیق علمی قرار داد. وی ابن ادریس حلی می باشد. او درباره‌ی غنا و موسیقی، نخست همان عباراتی را می آورد که شیخ آن را در «مبسوط» نگاشته بود و بدین گونه، مبتلا به تکرارنویسی در کتاب‌های فقهی می شود. چیزی که کتاب‌های امروزی فقه از آن انباشته است. او در «سرائر» می نویسد:

«الغناء من الصوت ممدود، ومن المال مقصور، فإذا ثبت هذا، فالغناء عندنا محرّم، یفسق فاعله، وتردّ شهادته، فأما ثمن



المغنیات فلیس بحرام إجماعاً، لأنّها تصلح لغير الغناء»^۱.
ابن ادریس در این مورد با شیخ طوسی مخالفتی ندارد.

حرمت آلات لهو موسیقایی

ابن ادریس همگام با شیخ طوسی در باب انواع مکاسب، آلات موسیقی را آلات لهو و حرام می‌داند:

«باب ضروب المكاسب. المكاسب علی ثلاثة أضرب: محظور علی كلّ حال، ومكروه، ومباح علی كلّ حال، فأما المحظور علی كلّ حال، فهو كلّ محرّم من المآكل والمشارب،... وآلات جميع الملاهي، علی اختلاف ضروبها من الطبول، والدفوف، والزمير، وما یجری مجراه، والقضيب، والسير، والرقص، وجميع ما یطرب من الأصوات والأغاني، وما جرى مجرى ذلك، والخبال علی اختلاف وجوهه، وضروبه، وآلاته»^۲.

- چیزهایی که با آن کسب درآمد می‌شود بر سه قسم است: چیزهایی که همیشه و در هر صورتی ممنوع است، چیزهای مکروه و نیز اموری که همواره جایز است.

اما چیزهایی که در هر حالی حرام است عبارت است از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت،... و نیز آلات لهو با همه‌ی گوناگونی که دارد؛ مانند: طبل‌ها، دایره‌ها، نی‌ها، و آنچه به حکم آن است و نیز نی‌های دراز، سیرها که از پوست درست می‌شود، و هم‌چنین است رقص و هر چیزی که انسان را به

۱- السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- السرائر - ابن ادریس الحلبي ج ۲، صص: ۲۱۴ - ۲۱۵.

طرب وا می‌دارد؛ خواه صوت باشد یا آواز غنایی، و آن چه به حکم آن است، و هرچیز فاسدی با تنوعی که در شکل، اقسام و ابزار و آلات دارد، همه از مکاسب حرام شمرده می‌شود.

ابن‌ادریس با آن که فقیهی آزاداندیش بوده و حریت وی شهره است، چون در زمان وی، همه‌ی این آلات، در مورد حرام به کار می‌رفته است، هیچ مورد جوازی را برای آن سراغ ندارد.

حرمت صوت‌های طرب‌انگیز

ایشان حکم به حرمت هر صوتی می‌دهد که طرب‌انگیز باشد و در این صورت، چنان‌چه بلبلی بانگ برآورد و نغمه سر دهد یا صدای شرشر آب به گوش رسد و شنونده را خوشایند باشد و به طرب افتد، شنیدن صدای آن بر وی حرام است؛ در حالی که ما طرب را ملاک حرمت ندانستیم. وی درباره‌ی درآمد زنان خواننده معتقد است:

حرمت مطلق غنا

«وکسب المغنیات، وتعلم الغناء حرام. وکسب النوائج بالباطیل حرام، علی ما قلناه، ولا بأس بذلك علی أهل الدین، بالحق من الکلام»^۱.

«وأجر المغنیات فی الأعراس، إذا لم یغنین بالباطیل، علی ما روی. والأظهر أن الغناء محرّم ممّن کان»^۲.

- درآمد زنان آوازه‌خوان و آموزش غنا حرام است. هم‌چنین است

۱- السرائر - ابن‌ادریس الحلبي ج ۲، ص ۲۲۲.

۲- همان، ص ۲۲۴.

درآمد زنان نوحه‌گر که به باطل می‌خوانند. البته اگر آنان بر اهل دین سوت‌گری نمایند و کلام آنان به حق باشد اشکالی ندارد. مزد زنان خواننده در عروسی‌ها اگر به باطلی نخوانند اشکال ندارد. این حکم روایت شده است. و اظهار این است که غنا حرام است؛ از هر کسی که باشد.

حرارت عزای کربلا

ابن‌ادریس حکم به حرمت غنا می‌دهد و هیچ مورد جوازی را برای آن نمی‌بیند؛ چرا که غنا و آلات موسیقی، از طرفی در دست اراذل و اوباش بوده و از سوی دیگر، فاجعه‌ی کربلا داغی بر دل‌ها گذاشت که شیعه را برای همیشه داغدار نمود. این امر برای نمادهای تقوا و ولایت‌پذیری هم‌چون شیخ طوسی و ابن‌ادریس، بسی سخت‌تر از زمان ما بوده است؛ چرا که آنان آن‌گونه که فاجعه‌ی عاشورا را درک می‌کردند، به درک امروزیان نمی‌رسد؛ زیرا آنان به حقیقت ولایت رسیده بودند و می‌دانستند که بر صاحبان ولایت چه گذشته است. اما برخی از عالم‌نمایان که داعیه‌ی وحدت شیعه و سنی را دارند می‌گویند باید اختلافی که در صدر اسلام بوده و به مثابه‌ی کاسه‌ی آبی در مقابل دریاست را رها نمود و شیعه و سنی یک حقیقت است و بنی‌امیه و بنی‌عباس با قریش دعوایی خانوادگی داشته‌اند که اکنون به پایان رسیده است و ما نباید امروز غم دیروز آنان را بخوریم! بویی از ولایت به مشام آنان نرسیده است و آنان در باورهای دینی خود مشکل دارند. چنین کسانی حقیقت ولایت را که اقیانوسی بی‌کران است از نگاه تنگ خویش

در یک کاسه می‌بیند. چنین شخصی مانند کسی است که پدر خود را از دست می‌دهد و نخست در سوگ او خاک بر سر می‌ریزد اما بعد از مدتی کوتاه، از دور برای او فاتحه‌ای می‌خواند و بر قبر پدر خویش حاضر نمی‌شود.

عالمان دیروز غربت اولیای خدا را بیش تر لمس می‌کرده‌اند و امروزه از صفایی که آنان داشتند، کم‌تر به چشم می‌خورد و متأسفانه گرد غفلت همگانی همه جا را فرا گرفته و کم‌تر کسی است که بتواند آن را از خود بزدايد و به یاد غربت امام موسی بن جعفر علیه السلام افتد. امروزه، برخی هیأت‌ها، روضه‌ها و جلسه‌ها اطفاری شده است و چیزی که در آن دیده نمی‌شود، غم غربت دین و اولیای شیعه است. غم غربت و مظلومیت امام حسین علیه السلام عالمان شیعه را از رمق می‌انداخته است. نه تنها در گذشته‌ی دور، بلکه در زمان رضاخان ملعون، مردم به زیرزمین‌ها می‌رفتند، درها را می‌بستند، پرده‌ها را می‌انداختند و سر برزانو می‌گذاشتند و در غم مولای خویش، حسین علیه السلام زار زار گریه می‌کردند و اشک غم می‌باریدند، اما مجالس روضه‌ی فعلی را چه شده است؟

خلاصه این که این عوامل در هم تنیده بوده است که فقیهان قرن چهارم را بر می‌انگیخته تا هرگونه لهو و غنایی را حرام بدانند و همان‌گونه که گذشت، آنان غنا را از آن جهت که از ملامتی بوده است، حرام می‌شمردند.

محقق حلی رحمته الله

(ابو القاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی م ۶۷۶ هـ ق)

تعریف مصطلح فقیهان از غنا

محقق شیخ جعفر حلی، در «مختصر النافع» دیدگاه شیخ طوسی در کتاب مبسوط را برگزیده و چیزی بر آن نیفزوده، اما آنچه حایز اهمیت است تعریف محقق در شرائع الاحکام از غناست. وی در تعریف غنا - که آن را در کتاب شهادات و در ضمن برشمردن صفات شاهد و برای فاسق دانستن کسی که غنا می خواند یا آواز غنایی را می شنود آورده است - برای نخستین بار، تعریف مصطلح میان فقیهان را می نویسد:

«الخامسة: مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله وترد شهادته، وكذا مستمعه؛ سواء استعمل في شعر أو قرآن. ولا بأس بالحداء به. ويحرم من الشعر ما تضمن كذباً أو هجاء مؤمن أو تشبيهاً بامرأة معروفة غير محللة له، وما عداه مباح، والإكثار منه مكروه»^۱.

۱- شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۹۱۳.

- کشیدن صوت که با ترجیع و چهچهه زدن همراه باشد که انسان را به طرب می‌اندازد، خواننده را فاسق می‌سازد و شهادت وی رد می‌گردد. شنونده‌ی آن نیز همین حکم را دارد؛ خواه خواننده آواز غنایی خود را در شعر بیاورد یا در قرآن کریم.

حرمت صید لهوی

مرحوم محقق در بحث از صید لهوی می‌فرماید:

«الشرط الرابع: أن يكون السفر سائغاً. واجباً كان كحجّة الإسلام، أو مندوباً كزيارة النبي ﷺ، أو مباحاً كالأسفار للمتاجر. ولو كان معصية لم يقصر، كاتّباع الجائر وصيد اللهو. ولو كان الصيد لقوته وقوت عياله قصر. ولو كان للتجارة، قيل يقصر الصوم دون الصلاة، وفيه تردد»^۱.

شرط چهارم از شرایط قصر بودن نماز در سفر این است که سفر جایز باشد؛ اعم از آن که واجب باشد مانند سفر حج تمتع یا مستحب؛ مانند: زیارت پیامبر اکرم ﷺ یا مباح؛ مانند: سفر تجاری اما اگر سفر معصیت باشد، نماز شکسته نیست مانند سفر کسی که همراه سلطان ستم‌پیشه است یا برای شکار لهوی. البته، در صورتی که صید برای تأمین آذوقه‌ی خود یا اهل و عیال وی باشد، نماز شکسته است. چنانچه شکار برای تجارت باشد گفته شده است، روزه شکسته شده، اما نماز تمام است، ولی در این حکم تردید، وجود دارد.

مرحوم محقق جایز بودن سفر را از شرایط قصر شدن نماز قرار

۱- شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۱۰۲.

می دهد. مراد از جواز نیز معنای عام آن است که شامل واجب، مستحب و مکروه می شود. مرحوم محقق برای سفر معصیت، دو نمونه ذکر می کند: یکی در پی حاکم جایز بودن. تبع و پیرو حاکمی بودن که به مردم با شیوه های متعدد و باگرفتن مالیات مضاعف، مردم آزاری و فسادانگیزی و چپاول اموال مردم ظلم می کند. پیروی از این حاکم یعنی پیروی از عقیده ای او و پیروی از عقیده ای او یعنی معصیت و معصیت نیز موجب شکسته نشدن نماز است. نمونه ای دوم سفر، صید لهوری است. ایشان از صید به تنهایی و یا لهور به تنهایی سخن نمی گوید، بلکه صید لهوری را حرام و گناه می شمرد.

صید لهوری در کنار امر بسیار قبیح پیروی از حاکمان جایز آمده است که توجه بسیار را می طلبد. البته باید گفت به چرایی و علت این امر در کتاب های فقهی اشاره ای نشده است، اما ما آن را در جلد دوم این کتاب، توضیح دادیم.

علامه‌ی حلی^{رحمته‌الله}

(ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر اسدی ۶۴۸ - ۷۲۶ هـ.ق)
 علامه‌ی حلی در تعریف غنا نظر محقق حلی را پذیرفته و در حکم آن،
 تابع شیخ طوسی گشته است. او در «ارشاد الأذهان» و «تحریر الاحکام»
 شناسه‌ی محقق حلی را برگزیده است.

ردّ شهادت شنونده‌ی غنا

«وترد شهادة ... سامع الغناء - وهو: مدّ الصوت المشتمل علی
 الترجیع المطرب، وإن كان فی قرآن - وفاعله.
 والشاعر الكاذب أو الذي يهجو به مؤمناً أو تشبّب بامرأة معروفة
 غیر محلّلة.

ومستمع الزمر والعود والصنج والدف - إلا فی الأملاك والختان
 خاصّة، وجميع آلات اللّهُ»^۱.

- شهادت شنونده‌ی صوت غنایی پذیرفته نیست. و غنا، کشیدن و مد
 دادن به صوتی که دارای ترجیع و طرب‌آور باشد؛ هرچند غنا

۱- إرشاد الأذهان، ج ۲، صص ۱۵۶ - ۱۵۷.

در قرآن کریم باشد، و هم‌چنین است حکم خواننده‌ای که به غنا می‌خواند.

وی در جلد پنجم تحریر الاحکام نیز همین فتوا را دارد:

«التاسع: الغناء حرام، وهو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب، يفسق فاعله، وترد شهادته به؛ سواء كان في شعر أو قرآن، وكذا مستمعه؛ سواء اعتقد إباحته أو تحريمه. ولا بأس بالحداء، وهو الإنشاد الذي تساق به الإبل، يجوز فعله واستماعه، وكذا نشيد الأعراب وسائر أنواع الإنشاد ما لم يخرج إلى حدّ الغناء»^۱.

نهمین چیزی که سبب می‌شود شهادت پذیرفته نباشد غناست. غنا مد و کشیدن صوتی است که دارای ترجیع و طرب‌آور است، غنا سبب فاسق شدن خواننده است و شهادت وی به این علت پذیرفته نیست؛ خواه غنا در شعر باشد یا در قرآن کریم. شنونده‌ی آن نیز همین حکم را دارد؛ خواه به اباحه‌ی آن باور داشته باشد یا به حرمت آن.

اما وی در جلد دوم همین کتاب، همان نظر شیخ طوسی رحمته الله را

تأیید می‌کند:

«الثامن: الغناء حرام، وتعليمه وأجر المغنّية كذلك، وقد وردت رخصةً بإباحة أجر المغنّية في العرائس إذا لم تتكلم بالباطل، ولا تلعب بالملاهي كالعبدان والقصب، بل تكون ممن تزفّ العروس، وتتكلم عندها بإنشاد الشعر والقول البعيد من الفحش والباطل، وما

۱- تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۲۵۱.

عدا ذلك حرام في العرس وغيره»^۱.

عیب نبودن خوانندگی

وی در تذکرة الفقهاء غنارا لهو، لعب و امری سخیف می داند که سبب وارد شدن نقص به کنیزی که غنا می خواند، نمی شود:

«مسألة: لو اشترى جاریةً فوجدها مغنیه، لم یکن له الخيار - وبه قال الشافعی - لأن ذلك قد یكون طبعیاً. ولأنه لو كان صناعیاً لكان بمنزلة تعلم صنعة حرام، وذلك لیس عیباً، بل هو زیادة فی ثمنها من غیر نقصان فی بدنها، كما لو كانت تعرف الخیاطة.

وقال مالک: إنّه یثبت له الخيار - نقله أصحاب الشافعی دون أصحاب مالک - لأنّ الغناء حرام وهو ینقصها. ونمنع النقص؛ فإنّ الغناء لهو ولعب وسخف، والحرام استعماله دون معرفته بالطبع»^۲.

- اگر کنیزی بخرد و او را آوازه خوان بیابد برای وی خیار فسخ ثابت نیست. شافعی نیز همین دیدگاه را دارد. دلیل این حکم آن است که ممکن است غناخوانی وی امری طبیعی باشد و نه تعلیمی، و چنانچه فراگرفتنی و آموزشی نیز باشد همانند آموزش صنعتی حرام می ماند که عیب به شمار نمی رود، بلکه این امر سبب افزایش بهای وی می شود و نقصی در بدن او را در پی ندارد؛ و این امر به مثابه آن می ماند که وی خیاطی را بداند.

مالک بر این عقیده است که خیار فسخ برای خریدار چنین کنیزی ثابت است - این گفته را تابعان شافعی نقل کرده اند و نه مالک - چراکه

۱- تحریر الأحکام، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- تذکرة الفقهاء (ط.ج)، ج ۱۱، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.

غنا حرام است و داشتن امری حرام سبب وارد آمدن نقص بر آن می‌گردد. اما ما وارد آمدن نقص را منع می‌نماییم؛ چرا که غنا، لهُو و بیهودگی، بازی و سخیف بودن است، و آنچه حرام است به کار بردن غناست که امری غیر از آگاهی و دانستن دانش غناست. علامه‌ی حلی در کتاب «تذکره الفقهاء» ج ۹ ص ۳۷، فراگرفتن دانش موسیقی را حرام می‌داند و آن را از معاملات حرام می‌شمرد.



شهید ثانی رحمته الله

(زین الدین بن علی بن علی عاملی ۹۱۱ - ۹۶۵ هـ.ق)

مراجعه به عرف

شهید ثانی رحمته الله در کتاب مسالک الافهام که شرح بر شرائع الاحکام محقق حلی است برای نخستین بار شناخت غنا را به مراجعه به عرف حواله می‌دهد و می‌گوید:

«قوله: مدّ الصوت المشتمل... إلخ.

الغناء عند الأصحاب محرّم؛ سواء وقع بمجرّد الصوت أم انضمّ إليه آله من آلاته. فقد ورد في تفسير قوله تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱ أنه الغناء. وروي أنه عليه السلام قال: الغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل.

ومن طريق الخاصّة ما رواه محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام، قال سمعته يقول: الغناء ممّا وعد الله عليه النار، وتلا هذه الآية: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ^۱.

وروی ابوبصیر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴾^۲ قال: الغناء. وفي معناها أخبار كثيرة.

والمراد بالغناء الصوت المشتمل على الترجيع المطرب. كذا فسره به المصنّف - رحمه الله - وجماعة.

والأولى الرجوع فيه إلى العرف، فما يسمّى فيه غناء يحرم، لعدم ورود الشرع بما يضبطه، فيكون مرجعه إلى العرف. ولا فرق فيه بين وقوعه بشعر وقرآن وغيرهما.

وكما يحرم فعل الغناء يحرم استماعه، كما يحرم استماع غيره من الملاهي. أمّا الحداء بالمدّ - وهو الشعر الذي يحثّ به الإبل على الاسراع في السير - وسماعه فمباحان، لما فيه من إيقاظ النوام وتنشيط الإبل للسير. وقد روي أنه صلى الله عليه وآله قال لعبد الله بن رواحة: حرّك بالقوم، فاندفع يرتجز. وكان عبد الله جيّد الحداء، وكان مع الرجال، وكان أنجشة مع النساء، فلما سمعه أنجشة تبعه، فقال النبي صلى الله عليه وآله لأنجشة: رويدك رفقاً بالقوارير؛ يعني: النساء»^۳.

- غنا در دیدگاه اصحاب امامیه حرام است؛ خواه صرف غناخوانی باشد یا آن که با یکی از آلات موسیقی همراه گردد.

شاهد ثانی آیات و روایات تفسیری غنا را دلیل بر حرمت آن قرار

می دهد و سپس در معنای غنا می گوید:

۱- لقمان / ۶.

۲- حج / ۳۰.

۳- مسالک الأفهام، ج ۱۴، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.

غنا صوتی است که ترجیح آور و طرب‌انگیز باشد. غنا را جناب محقق حلی و برخی از عالمان چنین تفسیر نموده‌اند. البته بهتر آن است که در شناخت معنای غنا و چیستی آن به عرف مراجعه شود و آن‌چه را که عرف غنا می‌داند حرام دانست؛ خواه در شعر باشد یا در قرائت قرآن کریم و یا در غیر آن.

ارجاع دادن شناخت موضوعات به عرف، اجتهاد انزوایی را در پی دارد و به این معناست که مجتهد با نشناختن موضوع و درک نکردن واقعیت‌های جامعه، فتوا صادر کند؛ برخلاف اجتهاد اجتماعی که جلودار جامعه و عرف است و او عرف را به سوی خود می‌خواند و او رهبر عرف است و پاسخ‌گوی آنان در نیازهای روز و بلکه آینده‌ی جامعه است. چنین رویکردی روند جدایی تشخیص موضوع از شأن فقاہت را دامن می‌زند.

حرمت غنای عرفی غیر مطرب

جناب شهید ثانی در شرح خود بر لمعه می‌نویسد:

«والغناء بالمدّ، وهو مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب، أو ما سمّي فی العرف غناء وإن لم یطرب؛ سواء كان فی شعر، أم قرآن، أم غیرهما.

واستثنی منه المصنّف وغیره الحداء للإبل، وآخرون، ومنهم المصنّف فی الدروس فعله للمرأة فی الأعراس إذا لم تتکلم بیاطل، ولم تعمل بالملاهی، ولو بدفّ فیہ صنج لا بدونه، ولم یسمع صوتها أجانب الرجال. ولا بأس به»^۱.

۱- الروضة البهية في شرح اللمعة، ج ۳، ص ۲۱۲.

– غنا با همزه، کشیدن صوتی است که در آن ترجیع و طرب است یا چیزی است که در عرف غنا خوانده می‌شود؛ هرچند طرب‌آور نباشد؛ خواه در شعر باشد یا در قرآن کریم و یا در غیر آن.

مصنف (شهید اول) و دیگر فقیهان حدا خواندن را از حرمت غنا استثنا نموده‌اند. همچنین دیگر فقیهان و نیز مصنف در کتاب دروس خود، غناخوانی زنان را در عروسی‌ها در صورتی که به باطل سخن نگویند و به امور لاهی نپردازند؛ هرچند به زدن دایره‌ای باشد که در آن سنج است و نه دایره‌های بدون سنج، و همچنین مردان بیگانه نیز صوت وی را نشنوند، استثنا نموده‌اند که اشکالی بر آن وارد نیست.

شهید ثانی صوتی که دو وصف «ترجیع» و «طرب» را دارد سبب حرمت آن می‌شمرد و در آن تردیدی روا نمی‌دارد، اما افزوده بر این، وی صوتی را که عرف غنا بدانند، هرچند ایجاد طرب ننماید نیز حرام می‌داند و طرب‌آور بودن را ملاک حرمت غنا لحاظ نمی‌کند.

مقدس اردبیلی رحمته الله

(مولی احمد مقدس اردبیلی م ۹۹۳ هـ ق)

مراجعه به عرف و اصل اولی اباحه

«قوله: والغناء قيل: هو بالمدّ: مدّ صوت الإنسان المشتمل على الترجيع المطرب. الظاهر أنه لا خلاف حينئذ في تحريمه وتحريم الأجرة عليه، وتعلّمه، وتعلّمه، واستماعه، وردّه بعض الأصحاب إلى العرف، فكلّ ما يسمّى به عرفاً فهو حرام، وإن لم يكن مشتملاً على الترجيع، ولا على الطرب. دليله: أنه لفظ ورد في الشرع تحريم معناه وليس بظاهر له معنى شرعي مأخوذ من الشرع، فيحال على العرف. والظاهر أنه يطلق على مدّ الصوت من غير طرب، فيكون حراماً؛ إذ يصحّ تقسيمه إلى المطرب وعدمه، بل ولا يبعد إطلاقه على غير المرجّع والمكرّر في الحلق، فينبغي الاجتناب. والأوّل أشهر. ولعلّ وجهه أنّ الذي علم تحريمه بالإجماع هو مع القيد، وبدونها يبقى على أصل الإباحة، ولكن مدلول الأدلّة أعمّ مثل: المغنّية ملعونة، وملعون من أكل ثمنها. وما في الفقيه - في حدّ شرب الخمر - في ذيل ما نقل عن الصادق عليه السلام: والغناء ممّا أوعد الله عليه

النَّارَ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱. وسئل الصادق عليه السلام عن قول الله عزَّ وجلَّ: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۲، قال: الرِّجْسُ الْأَوْثَانُ، وقول الزور الغناء. والأولى تدلُّ على أنَّها كبيرة^۳.

در تعریف «غناء» با همزه گفته شده است، کشیدن صدای انسان است که دارای ترجیع و طرب آور باشد. ظاهراً این است که در حرام بودن غنا و حرام بودن گرفتن مزد بر آن و نیز حرمت آموزش، فراگیری و شنیدن آن اختلافی نیست. برخی از فقیهان امامیه آن را به عرف واگذار نموده‌اند، از این رو آنچه را که عرف غنا بداند حرام است هر چند دارای ترجیع نباشد و طرب ایجاد نکند. دلیل این که در شناخت غنا باید به عرف مراجعه کرد این است که در شرع معنای غنا حرام شده اما چیستی آن در شریعت تبیین نشده است و این اصطلاح، حقیقت شرعی ندارد، از این رو، در فهم معنای آن باید به عرف مراجعه کرد. و ظاهراً این است که عرف معنای آن را مد و کشیدگی صوت می‌داند؛ هر چند طرب آور نباشد و هر کشیدگی صوت حرام است؛ چرا که غنا را می‌توان به طرب‌انگیز و غیر طرب آور تقسیم نمود، بلکه بعید نیست غنا بر صوتی که ترجیع نداشته باشد و در گلو چرخیده و تکرار نشود نیز اطلاق گردد، از این رو سزاوار است از آن نیز دوری شود. و معنای نخست مشهورتر

۱- لقمان / ۶.

۲- حج / ۳۰.

۳- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، ص ۵۷.

است و شاید دلیل آن چنین باشد که غنایی که به اجماع حرام دانسته می‌شود دو قید دارای ترجیع و طرب‌انگیزی را داراست و صوتی که این دو را ندارد، در حرمت آن شک می‌شود و بر اصل اولی اباحه باقی می‌ماند، اما مفاد و معنای دلایل روایی حرمت غنا اعم است و صوت و صدایی که این دو وصف را ندارد، نیز شامل می‌شود.

نقد دیدگاه‌های مرحوم مقدس

پیش از این گفتیم دلیل این که غنا در روایات معنا نشده، روشن و واضح بودن مصداق غنا بوده است و نه ناآگاهی از چیستی آن. وقتی امام صادق علیه السلام از غنا نهی می‌نموده‌اند، همه می‌دانستند که مراد ایشان از غنا چیست و معنی به چه کسی می‌گویند؛ اما با گذر زمان، معنای آن ناشناخته مانده است، از این رو در هر مصداقی که شک شود آیا غنای حرام است یا خیر، اصل حلّیت در آن جریان می‌یابد و نیز برای دریافت معنای غنا و مصداق غنای حرام باید به پژوهش در منابع تاریخی و به دست آوردن فضای صدور روایات رو آورد.

هم‌چنین بنا بر نظر مرحوم محقق اردبیلی که غنا را مد صوت بدون دخالت قید طرب در حقیقت آن می‌داند، گفتن اذان به سبک معمول و با صدای خوش نیز باید حرام باشد؛ زیرا صدا در اذان کشیده می‌شود. جناب مقدس می‌گوید غنایی مباح است که ترجیع در آن نباشد و در تفسیر معنای ترجیع، تصریح می‌نماید که صدا در گلو چرخانده نشود؛ در حالی که ترجیع تنها با چرخاندن صدا در گلو ایجاد نمی‌شود و برای نمونه مد در «ولا الضالین» می‌تواند از نواجد ثنایا چرخانده شود و دارای ترجیع

گردد. ترجیع‌های حجاز مستقیم، و ترجیع‌های چارگاه شکسته است و تعریف جناب مقدس، ترجیع «ولا الضالین» را نیز شامل می‌شود؛ در حالی که ایشان از ترجیع عربی غفلت دارد و یا آن را نمی‌شناسد. نتیجه‌ی چنین بیانی این است که ایجاد و استماع کم‌ترین صوتی حرام است و به عبارت دیگر باید گفت بهتر است برای گریز از غنا، از هرگونه صوت و صدایی دوری نمود و از آن پرهیز داشت.

البته همان‌گونه که تاکنون بررسی شد هیچ فقیهی دلیلی بر حرمت ترجیع از آن جهت که ترجیع است ارایه ننموده است و اطراب و ترجیع را از آن جهت که از اجزای تألیفی غناست، حرام خوانده‌اند. جناب مقدس میان طرب، اطراب و تطریب قایل به دوگانگی در معنا نیست. وی اطراب و تطریب را وصف صوت گرفته و فاعل و قابل آن را لحاظ ننموده و معتقد است مد و ترجیع صوت است که ایجاد طرب می‌کند و تفاوتی ندارد که کسی طرب را به دل وارد کند یا طرب به دل وارد شود؛ در حالی که چنین نیست و تطریب و اطراب وصف فاعلی و طرب وصف فعلی است. طرب به معنای خفت است و اطراب یعنی وارد کردن خفت.

این فقیه برجسته، برخی از اختلافات جزئی را که در تحریم غنا و مزد خوانندگان وجود دارد، نادیده می‌گیرد و شناخت موضوع غنا را به عرف حواله می‌دهد؛ چرا که وی می‌گوید: لفظی در شریعت وارد شده و شارع نیز از معنای آن چیزی نگفته، از این رو، هرچه عرف آن را غنا بداند، همان غناست. می‌توان برای آن چنین مثال آورد که کسی کشته شده است و قاتل او مشخص نیست و کسی نمی‌گوید من او را کشته‌ام، بر این اساس،

باید هر کسی که آنجا دیده می‌شود، به عنوان قاتل دستگیر شود! در حالی که فقیه نمی‌تواند مقلد عرف باشد، بلکه این عرف است که باید از او تقلید نماید. البته، رجوع فقیه به عرف خاص و کارشناسان فن امری عقلایی است اما منظور جناب مقدس عرف عام است.

کبیره بودن گناه غناخوانی

جناب مقدس وعده‌ی عذاب بر غنا را دلیل بر کبیره بودن غنا می‌گیرند. این مطلب درست است، اما بحث بر این است که غنایی که وعده‌ی عذاب بر آن داده شده، چیست و کدام است؟ بنابراین باید موضوع این روایات تبیین گردد. ما گفتیم که قدر متیقن غنای حرام غنایی است که در خدمت باطل باشد. یعنی غنای امویان، عباسیان و غنایی که در دست اراذل و اوباش و غنای بیت‌الغناهاست که در آن از انجام هیچ فساد و باطلی فروگذاری نمی‌شده است و می‌خواسته‌اند با آن، مردم را از محور دین و ولایت کلی الهی و از حق دور سازند و بر رونق جبهه‌ی باطل - به معنای عام آن - بیفزایند. چنین غنایی که خادم دستگاه باطل است، از غنایی که در زمان استقرار حکومت دینی از خداوند، رسول اکرم ﷺ و خاندان پاک ایشان علیهم‌السلام، دین، قرآن، کعبه، اهل ایمان، جبهه، جهاد و مبارزه با ظلم سخن گوید و ستم‌زدایی نماید، انصراف دارد، اما ایشان پیش از آن که به شناسایی غنا و تبیین موضوع آن بپردازند، حکم غنا و کبیره بودن آن را طرح می‌کنند.

روایت نقل شده، مغنیه‌هایی را ملعون می‌داند که بدکاره و رقصه

بودند و لخت و مست، بساط خلفای جور و جبهه‌ی باطل را رونق می‌دادند و نباید حکم چنین غناخوانی و چنین آوازه‌خوانی را با حکم اصل غنا خلط نمود. حرمت غنا و کسب مغنیه و ملعون بودن او نیز مشعر به علیت نیست؛ چرا که چیزی مشعر به علیت است که انحصار داشته باشد و ما نمی‌دانیم چرا آواز چنین زنی حرام شده است. آیا عریان بودن اوست که ملاک حرمت قرار می‌گیرد یا صدای او یا شراب و اشاعه‌ی فحشای او؛ و با آن که می‌دانیم معصیت موجب حرمت می‌شود، اما نمی‌دانیم آیا غنا از آن جهت که غناست نیز معصیت است یا خیر؟ در موسیقی و در هر موضوعی، نباید میان مقام ثبوت و اثبات خلط نمود و واقعیت‌های خارجی و آنچه که هست را با مقام وضع قوانین و آنچه که باید باشد، در هم آمیخت.

دلایل حرمت غنا

دلایل حرمت غنا از دیدگاه مرحوم محقق چنین است:

«وما تقدّم في استحباب غسل التوبة، وعموم الروايات الدالة على تحريم بيع المغنّية وتحريم أجرتها وسماعها، مثل رواية إبراهيم بن أبي البلاد، قال: أوصى إسحاق بن عمر عند وفاته بجوار له مغنّيات أن يبيعهنّ ونحمل ثمنهنّ إلى أبي الحسن عليه السلام، قال إبراهيم: فبعت الجوّاري بثلاث مائة ألف درهم وحملت الثمن إليه، فقلت له: إنّ مولی لك يقال له: إسحاق بن عمر قد أوصى عند وفاته ببيع جوار له مغنّيات وحمل الثمن إليك، وقد بعتهنّ، وهذا الثمن ثلاث مائة ألف درهم، فقال لا حاجة لي فيه، إن هذا سحت، وتعليمهنّ كفر،



والاستماع منهنّ نفاق، و ثمنهنّ سحت. وروایة سعید بن محمّد الطاطری، عن أبیه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن بيع الجوّاری المغنّیات، فقال: شراؤهنّ وبيعهنّ حرام، و تعلیمهنّ کفر، و استماعهنّ نفاق. وروایة نضر بن قابوس، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المغنّیة ملعونة، و ملعون من أكل کسبها و غيرها^۱.

نبود روایت صحیح و صریح بر حرمت غنا

جناب مقدس اردبیلی در عبارات زیر ادعا می نماید روایتی که دارای سندی صحیح باشد و به صراحت بر حرمت غنا دلالت داشته باشد نیافته است و ایشان به جای آن که با صراحت، حکم به حرمت یا حلّیت دهد، به نصیحت و اندرز رو می آورد و می فرماید: شایسته است غنا را ترک نماییم.

«ولکن ما رأیت روایة صحیحة صریحة فی التحریم، ولعلّ الشهرة تکفی، مع الأخبار الكثیرة، بل الاجماع علی تحریم الغناء، و التخصیص یحتاج إلى دلیل. و یمکن أن یقال: الأخبار لیست بحجّة، و إنّما الاجماع و الشهرة مع القیدین، فلا حجّة علی غیره، و الأصل دلیل قوی، و الاحتیاط واضح»^۲.

اما من روایتی که سند صحیح داشته باشد و حرام بودن غنا را به صراحت بیان دارد نیافته ام و شاید شهرت میان فقیهان بر حرمت آن بسنده باشد. افزون بر این، روایات زیادی نیز با آن است، بلکه بر حرام بودن غنا اجماع است و خارج نمودن نوعی از غنا از دایره آن نیازمند دلیل است. شاید بتوان گفت روایاتی که بر حرمت غنا رسیده

۱- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، ص ۵۸.

۲. همان.

است هیچ یک حجت و دلیل شرعی واقع نمی‌شود، بلکه دلیل اجماع و شهرت است که غنا را حرام می‌سازد و آن نیز غنایی را حرام می‌داند که دارای ترجیح و طرب‌انگیز باشد و دلیلی بر حرمت غیر از آن در دست نیست، از این رو باید به اصل اباحه رجوع کرد و اصل اباحه دلیلی قوی در این زمینه است، اما احتیاط در پرهیز از خوانندگی و شنیدن آواز به صورت مطلق آشکار است.

نقد ادعای اجماع

اشکالی که بر جناب مقدس وارد است این است که بر فرض بپذیریم که بر حرمت غنا اجماع وجود دارد و اجماع آن نیز قدمایی و مورد اعتبار است، اما از آن جا که معنای آن مشخص نیست، اجماع اهمال دارد، از این رو نوبت به تخصیص موارد جواز و استثنای آن نمی‌رسد. تخصیص در صورتی ثابت است که نخست، امری کلی ثابت شود - مانند «بیع» - و سپس به آن اطلاق داده شود. مانند ﴿الْبَيْعُ﴾ در ﴿وَاحِلَ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ که بیع جنس است و «الف و لام» که بر سر آن می‌آید برای جنس است و جمع جنس در جنس، نهایت اطلاق را می‌رساند. بحث غنا که امری عقلایی است درست همانند آیه‌ی بیع می‌باشد. این آیه می‌فرماید: هر بیعی حلال است و در ادامه به این اطلاق تخصیص می‌زند و می‌فرماید: ﴿وَاحِلَ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾^۱ و اگر شارع ربا را تخصیص نمی‌زد ما به حرمت ربا نظر نمی‌دادیم و آن را هم چون دیگر بیع‌ها می‌دانستیم و آن را در مجموعه‌ی ﴿وَاحِلَ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ برمی‌شمردیم. حلیت بیع نیز امری اجتماعی، سنتی و عمومی بوده

است، بر این اساس، سخن ما این است که اگر ﴿وَحَرَّمَ الرَّبَا﴾ نبود، آوردن ﴿وَأَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ موردی نداشت یا با چشم‌پوشی از این اشکال، امری ارشادی دانسته می‌شد؛ چرا که روشن است بیع اشکالی ندارد و لازم به گفتن آن نبود. در این جا اگر به جهت تمهید و مقدمه‌چینی برای بیان ﴿وَحَرَّمَ الرَّبَا﴾ نبود، ﴿وَأَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ لغو به شمار می‌رفت. همه می‌دانند که بیع جایز است، ولی شارع برای زمینه‌سازی برای اعلان حکم حرمت ربا آن را می‌آورد و در چنین مواردی، نمی‌توان گفت شارع بیع را حرام دانسته است؛ چرا که شارع بیع را حلال و ربا را که بیع نیست حرام می‌داند و با این گونه سخن گفتن، زمینه‌ی مخالفت مردمی را مانع می‌شود.

در بحث حاضر نیز غنا به اجماع حرام است، اما اجماعی است که اهمال دارد، از این رو، اطلاق غنا ثابت نمی‌شود تا چیزی از آن تخصیص یپذیرد. البته، وجود چنین اجماعی ثابت نیست، و بر فرض وجود، به دلیل مدرکی بودن و کثرت مستندات آن، اعتباری ندارد. مستنداتی که ما آن را در جلد دوم و سوم مورد بررسی قرار دادیم. ایشان روایتی که سند درستی بر حرمت داشته باشد، سراغ ندارد، ولی به هر حال می‌گوید بهتر است غنا ترک شود، اما توضیح نمی‌دهد که غنا چیست و چه چیزی بهتر است ترک شود و نیز دلیل آن را نیز تبیین نمی‌کند.

حرام نبودن ذات غنا

مرحوم مقدس، سپس بحث مستثنیات غنا را پیش می‌کشد و علت

تحریم غناخوانی در عروسی‌ها را عوارضی مانند دروغ گفتن و پرداختن به امور لہوی می‌داند و غنا را از آن جهت کہ غناست حرام نمی‌شمرد و نگرہی شیخ طوسی را خاطر نشان می‌شود. البتہ شایان توجه است کہ جناب مقدس، بسیاری از روایات باب جواز بہ جز روایت ابوبصیر را ضعیف می‌داند:

«وقد استثنی الحداء بالمدّ - وهو سوق الإبل بالغناء لها. وعلى تقدير صحّة استثنائه يمكن اختصاصه بكونه للإبل فقط، كما هو مقتضى الدليل، ويمكن التعدي أيضاً إلى البغال والحمير. وقد استثنى أيضاً فعل المغنّية في الأعراس، إذا لم تتكلم بالباطل والكذب، ولم تعمل بالملاهي التي لا يجوز لها، ولم تسمع صوتها الأجانب. ويمكن التحريم من جهة الكذب، والعمل باللہو فقط، لا الغناء، وكذا الاستماع. ويدلّ عليه الأخبار مثل صحيحة أبي بصير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام أجر المغنّية التي تزفّ العرائس ليس به بأس، وليست بالتي يدخل عليها الرجال. ورواية حكم الحنّاط - المجهول - عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المغنّية التي تزفّ العرائس لا بأس بكسبها. ورواية علي بن أبي حمزة عن أبي بصير، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن كسب المغنّيات، فقال: التي يدخل عليها الرجال حرام، والتي تدعى إلى الأعراس ليس به بأس، وهو قول الله عزّ وجلّ: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ﴾^۱.

قال الشيخ: فالرخصة مخصوصة بمن لا يتكلم بالأباطيل والفحش،

ولا يلعب بالملاهي من العیدان وأشباهاها، بل تكون ممّن تزفّ العرائس وتتكلّم عندها بإنشاد الشعر والقول البعيد عن الأباطيل والفحش، وأمّا من عدا هؤلاء ممّن يتغنّين بسائر أنواع الملاهي فلا يجوز على حال؛ سواء كان في العرائس أو غيرها.

وقال في شرح الشرائع بعد استثناء ما ذكرناه: «وذهب جماعة من الأصحاب منهم العلامة في التذكرة إلى تحريم الغناء مطلقاً، استناداً إلى الأخبار المطلقة ووجوب الجمع بينها وبين ما دلّ على الجواز هنا من الأخبار الصحيحة متعيّن، حذراً من اطراح المقيد. ورأيت في التذكرة في هذا المقام قد استثني العرائس، فإنّه قال - بعد الحكم بالتحريم ونقل الأخبار - فقد ورد رخصة بجواز كسبها إذا لم تتكلّم بالباطل، ولم تلعب بالملاهي، ولم تدخل الرجال عليها ثمّ نقل الرواية الدالّة عليه. ولعلّه في مواضع آخر أو يريد بعد استثناء ذلك، وكلامه صريح في العدم. وأيضاً ما رأيت الأخبار الصحيحة في الحداء ولا العرائس. نعم يمكن كون خبر أبي بصير صحيحاً كما أشرنا إليه، مع أنّ فيه تأمّلاً، لا شراكه، وخبر علي بن أبي حمزة الظاهر أنّه ضعيف؛ لأنّ الظاهر أنّه البطائني الضعيف الذي هو قائد أبي بصير يحيى بن القاسم، بقرينة نقله عن أبي بصير، والله يعلم»^۱.

جواز مرثیه خوانی غنایی

جناب مقدس در این عبارت، همان نظر پیشینان را تکرار می نماید و سپس بر موارد استثنا، مرثیه خوانی بر امام حسین علیه السلام را نیز می افزاید: «وقد استثني مرثي الحسين عليه السلام أيضاً، ودليله أيضاً غير واضح.

۱- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، ص ۵۹.

ولعلّ دليل الكلّ أنّه ما ثبت بالإجماع إلّا في غيرها، والأخبار ليست بصحيحة صريحة في التحريم مطلقاً، والأصل الجواز، فما ثبت تحريمه يحرم، والباقي يبقى، فتأمل فيه»^۱.

- و نیز مرثیه خوانی بر امام حسین علیه السلام از موارد حرمت غنا استثنا شده است، و چرایی آن آشکار نیست و شاید دلیل آن چنین باشد که اجماع بر حرمت آن ثابت نیست و اجماع تنها حرمت غیر مرثی را می‌رساند و سند روایات حرمت غنا صحیح نیست و دلالت آن نیز بر حرمت به صورت مطلق صریح نمی‌باشد و با وجود شک، اصل جواز و اباحه در آن جریان می‌یابد و تنها چیزی که حرمت آن ثابت است از تحت این اصل خارج است و غیر از آن را در بر می‌گیرد. پس در آن بیندیش.

وی دلیل استثنای اخیر را روشن نمی‌داند و می‌گوید شاید دلیل آن نداشتن اجماع بر حرمت این مورد است و اخبار و روایات صحیح نیز غنا را به صورت مطلق تحریم نکرده است و در باب غنا باید گفت: هرچه تحریم آن ثابت شده باشد حرام و در بقیه‌ی موارد حلال است.

این سخن که در باب مرثی امام حسین علیه السلام باید گفت: «هرچه تحریم آن ثابت شد، حرام و بقیه‌ی موارد آن حلال است» سخنی درست و منطقی است؛ اما تنها در مورد استثنای یاد شده کاربرد ندارد و اعم از آن است.

عبارت (فتأمل) نیز می‌رساند که بر آن چه بدان فتوا داده شد اعتماد روا

۱- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، ص ۶۱.

مدار و خود به تحقیق بیش تر رو آور. البته، ایشان با توجه به این که چستی غنارا به دست نمی دهد و نیز ضعف روایات، بر اجماعی تمسک می کند که وجود خارجی ندارد، از این رو، در مورد استثنا نمی تواند به اصل اباحه استناد جوید.

وی معتقد است امور دیگری که درستی این استثنا را تأیید می کند، رواج غناخوانی در مرثیاتی میان متشرعه، روایات جواز نوحه گری به غنا، و جایز بودن گرفتن مزد بر آن است:

«وَيُؤَيِّدُهُ أَنَّ الْبِكَاءَ وَالتَّفَجُّعَ عَلَيْهِ عليه السلام مَطْلُوبٌ وَمَرْغُوبٌ، وَفِيهِ ثَوَابٌ عَظِيمٌ، وَالغَنَاءُ مَعِينٌ عَلَى ذَلِكَ، وَأَنَّهُ مُتَعَارَفٌ دَائِمًا فِي بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ فِي زَمَنِ الْمَشَائِخِ إِلَى زَمَانِنَا هَذَا مِنْ غَيْرِ نَكِيرٍ، وَهُوَ يَدُلُّ عَلَى الْجَوَازِ غَالِبًا. وَيُؤَيِّدُهُ جَوَازُ النِّيَاحَةِ بِالغَنَاءِ، وَجَوَازُ أَخْذِ الْأَجْرَةِ عَلَيْهَا لَصَحِيحَةِ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا بَأْسَ بِأَجْرِ النَّائِحَةِ الَّتِي تَنُوحُ عَلَى الْمَيِّتِ. وَرَوَايَةُ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، قَالَ: كَانَتْ امْرَأَةً مَعَنَا فِي الْحَيِّ، وَلَهَا جَارِيَةٌ نَائِحَةٌ، فَجَاءَتْ إِلَى أَبِي فَقَالَتْ: يَا عَمِّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مَعِيشَتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ مِنْ هَذِهِ الْجَارِيَةِ النَّائِحَةِ، وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ تَسْأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ ذَلِكَ، فَإِنْ كَانَ حَلَالًا وَإِلَّا بَعْتَهَا وَأَكَلْتُ مِنْ ثَمَنِهَا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْفَرَجِ، فَقَالَ لَهَا أَبِي: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْظَمُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ، قَالَ: فَلَمَّا قَدَمْنَا عَلَيْهِ عليه السلام أَخْبَرْتَهُ أَنَا بِذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَتَشَارِطُ؟ قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي تَشَارِطُ أَمْ لَا، فَقَالَ: قُلْ لَهَا لَا تَشَارِطُ، وَتَقَبَّلْ كُلَّ مَا أُعْطِيَتْ. وَلَا يَضُرُّ الْقَوْلُ فِي حَنَّانٍ بِأَنَّهُ وَاقْفِي، وَعَدَمُ التَّصْرِيحِ بِتَوْثِيقِهِ. وَحَمَلُ مَضْمَرَةِ سَمَاعَةَ: قَالَ: سَأَلْتَهُ عَنْ

کسب المغنیة والنائحة فکرها على الكراهة مع الشرط، للجمع. والظاهر أنه لا خلاف في جواز النياحة مع عدم مفسدة أخرى مثل اسماعها الأجنبي إن كان حراماً، والكذب. ويؤيده عمل المسلمين في زمانه صلوات الله عليه، وزمنهم عليه السلام إلى الآن. وقوله صلى الله عليه وآله: أن ليس لحمزة في هذا البلد نائحة وسماع أهل المدينة ذلك، وجعلهم النياحة على حمزة إلى الآن أولاً، ثم على مبيتهم مشهور، يفيد الجواز مطلقاً. وكذا صحيحة يونس بن يعقوب عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال لي أبي: يا جعفر، أوقف من مالي كذا وكذا لنوادب تندبني عشر سنين بمنى أيام منى، ولعلّ فيها حكمة يعلمها عليه السلام. وكذا صحيحة أبي حمزة - كأنه الشمالي - عن أبي جعفر عليه السلام حكاية نياحة أم سلمة بحضرة النبي صلى الله عليه وآله، حين استأذنت الرواح إلى نياحة لابن عمها^۱.

از آن جا که ما در جلد ششم، دلایل جواز نوحه گری زنان را به تفصیل برمی رسیم، تنها به ذکر این عبارات بسنده می نماییم و نکات شایان توجه را خاطر نشان می شویم.

مرحوم مقدس در تأیید درستی جواز استثنا، مطلوب بودن گریه بر آن حضرت عليه السلام و ثواب داشتن آن و این که غنا می تواند موعین و مددکار مهمی برای گریستن باشد را دلیل می آورد. غناخوانی در دستگاه دشتی، شوشتری یا حجاز بسیار حزن آور است و این که گفته می شود امام سجاده عليه السلام اشعاری را برای ابن زیاد خواند، به گونه ای که افزوده بر او، شمر

۱- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، ص ۶۳.

از گریه به لرزه در افتاد، باید دید با چه صفا و چه دستگاهی بوده است؟ ایشان عمل متشرعه و مسلمانان را تأیید دیگری بر این مطلب قرار می‌دهد و برای استدلال، نظر عرف را برمی‌گزیند! پیش‌تر، از شیخ طوسی نقل شد که اگر غنا حرام باشد، در همه‌ی موارد آن حرام است؛ مگر آن که شریعت، چیزی را تخصیص زده باشد.

طرب‌انگیزی؛ معیار حرمت غنا

مرحوم مقدس اردبیلی در ادامه، دلیل حرمت غنا و ملاک و مناط آن را طرب‌انگیز بودن غنا می‌شناسد:

«ویؤیّده أنّ التحريم للطرب علی الظاهر، ولهذا قید بالمطرب، ولیس فی المراثی الطرب، بل لیس إلاّ الحزن، وأكثر هذا یجری فی استثناء مطلق المراثی، وكأنّه ترك للظهور. وبالجملة: عدم ظهور دلیل التحريم، والأصل، وأدلة جواز النياحة مطلقاً بحيث یشمل الغناء، بل الظاهر أنّها لا تكون إلاّ معه - یفید الجواز، واللّه یعلم».

از امور دیگری که درستی استثنای مراثی بر امام حسین علیه السلام را تأیید می‌کند این است که حرام شدن غنا به سبب طرب داشتن آن است و مرثیه‌خوانی هیچ‌گونه طربی را بر نمی‌انگیزد، بلکه مراثی تنها حزن‌آور است و بیش‌تر امور گفته شده در مطلق مرثیه‌خوانی‌ها جاری است و چون بسیار آشکار بوده بیان نگردیده است.

به طور کلی، نداشتن دلیل ظاهر بر حرمت، اصل اباحه، دلایل جواز نوحه‌گری به صورت مطلق که غناخوانی را نیز در بر می‌گیرد، بلکه این که نوحه‌گری بدون غناخوانی ممکن نیست، جایز بودن غناخوانی در مرثیه و مجلس سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه السلام را ثابت می‌نماید. و خداوند است که هر حکمی را می‌داند.

مرحوم مقدس قایل است حزن دارای طرب نیست و این ادعا می‌رساند که ایشان طرب را به خوبی نشناخته‌اند. طرب یا حالت خفت و خوشایندی که به نفس دست می‌دهد با دستگاه‌های حزن‌آور موسیقی نیز پدید می‌آید. دستگاه دشتی دستگاهی غم‌انگیز و دستگاه شور ویژه‌ی حزن‌آوری است، ولی هر دو دستگاه نیز طرب‌آور است. کسی که دشتی یا زابل می‌خواند، چنان در دیگری طرب حزنی ایجاد می‌کند که اشک او را جاری می‌سازد. طرب مقسم حزن و سرور است و چنانچه موجب پایین کشیدن دل گردد، حزن، و اگر باعث بالا کشیدن دل شود، سرور نام دارد و متأسفانه ایشان به رابطه‌ی میان طرب و حزن توجه نداشته است.

هم‌چنین نوحه‌گری زنان که جناب مقدس می‌گوید از غناخوانی جدا نیست، همواره چنین نبوده، بلکه زنان مویه‌گر گریه می‌کردند، مو پریشان می‌نمودند و بر سر و صورت می‌زدند، اما آیا غناخوانی نیز داشته‌اند یا خیر، نیازمند بررسی است و مرحوم مقدس معتقد است از آن‌جا که نوحه‌گری بدون غنا ممکن نیست، می‌شود به این روایات، تمسک کرد.

قصد حزن در مرثیه‌سرایی غنایی

«ولکن لابد من قصد التفجع، والتدبیه علیہ عَلَيْهِ فِي الْغَنَاءِ بِمَرْتَبَةٍ لَا غَيْرَ، وَهُوَ ظَاهِرٌ. ثُمَّ أَنَّ الظَّاهِرَ أَنَّ الْمَنْعَ مِنْ بَيْعِ الْمَغْنِيَةِ لِلتَّغْنِيِّ مَعَ الْعِلْمِ، وَيُمْكِنُ الْمَنْعُ مَعَ الظَّنِّ الْغَالِبِ الْمَتَاخِمِ لِلْعِلْمِ كَذَلِكَ، لَا مُطْلَقاً، إِنَّ لَهَا مَنَافِعَ غَيْرَ الْغَنَاءِ، وَيُؤَيِّدُهُ جَوَازُ بَيْعِ الْعَنْبِ لِمَنْ يَعْمَلُ خَمِراً، كَمَا تَقَدَّمَ، وَالاجْتِنَابَ مُطْلَقاً أُولَى وَأَحْوَطُ. قَوْلُهُ: «وَمَعُونَةُ الظَّالِمِينَ بِالْحَرَامِ» مُتَعَلِّقٌ بِمَعُونَةٍ، أَي: يَحْرَمُ»^۱.

۱- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، صص ۵۷ - ۶۴.

البته در نوحه‌گری باید نیت نماید که گریه و ندبه برای امام حسین علیه السلام باشد؛ اگرچه احتیاط در این است که به طور مطلق از غنا دست برداشت؛ خواه در مرثیه‌سرایی بر امام حسن علیه السلام باشد و یا در موارد دیگر.

مرحوم مقدس بعد از قید «حزن»، «قصد حزن» را نیز می‌افزاید و می‌گوید در مرثیه‌سرایی غنایی اگر کسی حزن نداشته باشد، دست کم باید قصد حزن بر امام حسین علیه السلام را داشته باشد! حال، اگر کسی نخواهد در غناخوانی خویش قصد حزن کند، آیا کار وی حرام است؟

مرحوم مقدس اردبیلی به اعتبار آن که مقدس بوده و بسیار احتیاط می‌نموده در عبارات خود از «قیل»، «یمكن»، «لعل» و مانند آن بسیار بهره برده است؛ در حالی که یک فقیه باید خود را مانند پزشک جراحی بداند که جای اگر و اما برای چیزی باقی نمی‌گذارد؛ مگر در موارد بسیار خاص. فقیه باید بتواند حکم شریعت را با فحوص و استفراغ وسع به یقین و اطمینان کامل بازگو کند و به «الاحوط» و «الاحتیاط» دامن نزند.

البته مقام معنوی و حتی علمی مرحوم مقدس اردبیلی بر کسی پوشیده نیست و ایشان بحق از اولیای بزرگ الهی هستند، اما شرایط زمانه‌ی آنان به گونه‌ای بوده است که بیش از این از توان آن‌ها خارج بوده است. ایشان بحث غنا را با «قیل» آغاز می‌کند در صورتی که بحث‌های فقهی باید با «التحقیق» همراه گردد.

تباکی؛ عامل قساوت قلب

بهتر است در حاشیه‌ی توصیه‌ی جناب مقدس از روایاتی یاد کنیم که

توصیه به تباهی نموده است. این مطلب اگرچه درست است، باید توجه داشت کسی که مظلومیت امام حسین علیه السلام و غربت و تنهایی آن حضرت علیه السلام را به یاد آورد و دل وی به سوز و حزن نیاید و اشک او جاری نشود، قلبی بیمار دارد و باید خود را درمان نماید و گاه حضور وی در مجالس عزاداری ممکن است مشکل او را مضاعف سازد و استفاده‌ی افراطی از این مجالس خیرگی و قساوت قلب می‌آورد و متأسفانه بیش‌تر مداحانی که خود گریه نمی‌کنند، برای آن است که نام امام حسین علیه السلام و روضه‌ی آن حضرت را بسیار بر زبان آورده‌اند و چون دلی دریایی و پرفصفا نداشته‌اند بردن نام آن حضرت دیگر آن مزه‌ای را که باید داشته باشد در نظر آنان ندارد و به صورت کلی افراط در هر امری حتی گزاردن نماز و قرائت قرآن کریم نیز شایسته نیست. کسی که در مقابل حق و اولیای الهی منفعل نمی‌گردد و قلبش به لرزه نمی‌آید، قافیه را باخته و باید به فکر صاف نمودن قلب خویش از رسوبات باشد. باید با معرفت به دین و اولیای الهی نزدیک شد و قصد سوء مادی به آن حضرات نداشت و عادت را از خود دور نمود و مسؤولیت‌های دینی را شغلی درآمدزا ندانست، که در غیر این صورت، بسیار خطرناک و زیان‌بار است.



شیخ بهایی رحمته الله

(محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی، م ۱۰۳۰)

تأثیر حاکمیت صفویان بر فضای فقه موسیقی

با استقرار دولت صفوی و بیرون آمدن شیعیان از فضای خفقان آمیزی که حاکمان اهل سنت و طاغوت برای آنان به وجود آورده بودند، حاکمان صفوی از درویش و صوفیان حمایت می نمودند و آنان به تبلیغ مرام خود در اجتماع می پرداختند و از طرفی عالمان و به ویژه فقیهان اخباری نیز آزادی عمل پیدا نمودند. فقیهان اخباری که حاکمان صفوی ناچار بودند از آنان نیز حمایت کنند، در صحنه های اجتماعی حضور یافتند و این دو گروه نمی توانستند یکدیگر را تحمل نمایند. در این دوره، موسیقی از اشرافی گری خود درآمد و از آن طبقه به عموم طبقات اجتماعی راه یافت و در قرائت قرآن و به خصوص عزاداری شکوفا گردید، اما وجود آزادی نسبی برای مذهبیان شیعی زمینه ی پیدایش نزاع های علمی و سیاسی گردید. عالمان اخباری از طرفی به نقد رویکرد اصولیان می پرداختند و نزاع اصولیان و اخباریان به اوج خود نزدیک می شد و هر دو گروه آنان نیز

وجود درویش و صوفیان را که مناصب حکومتی در اختیار داشتند، نمی‌پذیرفتند و صفا و سادگی مذهبی‌ها گاه به برادرکشی می‌انجامید. اما هیچ‌یک از این ماجراها سبب نمی‌شود که ما بدون دلیل و استدلال، غنا و موسیقی را تأیید کنیم یا آن را حرام بدانیم، بلکه باید دید ادله‌ی شرعی چه حکمی را اقتضا می‌نماید. اخباریان، موسیقی و غنا را حرام مطلق می‌دانستند و درویش، آن را حلال مطلق می‌شمردند و اصولیان در این میان، به راه اعتدال نزدیک می‌شدند.

در دوره‌ی شیخ بهایی، بحث غنا و موسیقی شکل سیاسی به خود گرفته بود و سیاسی شدن این بحث، مانع از آن می‌شد که به هویت آن پرداخته شود. در نتیجه، حقیقت آن ژرف‌پژوهی نمی‌گردید و برخی از عالمان، جانب احتیاط را رعایت می‌نمودند و محافظه‌کار می‌شدند و بحث را به‌طور حقوقی دنبال نمی‌نمودند. بحث غنا و موسیقی در این جریان، همانند بحث سحر است که چون وجه سیاسی یافت، به‌خوبی تحقیق نشد و موضوع آن تاکنون ناشناخته مانده است؛ در حالی که سحر و جادو توانمندی است و توانمندی اشکال ندارد و تنها چیزی که مردود است، ایستادگی در برابر حق و آزار و اذیت دیگران است و این عمل را نباید برآمده از اصل سحر دانست و آن را حرام نمود.

جواز آموزش دانش موسیقی

مرحوم شیخ‌بها از آن جا که درک سیاسی بالایی داشته است می‌گوید:
 «علم الموسیقی علم يعرف منه النغم والایقاعات، وأحوالها، وکیفیة تألیف اللحن والمتخذات والآلات الموسیقاریة، ولا منع شرعاً من



تعلیم هذا العلم، وكثيراً من الفقهاء كان مبرّزاً فيه. نعم الشريعة المطهرة على السادع بها أفضل السلام منعه من عمله والكتب المصنفة في ما تفيد أموراً علمية فقط».

دانش موسیقی علمی است که از آن نغمه‌ها و ایقاعات و ویژگی آن و چگونگی تألیف لحن‌ها و آلات موسیقی دانسته می‌شود. شریعت از فراگیری این دانش منعی ننموده است و شمار بسیاری از فقیهان در این فن مهارت داشتند. بله، شریعت مطهر اسلام، از کاربردی نمودن و عمل به آن نهی ننموده و کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده تنها اموری علمی است.

شیخ بهاء‌الله^{علیه السلام} مدعی است بسیاری از فقیهان صاحب دانش موسیقی بوده‌اند، اما وارد بحث‌های اختلاف‌برانگیز آن نمی‌شود. وی فراگرفتن دانش موسیقی را جایز، اما عملی نمودن آن را حرام می‌شمرد؛ در حالی که این سخن درست نیست؛ زیرا نوازنده‌ای که می‌خواهد آکاردیون یاد بگیرد یا نی بزند، تا آلت موسیقی را به دست نگیرد و آن را ننوازد، نمی‌تواند چیزی یاد بگیرد و خواننده‌ای که می‌خواهد دستگاه چارگاه، سه‌گانه، شوشتری، حجاز یا ابوعطارا یاد بگیرد، باید چیزی بخواند، وگرنه چگونه آن را فرا بگیرد. افشاری درآمد، عراق، اوج، ریز و سپس درآمد دارد. سه‌گانه هم همین طور؛ حسینی دارد راجعه دارد، عشاق دارد، ریز دارد و درآمد دارد و هر دستگاهی برای خود قانونی خاص دارد که باید در مرحله‌ی عمل، بین آن تمایز گذاشت. موسیقی علم محض و دانشی ذهنی، تجردی و تئوری صرف نیست و زمینه‌های عملی قابل تحقق دارد

و این بیان یا برای فرار از بیان حقیقت است و یا می‌رساند ایشان در حال و هوای این بحث نیست و از زمانه‌ی خود یا فرار می‌کند و یا تأثیر می‌پذیرد. جناب شیخ بهایی با این عبارت می‌خواهد مخالفان خویش را ساکت نماید و این گزاره، زیرکی افزون‌تر شیخ نسبت به دیگران را نشان می‌دهد؛ چرا که وی به نیکی می‌داند که کسی بدون نواختن و خواندن موسیقیدان نمی‌شود. عالمان و فقیهان برجسته‌ای نیز که ایشان خاطر نشان آن می‌شود هیچ یک با علوم غریبه و جفر، رمل و اسطرلاب این علم را یاد نگرفته‌اند، بلکه با توجه به موضوع موسیقی که هنر صوت انسان و پنجه‌های اوست می‌خوانند و می‌نوازند تا موسیقار شوند. پیش از این نیز گفتیم، کسی به یک بار تمرین، موسیقار نمی‌شود، بلکه باید بارها و بارها خواند تا بتوان دستگاهی را یاد گرفت.



مرحوم محقق سبزواری رحمته الله

(مولی محمدباقر بن محمد مؤمن سبزواری، ۱۰۱۷ - ۱۰۹۰ ه.ق)

حلیت ذات غنا

پس از شیخ بهایی نخستین فقیهی که حکم به حلیت غنا - از آن جهت که غناست - داد، جناب مرحوم محقق سبزواری است. این فقیه آزدان‌دیش - که حکیم و فلیسوف بوده و با ملا محسن فیض کاشانی الفت و دوستی داشته و نیز سمت امام جمعه‌ی پایتخت صفویان (اصفهان) را داشته است - افزوده بر توضیح این مسأله در کتاب گران‌سنگ فقهی خویش با نام «کفایة الفقه» که بعدها به «کفایة الاحکام» مشهور گشت، به بررسی موضوع غنا و حکم آن پرداخته است. ایشان رساله‌ای مستقل در حلیت غنا نوشته است که جامعه‌ی علمی زمان وی - که اخباریان بر آن حاکم بودند - آن را نپذیرفتند و سیاست زمانه، وی را مجبور ساخت رساله‌ای مستقل در حرمت غنا بنگارد و در ظاهر، از فتوای خویش دست بردارد. رساله‌ی تحلیلی‌ی مرحوم محقق به دست ما نرسیده است. ما در ابتدا آرای وی را از کتاب کفایة الاحکام می‌آوریم و سپس برخی از

گزاره‌های رساله‌ی تحلیلیه‌ی او را از کتاب‌ها و رساله‌هایی که در نقد وی نوشته شده است جمع‌آوری می‌نماییم و در پایان نیز به بررسی رساله‌ی تحریمی‌ی ایشان می‌پردازیم.

همراهی غنا با ترجیع و اطراب

«ومن ذلك: الغناء، وهو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب على ما قاله بعضهم. وبعضهم اقتصر على الترجيع. وبعضهم على الإطراب من غير ذكر الترجيع. ومن العامة من فسّر بتحسين الصوت. ويظهر ذلك من بعض عبارات أهل اللغة. والظاهر أنّ الغالب لا ينفكّ التحسين من الوصفين المذكورين. ومنهم من فسّر بمدّ الصوت. ومنهم من قال: من رفع صوتاً ووالاه فهو غناء. ولعلّ الإطراب والترجيع مجتمعان غالباً. وقيل: ما يسمّى غناءً عرفاً وإن لم يشتمل على القيدين»^۱.

جناب محقق اختلافاتی که در تعریف غنا وجود دارد را بیان می‌نماید. وی دیدگاه‌هایی را که تا آن زمان در تعریف غنا بوده است، چنین گزارش می‌نماید:

غنا صوتی است دارای ترجیع و طرب‌انگیز.

غنا صوتی است که ترجیع داشته باشد.

غنا صوتی است که طرب‌آور باشد.

غنا نیکو ساختن صوت است.

غنا، کشیدن صوت است.

غنا صوتی است که بلند می‌شود و آن را ادامه می‌دهند.

۱- کفایة الاحکام، ج ۱، ص ۴۲۸.

غنا چیزی است که عرف آن را غنا بدانند؛ هرچند دارای ترجیع و اطراب نباشد.

ایشان در نقد تعریف یکی از اهل سنت که غنا را نیکوساختن صوت گفته است، چنین می‌آورد:

صدای نیکو به صورت غالبی از ترجیع و اطراب خالی نیست و نیز این دو صفت، به صورت غالبی با هم می‌باشد.

اجماع بر تحریم اصل غنا

«ولا خلاف عندنا في تحريم الغناء في الجملة، والأخبار الدالة عليه متظافرة. وصرح المحقق وجماعة ممن تأخر عنه بتحريم الغناء ولو كان في القرآن. لكن غير واحد من الأخبار يدل على جوازه، بل استحبابه في القرآن بناءً على دلالة الروايات على جواز حسن الصوت والتحزين والترجيع في القرآن، بل استحبابه، والظاهر أنّ شيئاً منها لا يوجد بدون الغناء على ما استفيد من كلام أهل اللغة وغيرهم، وفصلناه في بعض رسائلنا».

اختلافی میان فقیهان امامیه در حرمت اصل غنا (و قدر متیقن آن) وجود ندارد؛ اما در معنای آن اختلاف است، و روایاتی که بر آن دلالت داشته باشد، بسیار است. محقق حلی و گروهی از فقیهان پس از وی بر حرمت غنا؛ هرچند در قرائت قرآن باشد تصریح کرده‌اند. اما اخباری که واحد به شمار نمی‌رود بر جواز بلکه بر استحباب آن در قرآن کریم دلالت دارد و دلیل آن روایاتی است که بر جواز نیکو ساختن صوت و به حزن خواندن آن و ترجیع در قرائت قرآن کریم دلالت دارد، بلکه استحباب آن را می‌رساند، و ظاهراً این است که

امور سفارش شده در روایات بدون غنا وجود نمی‌یابد، همان‌گونه که این مطلب از لغویان و دیگران استفاده می‌شود و ما آن را در برخی از رسائل خویش توضیح داده‌ایم.

مرحوم سبزواری با آن که در ادامه‌ی سخن خویش، غنا را از آن جهت که غناست، حرام نمی‌داند و دلیلی برای آن نمی‌یابد، در ابتدای کلام بیان می‌دارد که در حرمت غنا از آن جهت که غناست، اختلافی وجود ندارد. البته، اجماع بر حرمت آن به صورت موجبه‌ی جزیه و در برخی موارد، وجود دارد، اما اجماع در یک مسأله‌ای که مدارک و منابع آن موجود باشد، حجت نیست، بلکه اجماع چنانچه قدمایی باشد و در مسأله‌ای ادعا شده باشد که هیچ مدرک و منبعی ندارد، حجت و دلیل است. شهرت فتوایی نیز حجت شرعی به شمار نمی‌رود.

روایات جواز غنا در قرآن کریم

جناب سبزواری سپس روایات باب جواز غنا در قرآن کریم را می‌آورد که دو مورد از آن چنین است:

«وعن سماعة عن شيخ من أصحابنا عن أبي جعفر عليه السلام قال: جئنا نريد الدخول عليه، فلما صرنا في الدهليز سمعنا قراءةً بالسريانية بصوت حسن يقرء ويبيكي حتى أبكى بعضنا.

وعن موسى النميري قال: جئت إلى باب أبي جعفر لأستأذن عليه فسمعنا صوتاً حزيناً يقرء بالعبرانية فبكينا حين سمعنا الصوت فظننا أنه بعث إلى رجل من أهل الكتاب يستقرءه، فأذن لنا فدخلنا عليه فلم نر عنده أحداً، فقلنا: أصلحك الله سمعنا صوتاً بالعبرانية



فظننا أنك بعثت إلى رجل من أهل الكتاب تستقره، قال: لا، ولكن ذكرت مناجاة إيليا لربه فبكيت».

فقیه سبزواری می‌گوید به تأویل بردن روایات جواز به گونه‌ای که بتوان آن را با روایات حرمت غنا جمع نمود به تکلف و خود را به زحمت بیهوده انداختن می‌انجامد. جناب محقق در این کلام به عالمانی هم‌چون سید مرتضی نظر دارد که روایت «من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا» را به تأویل برده و غنا را مقصور دانسته‌اند:

«وارتکاب التأویل فی هذه الأخبار ما عدا الأخير بحيث یجتمع مع القول بتحريم الغناء في القرآن یحتاج إلى تکلف بین. والشیخ أبوعلی الطبرسی رحمته الله قال فی کتاب مجمع البیان: الفن السابع فی ذکر ما یستحب للقاری من تحسین اللفظ وتزیین الصوت بقراءة القرآن. ونقل روایات من طریق العامة حتی نقل روایة عبد الرحمن بن السائب قال: قدم علينا سعد بن أبي وقاص فأتیته مسلماً علیه فقال: مرحباً یا بن أخي! بلغنی أنك حسن الصوت بالقرآن. قلت: نعم والحمد لله. قال: فإني سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: إن القرآن نزل بالحنن، فإذا قرأتموه فأبکوا، فإن لم تبکوا فتبکوا وتغنّوا به، فمن لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا. قال: وتأول بعضهم بمعنی استغنوا به، وأكثر العلماء علی أنه تزیین الصوت وتحزینه. انتهى.

وهذا يدلّ علی أنّ تحسین الصوت بالقرآن والتغنّي به مستحبّ عنده، وأنّ خلاف ذلك لم یکن معروفاً بین القدماء، وكلام السيد المرتضی فی الغرر والدرر لا یخلو عن إشعار واضح بذلك»^۱.

۱. همان، ص ۴۳۱.

وی گوید کلام علامه طبرسی رحمته الله علیه در تفسیر خود که می‌گوید بیش‌تر عالمان غنا را در روایت: «من لم يتغنَّ بالقرآن فليس منّا» ممدود و به همزه دانسته‌اند دلیل بر آن است که نیکو ساختن صوت در قرائت قرآن کریم و به غنا خواندن آن در نزد وی مستحب است و نظرگاه مخالف و رقیب در این زمینه شهرتی ندارد. وی در تأیید نظر خود، روایات این باب را می‌آورد.

قرائت حزین امام کاظم علیه السلام

جناب محقق برای جواز غنا، نقلی تاریخی را می‌آورد که تازگی دارد و ما آن را در جلد سوم این مجموعه بررسی نمودیم. در این گفته آمده است:

«عن فحص قال: ما رأيت أحداً أشدَّ خوفاً علي نفسه من موسى بن جعفر عليه السلام، ولا أرجأ للناس منه، وكانت قرائته حزناً، فإذا قرء فكأنه يخاطب انساناً»^۱.

فحص گوید کسی را ندیدم که بر خویش ترسان‌تر از امام کاظم علیه السلام باشد و هم‌چنین کسی را نیافتم که بر خویش بیش از دیگران امیدوار باشد، مگر حضرت کاظم علیه السلام را. قرائت حضرت حزین و غمناک بود و چون می‌خواند گویا انسانی را مورد خطاب قرار داده است.

نکته‌ای که در این حدیث شایان توجه است لزوم استجماع به هنگام قرائت قرآن کریم است؛ بدین‌گونه که آدمی بتواند خود و تمام وجود خویش را در یک جا جمع نماید، به‌گونه‌ای که گویی به هنگام قرائت قرآن

۱- همان، ص ۴۲۹. کافی ج ۲، ص ۶۰۶.

کریم با انسانی سخن می‌گوید. البته راوی این کلام را با «کأن» و گویا می‌آورد، ولی مقام امام، شاید و گویبی نیست، بلکه مقام آن حضرت با «أن» که ثبات و تأکید را می‌رساند بیان می‌شود.

قرآن کریم یک شخص است و در قیامت نیز به صورت یک شخص ظاهر می‌شود و جلوه می‌نماید؛ چراکه قرآن کریم شخصی است که از نزد محبوب خود نزول یافته و با حزن نازل شده، از این رو در روایات، بر حزن خواندن قرآن کریم تأکید گشته است.

حرمت غنای لهوی

«وحيثنذ نقول: يمكن الجمع بين هذه الأخبار والأخبار الكثيرة الدالة على تحريم الغناء بوجهين: أحدهما، تخصيص تلك الأخبار بما عدا القرآن، وحمل ما يدل على ذم التغني بالقرآن على قراءة تكون على سبيل اللهو كما يصنع الفساق في غنائهم. ويؤيده رواية عبد الله بن سنان المذكورة، فإن في صدر الخبر الأمر بقراءة القرآن بألحان العرب، واللحن هو الغناء، ثم بعد ذلك المنع من القراءة بلحن أهل الفسق، ثم قوله: سيجيء من بعدي أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء.

وثانيهما، أن يقال: المذكور في تلك الأخبار الغناء، والمفرد المعرف باللام لا يدل على العموم لغةً، وعمومه إنما يستنبط من حيث أنه لا قرينة على إرادة الخاص، وإرادة بعض الأفراد من غير تعيين ينافي غرض الإفادة وسياق البيان والحكمة، فلا بد من حمله على الاستغراق والعموم، وهي هنا ليس كذلك؛ لأن الشائع في ذلك الزمان الغناء على سبيل اللهو من الجوّاري المغنّيات وغيرهنّ في مجالس

الفجور والخمور والعمل بالملاهي والتكلم بالباطل وإسماعهنّ
الرجال وغيرها، فحمل المفرد على تلك الأفراد الشائعة في ذلك
الزمان غير بعيد.

ويؤيده ما رواه الحميري في قرب الإسناد عن علي بن جعفر -
بإسناد لا يبعد إلحاقه بالصحاح - عن أخيه علي قال: سألته عن الغناء
هل يصلح في الفطر والأضحى والفرح؟ قال: لا بأس ما لم يعص
به^۱.

جناب محقق در وجه جمع میان اخبار جواز غنا در قرآن کریم و
روایاتی که بر حرمت غنا دلالت دارد دو راه را پیشنهاد می‌دهد: یکی
ویژگی دادن روایات تحریم به غیر قرآن کریم است و روایاتی که بر ذم
غناخوانی در قرآن کریم دلالت دارد، بر قرائتی حمل شود که به گونه‌ی
لهوی است و اهل فسق در غنای خود چنین می‌کنند. بدین گونه است که
وی برای نخستین بار، به حلیت غنا در قرائت قرآن کریم فتوا می‌دهد.
ایشان لحن در روایات یاد شده را همان غنا می‌داند.

مرحوم سبزواری معتقد است روایات باب غنا به ظاهر متضاد است؛
در حالی که تضادی میان این روایات نیست و هر دسته از روایات،
موضوعی جدای از دیگری دارد و با تغییر موضوع است که حکم نیز
تغییر می‌کند.

جناب سبزواری متعلق و مصداق حرمت غنا را صوت لهوی می‌داند و
صوتی را که لهو نداشته باشد، غنا نمی‌شمرد. این دیدگاه نیز قابل نقد

۱. کفایة الاحکام، ص ۴۳۲.

است؛ زیرا غنا از آن جهت که غناست، حرام نیست و چنین نیست که نوع لهوی آن حرام و غیر لهوی آن حلال باشد، بلکه غنا حلال است و عوارض و معاصی که با آن همراه می‌شود، زمینه‌ی حرمت آن را فراهم می‌کند. همان‌گونه که در صوت لهوی این لهو است که حرام است و غنا را حرام می‌سازد و غنا بودن غنا در حکم آن تأثیری ندارد. ما در جلد دوم این مجموعه گفتیم که لهو دامنه‌ی وسیعی دارد و تنها برخی از موارد آن حرام است و در واقع وی غفلت نموده است که اگر لهو حرام باشد، در هر جایی که لهو تحقق پیدا کند، حرام است.

عمومیت استغراقی الغناء

راه دومی که مرحوم سبزواری پیشنهاد می‌دهد این است که گفته شود آنچه در این روایات آمده واژه‌ی «الغناء» است و لغت مفردی که دارای الف و لام تعریف باشد بر عموم دلالتی ندارد و عمومیت آن از آنجا استفاده می‌شود که قرینه‌ای بر اراده‌ی خاص از آن در دست نیست و چنانچه شارع برخی از مصادیق غنا را منظور می‌داشت، از آنجا که در مقام بیان و افاده است باید آن را تعیین می‌نمود و چون برخی از افراد را منظور نداشته است، باید بر عموم استغراقی حمل شود.

نقد نظر مرحوم محقق

به نظر ما این نظر درست نیست؛ چرا که غنای رایج در آن زمان، غنای لهوی کنیزان آوازه‌خوان بوده و غیر آنان در مجالس فسق و فجور و شراب و لهو و گفتن سخنان باطل و در شنود مردان و غیر این موارد بوده و حمل

نمودن واژه‌ی مفرد بر مصادیق بسیار رایج در آن زمان بعید است و باید آن را بر مورد جواز آن حمل نمود و روایات جواز نیز آن را تأیید می‌کند. روایت ابوبصیر که سندی صحیح دارد می‌رساند که سبب حرام شدن غنای زنان وارد شدن مردان به مجلس آنان بوده است و غنا از آن جهت که غناست، حرام نیست، بلکه برخی از امور باطل، مانند گرویدن به لهو و مانند آن است که آن را حرام می‌سازد.

توضیح این که: در عبارت «اکرم العلماء» که واژه‌ی «العلماء» عمومیت را می‌رساند و الف و لام آن برای جنس است، در صورتی بر اکرام همه‌ی عالمان توصیه دارد که قرینه‌ای مانند «اکرم العالم الفقیه» آن را تخصیص نزند که در غیر این صورت، ظهور بدوی آن در عمومیت از دست می‌رود و مقصود و مراد متکلم و غرض نهایی او را که بخشی از عالمان است بیان می‌دارد. در این بحث نیز در جایی می‌توان گفت «الغناء» عمومیت دارد که قرینه‌ای مخالف که دلالت بر حلّیت بعضی از افراد غنا کند وجود نداشته باشد؛ اما در این جا، چنین نیست و زمان نزول و شأن نزول این روایات، آن را تخصیص می‌زند و غنای حرام را به غنای لهوی موجود در مجالس فساد و شراب آن زمان اختصاص می‌دهد و برای نمونه، روایت: «شرّ الاصوات الغناء»، غنای متعارف در آن زمان را می‌رساند، از این رو نمی‌توان با تکیه بر روایات حرمت گفت که غنا به صورت موجبه‌ی کلیه حرام است برخی از روایات نیز این ادعا را تأیید می‌کند؛ چرا که در آن روایات از لهو و باطل بودن آن سخن گفته شده است، بنابراین غنای حرام منحصر در غنای لهوی و غنای مشابه غنای امویان و عباسیان است.

نقدی که بر سخن ایشان وارد است این است که الف و لام در «الغناء»

برای جنس است، نه تعریف، براین اساس بر غنای خاصی دلالت ندارد و مانند «الرجل» است که دلالت بر جنس مرد می‌نماید و به مرد خاصی اشاره نمی‌کند و تنها می‌دانیم که مردی مراد است، ولی کیست، نمی‌دانیم و از این نظر، اهمال دارد و «الغناء» نیز نمی‌تواند فرد شایعی داشته باشد. این فقیه ممتاز می‌گوید اگر غنا فرد شایعی نداشته باشد، همه‌ی غناها را در برمی‌گیرد و چنانچه فرد شایعی داشته باشد تنها همان مورد را می‌گیرد. «الغناء» دلالت بر جنس غنا دارد و ما نمی‌دانیم چه موردی را شامل می‌شود و از این جهت اهمال دارد و مانند روایت «شَرَّ الْأَصْوَاتِ الْغَنَاءُ» ما نمی‌دانیم چه موردی را در برمی‌گیرد، از این رو اهمال دارد و قابل استدلال و تمسک نیست و دیگر جایی برای طرح تعارض این روایات باقی نمی‌ماند.

در ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾ نیز حکم همین است و جنس ﴿الْإِنْسَانِ﴾ در خسران و زیان است و چون الف و لام آن برای جنس است و مورد خاصی را نمی‌رساند اهمال دارد و ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ است که به این جنس، نوع می‌دهد.

خلاصه‌ی اشکال و نقد ما براین فراز از عبارت مرحوم سبزواری چنین است که «ال» در «الغناء» برای تعریف نیست، بلکه برای جنس است و جنس تا قرینه‌ای نباشد که آن را به نوع تبدیل نماید و مصداق آن را نشان دهد، اهمال یا اجمال دارد و چنین نیست که با عدم قرینه، عمومیت یابد.

نقد تقسیم غنا به لهوی و غیر لهوی

پرسشی که جای طرح آن در این جاست این است که آیا غنا دارای دو نوع است: یکی غنای حرام لهوی و فجوری و دو دیگر غنای حلال یا این

که غنا تنها یک مصداق دارد و افراد گناهکار، این یک مصداق آن را آلوده کرده‌اند. همان‌گونه که نشستن در مجلس شراب به اعتبار وجود شراب حرام شده است و نفس مجلس از آن جهت که مجلس است، حرام نمی‌باشد.

به هر روی، غنا که همان صوت حسن است و از آن جدایی ندارد، به خودی خود حرام نیست؛ هر چند لذت‌آور، خوشایند و دارای ترجیع باشد زیرا طرب و ترجیع در مدارک ما مورد نهی واقع نشده است و علما آن را از پیش خود و به اعتبار آن که اجزای مؤلفه‌ی غناست، حرام دانسته‌اند و روایاتی مانند «شَرُّ الأصوات الغناء» که به نظر می‌رسد عمومیت دارد، چون دارای اهمال است، قابل استناد به صورت کلی نیست و حمل بر موارد خاص می‌گردد، در نتیجه، دلیلی بر حرمت غنا از آن جهت که غناست، وجود ندارد و فقیه نیز باید ترجمان دین باشد، نه آن‌که به جای دین تصمیم گیرد.

دلایل جواز غناخوانی

جناب محقق در تأیید نظر خویش به روایات زیر استشهد می‌نماید، اما وی توجیه دوم را با عبارت «غیر بعید» آورد که تردید وی را نمایان می‌سازد و بر عبارت «مهیجة للأشواق إلى عالم القدس» که در فرازهای زیر خواهد آمد، گزاره‌ی «محل تأمل» را افزوده است، که جازم نبودن وی در این مسأله را بیان می‌دارد:

«ويؤيده أيضاً رواية أبي بصير في الصحيح قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أجز المغنّية التي تزفّ العرائس ليس به بأس ليست بالتي

یدخل عليها الرجال؛ إذ فيه دلالة على أن منشأ المنع دخول الرجال عليها، ففيه إشعار بأن منشأ المنع في الغناء هو بعض الأمور المحرّمة المقترن به كالاتهاء وغيره.

... ويؤيده أيضاً رواية عبد الله بن سنان المذكورة، فإن في صدر الخبر الأمر بقراءة القرآن بألحان العرب ثم المنع من القراءة بلحون أهل الفسق، ثم ذم من يرجع فيها ترجيع الغناء، ويؤيده أيضاً قوله عليه السلام في رواية أبي بصير: إن الله عز وجل يحب الصوت الحسن. وفي عدة من تلك الأخبار إشعار بكونه لهواً باطلاً، وصدق ذلك في القرآن والدعوات والأذكار المقروءة بالأصوات الطيبة المذكورة للآخرة، المهيجة للإشواق إلى العالم الأعلى محلّ تأمل.

على أن التعارض وقع بين أخبار الغناء والأخبار الكثيرة المتواترة الدالة على فضل قراءة القرآن والأدعية والأذكار، مع عمومها لغةً وكثرتها وموافقها للأصل، والنسبة بين الموضوعين عموم من وجه. فإذن لا ريب في تحريم الغناء على سبيل اللهو والاقتران بالملاهي ونحوهما.

ثم إن ثبت إجماع في غيره كان متبعاً، وإلا بقي حكمه على أصل الإباحة، وطريق الاحتياط واضح^۱.

تعارض یاد شده میان روایات حرمت غنا و روایات زیاد و متواتری است که بر فضیلت قرائت قرآن کریم و دعاها و اذکاری دلالت دارد، افزون بر عمومیتی که از لحاظ لغت دارد و بسیاری آن، با اصل اباحه هماهنگ است. نسبت میان این دو موضوع، عموم و خصوص من وجه است، بنابراین، شکی در حرمت غنای لهوی که با آلات لهو و مانند آن همراه می شود، نیست.

۱. کفایة الاحکام، ص ۴۳۳.

سپس اگر اجماع بر حرمت غیر آن ثابت باشد باید از آن پیروی نمود و در غیر این صورت تحت اصل اباحه باقی می ماند، و راه احتیاط نیز روشن است.

البته باید توجه داشت که محقق سبزواری در مقام ارایه‌ی دلیل بر اثبات حلیت غنا بر می آید؛ در حالی که اصل اولی در غنا حلیت و جواز آن است و این ادعای حرمت غناست که نیاز به اثبات دارد و چگونگی آن، پیش از این و در جلد دوم و سوم این مجموعه گذشت.

جواز حداخوانی

«والمشهور بین الأصحاب استثناء الحداء، وهو سوق الإبل بالغناء لها، ولا أعلم حجةً عليه إلا أن يقال بعدم شمول أدلة المنع له. واختلفوا في فعل المرأة له في الأعراس إذا لم تتكلم بالباطل ولم تعمل بالملاهي ولم تسمع صوتها الأجانب من الرجال، فأباحه جماعة منهم الشیخان. وكرهه القاضي. وذهب جماعة منهم ابن إدريس والعلامة إلى التحريم استناداً إلى أخبار مطلقة. ووجوب الجمع بينها وبين الصحيح الدالّ على الجواز يقتضي المصير إلى القول الأوّل.

وعن بعضهم استثناء مراثي الحسين عليه السلام. وهو غير بعيد. وكثير من الأخبار المعتمدة وغيرها يدلّ على تحريم بيع الجواري المغنّيات وشرائهنّ وتعليمهنّ الغناء، وبإزائها الرواية السابقة المنقولة عن علي بن الحسين عليه السلام، ورواية عبد الله بن الحسين الدينوري عن أبي الحسن عليه السلام في جملة حديث قال: قلت: جعلت

فداك! فأشترى المغنّية أو الجارية تحسن أن تغني أريد بها الرزق لا
سوى ذلك؟ قال: اشتر وبع»^۱.

میان فقیهان امامیه شایع است که حدابخوانی را از حرمت غنا استثنا
می‌نمایند و من دلیل و حجتی بر آن نیافتیم مگر آن که گفته شود
دلایلی که بر حرمت غنا دلالت دارد شامل آن نمی‌گردد.

جواز غناخوانی بانوان در مجالس عروسی

مرحوم سبزواری غناخوانی بانوان در مجالس عروسی را جایز
می‌داند؛ اما به صورت صریح، بر حکم خرید و فروش کنیزان خواننده
تصریح نمی‌نماید.

با تأمل در گفتار مرحوم محقق به دست می‌آید که ایشان نخست به
اعتبار شهرت فتوایی به حرمت غناست که می‌گوید غنا به اجمال، حرام
است و حرمت پشتوانه‌ای قوی از روایات و اجماع دارد، ولی در ادامه،
روایاتی را که بر جواز و بلکه استحباب آن در مانند قرائت قرآن کریم
دلالت دارد، بر آن غلبه می‌دهد و از آن، با قوت بیش‌تری یاد می‌کند. وی
نخستین فقیهی است که می‌گوید ممکن است غنا از آن جهت که غناست
حرام نباشد و حرمت آن به سبب عوارض طاری بر آن باشد. ما وجه جمع
این روایات را در جلد سوم این کتاب، بیان نمودیم که نیازی به تکرار آن در
این جا نیست.

نگارش رساله‌ی تحلیلیه

عبارت «وفصلناه فی بعض رسائلنا» به رساله‌ی مستقل وی با عنوان

۱- کفایة الأحكام، ج ۱، ص ۴۳۴.

«رسالة في تحليل الغناء» اشاره دارد که اکنون گفته می‌شود نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود، اما زحمتی که ایشان کشیده به ما انتقال نیافته است. کلام مرحوم سبزواری در کتاب کفایة الاحکام نیز دیدگاه آن رساله را به صورت کامل انعکاس نمی‌دهد. آن کتاب بود که موجی در جامعه‌ی علمی آن روز ایجاد نمود و عبارات یاد شده، چنین توانی را ندارد. البته گفته می‌شود وی چون با اعتراض فقیهان روبه‌رو شد، تمام نسخه‌های رساله‌ی تحلیلی‌ی خود را جمع‌آوری نمود. به نظر می‌رسد جناب شیخ انصاری رحمته الله آن را دیده باشد.

متأسفانه استبداد حکومتی یا توده‌ای و گاه دینی برخی از فقیهان که اقبال عمومی می‌یابند یا مورد حمایت دولت‌ها واقع می‌شوند و به سمت مرجعیت می‌رسند، بیش‌تر مانع از آزاد اندیشی عالمان برجسته و ممتاز می‌گردد و عالمان ربّانی با چیرگی آن ظاهرگرایان، ناچار می‌شوند همانند محقق سبزواری، از اصحاب سخن گویند و چنان بنویسند که خود را تبرئه نمایند.

رساله‌ی تحریمیه

رساله‌ی تحلیلیه گویا مرز حلّیت در غنا را بسیار گسترده می‌دانسته که بحث‌برانگیز شده بوده و وی چون می‌بیند کتاب وی سبب اختلاف و نزاع گردیده است و اختلاف موجب ضعف دین و دین‌داری می‌شود، از گفته‌ی خود باز می‌گردد و رساله‌ی تحریمیه را به نگارش می‌آورد. این امر، بر تقوای بالای شیخ سبزواری که درد دین داشته است، دلالت دارد و این که



وی به خاطر دین، از نظر و حقوق خویش دست کشیده است. این در حالی است که شاه عباس دوم به مرحوم سبزواری اهتمام داشته است.

تأثیر روحیه‌ی مرحوم میرفندرسکی بر محقق سبزواری

مرحوم سبزواری روحیه‌ای شجاعانه داشته؛ چراکه او زیر نظر استادی هم‌چون میرفندرسکی تربیت شده است. جناب میرفندرسکی، شجاع‌ترین عالم عصر بوده و شاه عباس در میان عالمان، تنها از او بیم داشته است و میرداماد یا شیخ‌بها چنین مکان و مهابتی را نداشته‌اند. میرفندرسکی بذله‌گو بوده و اگر مورد آن پیش می‌آمد، آبروی شاه را می‌برده است. البته نقش جناب میرفندرسکی در فیلمی که زندگی ملاصدرا را به نمایش گذاشت، به‌خوبی نمایانده نشده بود و با میرفندرسکی که ما می‌شناسیم، تفاوت بسیار داشت. مرحوم میرفندرسکی مردی جامع، شجاع و سلحشور بوده است که بدون توجه به حکومت وقت، به‌راحتی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر و در قهوه‌خانه‌ها می‌رفته و بر این عقیده بوده است که باید در میان مردم بود و از آنان غفلت ننمود. وی نسبت به عالمان زمان خویش که خود را از مردم دور می‌داشتند، تعریض داشت و می‌گفت خودتان را در تنگنای خانه‌ها قرار ندهید، بلکه به میان مردم بروید. حال مرحوم سبزواری شاگرد چنین استادی است و نمی‌شود او از استاد خود بی‌تأثیر بوده باشد.

جمع‌آوری رساله‌ی تحلیلیه

مرحوم سبزواری از شوکت استادی و امامت جمعه برخوردار بوده و

دارای قدرت و نفوذ بوده است، اما چون آشوب و اختلاف برآمده از نگارش رساله‌ی خویش را مشاهده می‌کند، عقب‌نشینی می‌نماید و در برابر این حادثه، با درایت تمام عمل می‌کند و برای حفظ امت اسلامی از هیچ امری فروگذار نمی‌شود و حتی تمامی نسخه‌های کتاب خویش را جمع‌آوری می‌کند؛ چراکه حکومت شیعه، سال‌های اولی استقرار فراگیر خویش در ایران را می‌گذرانند و کوچک‌ترین بی‌احتیاطی می‌توانست آسیب‌های جبران‌ناپذیری به آن وارد آورد. پیدایش چنین عواملی است که آزادی عمل را از فقیهان شیعه سلب می‌نموده است؛ چیزی که در زمان حضور امامان معصوم علیهم‌السلام به صورت مضاعف وجود داشته است و زمانه‌ی آن حضرات، هیچ‌گاه قابل مقایسه با زمان مرحوم سبزواری که شیعه اقتدار پادشاهی داشته است، نمی‌باشد.

نتیجه‌ی چنین دگم‌اندیشی‌هایی این می‌شود که تیر پیرایه‌های بسیاری بر پیکر نیمه‌جان دین فرود می‌آید و اگر دین پیرایه‌زدایی نشود، آن را چنان سخت و صعب و سرکش می‌نماید که مردم را نسبت به آن بدبین خواهد ساخت و آنان با گذشت زمان و با پیشرفت علم و یا تهاجم فرهنگ‌های مختلف ضد دینی، به تقلید از خود و عمل به آنچه خود در می‌یابند وادار می‌شوند. در حال حاضر، برخی فقیهان معاصر بر حرمت غنا و موسیقی به صورت کلی پای می‌فشرند و مردم نیز از همه‌گونه موسیقی بهره می‌برند، بدون آن که چنین فتاوایی را لحاظ دارند. این‌گونه عملکرد، نه رسم دین‌داری است و نه مرام دین‌مداری و نه مشی تبلیغ دین؛ چرا که چنین دینی در توان انجام عالمان نیز نیست تا چه رسد به عموم مردم.



تقیه‌ای و اکراهی بودن رساله‌ی تحریمیه

تاریخ علم فقه و استبداد حاکم بر جوامعی که فقیهان شیعه در آن می‌زیسته‌اند، آنان را به تقیه و پنهان داشتن نظرات خویش و سکوت و گاه تغییر آن می‌کشانده است. کسی که رساله‌ی تحریمیه‌ی مرحوم سبزواری را می‌خواند، از آن قرینه‌هایی را به دست می‌آورد که ایشان در مقام بیان دیدگاه واقعی خویش نیست و اقرارهای وی اکراهی است، بر این اساس، این گفته که من سخن دل خویش را در این رساله می‌آورم از باب تقیه است و نباید آن را جدی گرفت. تاریخ شیعه از این نمونه‌ها بسیار دارد و کسی که با مراجعه به این متون بپندارد همه‌ی گزاره‌های موجود در این کتاب‌ها، سخنان جدی و مراد واقعی آنان است، اشتباه می‌کند. این امر در بیش‌تر کلماتی که برای التیام میان شیعه و سنی گفته شده است، خود را بیش‌تر نشان می‌دهد. ما در ادامه‌ی سخن، به بررسی رساله‌ی تحریمیه‌ی مرحوم سبزواری می‌پردازیم.

شایان ذکر است افرادی که این رساله را به چاپ رسانده‌اند، بر این نکته تأمل ننموده‌اند و آن را مراد واقعی وی دانسته‌اند. محقق سبزواری با نگارش رساله‌ی تحریمیه، حمایت فقیهان را برای بار دیگر به دست آورد؛ همان‌گونه که همواره، فقیهان از دیگر فقها و فیلسوفان از دیگر فلاسفه، پشتیبانی می‌نموده‌اند.

شواهد تقیه‌ای بودن حکم حرمت غناخوانی

مرحوم سبزواری در این رساله، نخست آیات قرآنی و روایات تفسیری

را می‌آورد و خود می‌گوید که غرض وی استدلال به این آیات نیست، بلکه از آن به عنوان تأییدی بر حرمت غنا استفاده می‌برد. روشن‌ترین دلیل وی روایات مستفیض، بلکه متواتری است که از طریق اهل سنت و نیز شیعه رسیده است و وی بر نقل آن‌ها بسنده می‌کند.

وی در نخستین آیه‌ای که بدان استشهاد می‌نماید، تنها سخن مفسران را می‌گوید و در ذیل آن از خود نظری نمی‌دهد.

هر فقیه زیرک و روان‌شناسی از نحوه‌ی استدلال این فقیه بزرگ تعجب می‌کند که چرا وی در این بحث، این گونه سخن می‌گوید و به ذکر چند روایت و نقل قول اکتفا می‌نماید:

«وقال سبحانه: ﴿ أَفَمِنَ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ. وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ. وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴾^۱؛ قال الشيخ الطبرسي: «قيل هو الغناء كانوا إذا سمعوا القرآن عارضوه بالغناء ليشغلوا الناس عن استماعه، عن عكرمة». وقال في الكشاف: «قال بعضهم لجاريتهم: اسمدي لنا: أي غتني»، ونحوه مذكور في كتب اللغة، ونقله بعضهم عن ابن عباس أيضاً^۲.

آیا از این گفته به شگفت می‌آیید و می‌خندید و گریه نمی‌کنید و شما ناآگاهید و غنا می‌خوانید. شیخ طبرسی «الحديث» را به قرآن کریم تفسیر نموده و گفته مشرکان چون قرآن کریم را می‌شنیدند، به وسیله‌ی غنا با آن مقابله می‌کردند تا مردم را از شنیدن آن باز دارند. صاحب تفسیر کشاف گفته است برخی به جاریه می‌گویند «اسمدی

۱- نجم / ۵۹ - ۶۱.

۲. محقق سبزواری، رساله فی تحریم الغنا، ص ۵.

لنا» یعنی غنا بخوان. لغویان و ابن عباس نیز بر این عقیده‌اند.

مرحوم محقق خراسانی در این موارد گویی با دلی پر درد می‌نویسد و توانی در خود نمی‌بیند که نظری را از خود ارایه دهد و به نقل اقوال و قال و قیل‌ها بسنده می‌کند.

وی در ادامه، روایات حرمت را نقل می‌کند و در بررسی‌های رجالی خویش چنین نظراتی دارد:

مهران بن محمد در کتاب‌های رجالی موثق دانسته نشده، اما چون ابن‌ابی عمیر از اصحاب اجماع - که شایع است جز از افراد ثقه نقل نمی‌کند - از وی کتابی روایت نموده، موثق بودن او مورد اشاره قرار گرفته است.

علی بن اسماعیل نیز همین حکایت را دارد.

گفته شده مسعدة بن زیاد عامی است.

عبدالاعلی میان چندی مشترک است که هر چند برای همه‌ی آنان توثیقی نرسیده است، هیچ یک ضعیف دانسته نشده‌اند.

برخی از این روایات مرسل است.

محمد ابن‌ابی‌عباد به سماع شهره، و شراب کشمش می‌نوشیده است.

نامی از «دُرُست» در کتاب‌های رجالی دیده نمی‌شود و برخی او را واقفی می‌دانند.

وی با یادکرد از این روایات، در پایان گوید:

منظور من از ذکر این روایات، استدلال به هر یک به‌طور جداگانه نیست، بلکه می‌خواهم از مجموع آن، بر غرض خویش دلیل آورم؛

چراکه برخی از این روایات، ضعف سند و برخی دیگر ضعف در دلالت دارد. روایات این باب بسیار است و کسی که از اندک روایات یاد شده اقتناع نپذیرد، ذکر همه‌ی آن نیز او را سودی نبخشد.»

و گویا می‌خواهد بگوید برای به دست دادن حکم حرمت نمی‌توان به این روایات بسنده نمود و همه در سند و نیز به‌ویژه در دلالت بر حرمت غنا به صورت مطلق نقص دارد و یا می‌خواهد بگوید کسی که غرض وی تقیه است با نوشتن این مقدار نیز غرض وی حاصل شده است.

مرحوم محقق سبزواری حتی یک استدلال یا سخنی از خویش در ذیل این روایات ارایه نمی‌دهد و تنها از دیگران نقل قول می‌کند. برای نمونه وی چنین می‌گوید:

«عن محمد بن أبي عباد وكان مستهتراً (مشتهراً) بالسمع ويشرب النبيذ، قال: سألت الرضا عليه السلام عن السماع فقال: لأهل الحجاز فيه رأي، وهو في حيز الباطل واللهو، أما سمعت الله عز وجل يقول: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱.

قوله عليه السلام: «لأهل الحجاز رأي فيه»؛ إن أهل الحجاز كان عاداتهم التغني في أيام التشريق. قال ابوطالب المكي من العامة في كتاب قوت القلوب في سياق الاحتجاج على إباحتها الغناء: ولم يزل الحجازيون عندنا بمكة يسمعون السماع في أفضل الأيام في السنة، وهي الأيام المعدودات التي أمر الله سبحانه عباده فيها بذكره، وكان لعطاء جاريتان تلحنان فكان إخوانه يستمعون إليها، قال: ولم يزل أهل المدينة مواظبين كأهل مكة على السماع إلى زماننا هذا؛ فإننا

۱. همان، ص ۱۴.

أدرکنا أبا مروان القاضي، وله جوار يُسمعون التلحين، قد أعدّهن للمتصوّفين»^۱.

- محمد بن ابی عباد که آشکارا به سماع می پرداخت و شراب می نوشید گوید: از امام رضا علیه السلام درباره ی سماع پرسیدم، امام فرمودند: اهل حجاز درباره ی آن دیدگاهی مثبت دارند، سماع از امور باطل و لهو است، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «چون به لغو رسیدید، کریمانه از آن درگذرید».

حجازیان عادت داشته اند در ایام تشریق غنا بخوانند. ابوطالب مکی به نقل از اهل سنت گوید: اهل حجاز در بهترین روزهای سال که خداوند به بندگان خویش امر به ذکر و یاد خود در آن روزها را می نماید به سماع می پرداختند. برای نمونه، عطا دو کنیز خواننده داشت و برادران او به صدای آن دو گوش فرا می دادند و نیز ابوطالب مکی نقل می کند که اهل مدینه پیوسته مانند اهل مکه بر سماع مواظبت داشتند و تا زمان ما نیز این گونه است. ما ابامروان قاضی را درک نمودیم که دارای کنیزانی خواننده بود که آنان را برای صوفیان آماده می نمود.

مرحوم محقق سبزواری که خطیبی توانا بوده است، در عبارات خود بسیار زیرکانه سخن می گوید. او از طرفی، بسیاری از روایات حرمت را دارای اشکال سندی یا دلالی می داند و از سوی دیگر، می گوید وجود این ضعفها ضرری به حکم حرمت وارد نمی آورد. او به جای آن که بگوید: «وفي ما ذکرته کفایة لحرمة الغناء»، می گوید: «وفي ما ذکرته کفایة لطالب الحق» تا تقیه ای بودن گفتار خود را به محققان برساند.

در این کتاب، استدلال و بیان و فتوایی از ایشان بر حرمت غنا دیده نمی‌شود و ایشان تنها روایات این باب و آنچه دیگران گفته‌اند را نقل می‌نمایند.

بررسی طولانی روایات جواز

مرحوم سبزواری روایات جواز را برخلاف مشی خویش در روایات حرمت، به ضعف در سند، آن هم به صورت کلی، متهم می‌سازد و برای ضعف دلالت هر یک نیز توجیهاتی دارد که آن را در زیر بازخوانی می‌نماییم. او بر آن است تا به این مدارک، شبهه و خدشه وارد کند، اما باید پرسید آیا خدشه نمودن بر این مدارک، امری جدی است یا دوستانه و برای جلب نظر فقیهان هم عصر خود و بر اساس تقیه می‌باشد؟

پیش از این گذشت که مرحوم محقق سبزواری، روایات حرمت را بسیار مختصر ذکر نمود و همه‌ی آن را دارای ضعف در سند یا دلالت دانست، اما وی، روایات حلیت غنا را به طور کامل به پژوهش می‌گذارد و به اختصار از آن نمی‌گذرد. آیا این امر نمی‌رساند که وی دلالت این روایات و ظهور آن را در جواز، قوی می‌دانسته که خود را نیازمند ارایه‌ی توجیهات بسیار می‌دیده است و گویا نقدهایی که ایشان به همه‌ی دلایل جواز وارد می‌آورد، تأثیری در حکم ندارد، بلکه این روایات حرمت است که نیازمند بیان و تفسیر است و باید با دقت و حوصله‌ی کامل، مرزهای حرمت را تبیین نمود. شاید آگاهی و نازک‌اندیشی این فقیه سبزواری است که در این رساله، مشی مخالفی را برگزیده است. ما تمامی نقدهایی را که مرحوم سبزواری بر روایات جواز دارد، به بازاندیشی می‌گذاریم.

«فإن قلت: قد ورد في بعض الأخبار ما يدلّ على مدح الصوت الحسن، وفي بعضها: «لكلّ شيء حلية، وحلية القرآن الصوت الحسن»، وهو ينافي ما ذكرتم...»

والجواب عن الأوّل بعد الإغماض عن ثبوته - فإتّى لم أجد إلاّ بأسانيد ضعيفة - أنّ الصوت الحسن أعمّ من الغناء؛ إذ الحسن في الصوت له جهات متعدّدة غير جهة الإطراب والترجيع، فيجوز أن يكون حسن الصوت باعتبار جودة، وتحزين حاصل فيه، تميل النفوس إليه، ولا يصل إلى حدّ الغناء.

ومن اكتفى في حصول الغناء بمطلق التحزين مع الالتذاذ الحاصل بالصوت - كما هو المستفاد من كلام السيد المرتضى الآتي وغيره - فله أن يقول: قد يكون قراءة بعض التّاس خالصته صافية عن الخشونة والغلظة والغنّة والبحوحة مشتملة على حسن النطق وجهات التجويد في القراءة، والمدّ في موضعه، والقصر في موضعه، والجريان في التكلّم من غير لكنة ولا بطء زائد، ولا سرعة خارجة عن الاعتدال بحيث تميل الطباع إلى استماع كلامه وقراءته وخطبته، وبعض التّاس على خلاف ذلك، وهذا المعنى محسوس مشاهد في القراء والخطباء وغيرهم، فيجوز أن يكون مدح حسن الصوت بهذا الاعتبار، وعلى كلّ تقدير فلا بدّ من الحمل على شيء من ذلك جمعاً بين الأدلّة^۱.

- اگر گفته شود در برخی از روایات صوت نیکو مدح شده و آن را زینت قرآن دانسته‌اند، و آنچه شما گفتید باین امر منافات دارد، در پاسخ می‌گوییم افزوده بر این که حدیث نخست ثابت نشده چون جز

با سندهایی ضعیف روایت نشده، صوت نیکو اعم از غناست؛ چرا که نیکویی با امور فراوانی شکل می‌پذیرد و منحصر در ترجیع و اطراب نیست و این روایت بر یکی از این امور که در نیکویی صوت مؤثر است حمل می‌شود تا میان روایات متعارض جمع گردد.

شایان ذکر است زیبایی صوت و صدای نیکو نیازمند دلیل نیست؛ همان‌طور که شیرینی شیره نیازمند تعریف نیست و ضعف سند گفته‌ای که شیرینی شیره را بیان می‌دارد، بر شیرینی آن زیانی وارد نمی‌آورد. کسی که بخواهد خوبی را کتمان کند و آن را بد جلوه دهد، سخن وی خردگریز است و این امر نیازمند ضعیف جلوه دادن سند آن نیست؛ هرچند برخی از خوبی‌ها گاه عامل انجام بدی‌ها می‌شود مانند کسی که قدرت دارد و آن را در انجام گناه به کار می‌برد ولی هیچ‌گاه قدرت از آن جهت که قدرت است ناپسند نیست.

هم‌چنین در دلایل روایی یاد شده سخنی از حرمت صدای نیکو نیست تا لازم باشد برای حلیت آن دلیل آورد. همان‌گونه که گفته شد غنا و موسیقی با سرشت آدمی و فطرت او هماهنگ است و شارع به صورت ارشادی، از آن سخن می‌گوید و همانند بیع است که از امور مباح است و نیازی به گفتن مباح بودن آن نیست، ولی خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾، تا آن را برای گفتن ﴿وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ آماده سازد. در بحث حاضر نیز که روایت صدای حسن و نیک را مدح می‌کند برای آن است که بگوید من با خوبی‌ها مخالف نیستم اما این معصیت و گناه است که صدای زیبا را بد و زشت می‌نمایاند.

شواهد دیگر تقیه‌ای بودن رساله‌ی تحریمیه

محقق سبزواری که دانش موسیقی را می‌دانسته است می‌گوید:
صوت می‌تواند به خاطر جودت و حزنی که در آن است، خوشایندی
نفس را در پی بیاورد، بدون آن که به غنا کشیده شود.

در پاسخ به این ادعا باید گفت جودت یا تجوید وصف کلمه است و
غنا وصف صوت و آواز است، از این رو، غنا بر تجوید پیشی دارد و آواز
غنائی می‌تواند تجوید را داشته باشد یا نداشته باشد، اما چنین نیست که
هر چیزی که تجوید داشته باشد، بتواند بدون غنا باشد و تجوید از افراد
غناست.

عبارت: «ومن اکتفی فی حصول الغناء بمطلق التحزین مع الالتذاذ
الحاصل بالصوت الخ» شاهد دیگری بر تقیه‌ای بودن گفتار ایشان است.

جناب محقق سبزواری رحمته الله گوید:

کسی که مطلق حزنی که همراه با التذاذ است را غنا بداند چنان‌که
سید مرتضی برای این عقیده است - می‌تواند بگوید برخی از صفات و
ویژگی‌هاست که خارج از غناست و صوت را نیکو می‌سازد و این
روایات در واقع از آن سخن می‌گویند و آن را مدح می‌نمایند، نه غنا
را.

متأسفانه ایشان بر آن بوده است که به گونه‌ای دلایل جواز را نفی کند و
بحث را جمع نماید، نه آن که به تفصیل به تحقیق آن روی آورد. نتیجه‌ی
چنین برخوردی با متون دینی آن می‌شود که می‌گویند مستحب است
به جای کف زدن در مجالس عروسی، صلوات فرستاد؛ در حالی که این



سخن، مرده بودن جامعه را در پی دارد و اجبارها، سیری و زدگی و دین‌گریزی برخی را موجب می‌شود.

معرفی دین هم‌چون صدای مؤذن است که باید خوش باشد تا همه را به وجد آورد، نه به گونه‌ای که ناخوشایندی آورد.

رابطه‌ی زیبایی صوت و غنا

مرحوم سبزواری می‌فرماید:

ممکن است مراد از صوت حسن، مدح غنا نباشد، بلکه مدح کردن صفاتی مانند جودت کلام است؛ در حالی که این وصف برای انسان‌های بلیغ، متکلم و منبری است و نه برای خوانندگان و روضه‌خوانان.

البته ایشان تصریح می‌کند که این سخن از وی نیست، بلکه کسی که چنان بیندیشد چنین می‌گوید. و البته ما گفتیم که نیازی به جمع میان روایات نیست و دلایل حرمت، غنا را از آن جهت که غناست، حرام نمی‌داند و جواز غنا نیز نیازمند ارایه‌ی دلیل و سند نیست.

«وعن الثانی بنحو من ذلك أيضاً، ويمكن أن يقال: يجوز أن يُستفاد من قراءة الإمام عليه السلام نوع تحذير وتذكير وتفجع وتحزن يوجب الصعق المذكور، وللمتضرع المستغيث المتفجع الحزين في أوقات دعواته، وأحيان عباراته صوت حزين، وشدة أنين تهيج منه الكروب، وتفجع به القلوب وتواتر به البكاء، والاستعبار وشدة التأوه، والانبين كما هو المناسب المعهود من طريقتة مما يؤثر في ما ذكرنا تأثيراً بيئاً لكنّ المستفاد من قوله عليه السلام: «فصعق من حسن صوته» استناد الصعق إلى حسن الصوت حسب؛ والرواية ضعيفة

جداً، ففي طريقها سهل بن زياد، وضعفه مشهور لا يحتاج إلى التنبيه، ومحمد بن الحسن بن شمون، وهو ضعيف جداً، قال النجاشي: «إنه وقف ثم غلا وكان ضعيفاً جداً فاسد المذهب، وأضيف إليه أحاديث في الوقف»، وقال ابن الغضائري: «إنه وقف ثم غلا، ضعيف متهافت لا يلتفت إليه، ولا إلى مصنفاته وسائر ما ينسب إليه»^۱.

در روایت یاد شده مشاهده می‌شود که از غنا سخن گفته نمی‌شود، بلکه سخن از صوت است و حضرت در ادامه‌ی گفتار خویش، از صوت نیکوی امام سجاده علیه السلام حکایت می‌فرماید، ولی جناب سبزواری چنین روایاتی را به ضعف سند متهم می‌نماید و نیکویی صدای آن حضرات علیهم السلام را بر حزن‌آمیز بودن آن حمل می‌نماید و آن را به تجوید دلنشین آن حضرات تحلیل می‌برد. کسی که استغاثه، تضرع و غم دارد، به هنگام خواندن، دارای صدای حزینی می‌گردد؛ در حالی که تجوید با آواز ارتباطی ندارد و نیز صوت حزین یا دل‌انگیز به ترنمی که در آن جریان می‌یابد، چنین می‌شود، از این رو مرحوم سبزواری ناگزیر است از حسن صوت سخن گوید و به اقتضای کلام حضرت که فرمود: «فصعق من حسن صوته»، حسن صوت را عامل غش و بیهوشی شنونده می‌داند. البته مرحوم سبزواری زیرک است و می‌گوید می‌شود چنین استفاده‌ای شود؛ نه آن که من بر این عقیده هستم.

«وعن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان علي بن الحسين عليه السلام

۱- همان، ص ۱۸.

أحسن النَّاس صوتاً بالقرآن وكان السَّقَّاءون يقفون ببابه يسمعون قرائته»^۱.

و عن الثالث أيضاً مثله، وهذه الرواية ضعيفة السند لمكان الإرسال وسهل بن زياد في الطريق، لكن روى ابن ادريس رحمه الله في آخر السرائر قريباً منه عن بعض كتب المتقدمين بإسناد صحيح. والجواب ما مرّ»^۲.

زیبایی صدا می تواند برآمده از زنگ صدا و شش دانگ بودن و مایه داشتن آن و نیز زنگار نداشتن صوت باشد و یا برای مهارت بر دانش صداشناسی و مراعات سجایای صوت و صداست و عبارت «أحسن النَّاس صوتاً» بر این امور دلالت دارد؛ چراکه «صدای أحسن» موزون بودن صدا و جوهره‌ی قوی داشتن آن را می‌رساند و فراز: «يقفون ببابه يسمعون قرائته» شاهد بر قوت آن است. البته بالحاظ این که دیوارهای خانه‌ها قطر زیادی داشته و منازل وسیع نیز بوده است.

تعبیر «كان يقفون» افزوده بر این که فراوانی گروه‌هایی که می‌ایستادند را می‌رساند، بر جمع بودن آنان دلالت دارد. دین و مؤمنان جاذبه‌دار چنین عمل می‌کنند و حتی کافران را نیز جذب خویش می‌سازند و عمل مؤمنان نباید عامل دین‌زدایی باشند، برای نمونه امروزه خانه‌هایی که در کنار مسجد ساخته می‌شود از دیگر خانه‌ها قیمت کم‌تری دارد؛ چراکه صدای بلندگوی آن را آزاردهنده می‌دانند.

۱- میراث فقهی، ص ۳۱.

۲- همان، ص ۱۷. کافی، ج ۲، ص ۶۱۵.

مرحوم سبزواری روایت سوم را از یک طرف به دلیل وجود سهل بن زیاد و ارسال، به ضعف متهم می‌سازد و از سوی دیگر می‌گوید ابن‌ادریس این معنا را به سند صحیح نقل کرده است، ولی از نظر خود چیزی نمی‌گوید و تنها در رد دلایلی آن، توجیه پیش را تکرار می‌کند؛ در حالی که جودت کلام وصف خطیب است، نه خواننده و صوت و صدا امری غیر از کلام است و در روایت از صوت سخن گفته می‌شود.

«وأيضاً روی ابن بابویه أنه سأل رجل عن علي بن الحسين عليهما السلام عن شراء جاريت لها صوت، فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة»^۱.

«وعن الرابع، بعد الاغماض عن طريقها وكونها مرسله أنه يجوز أن يكون المراد بقوله: «لها صوتاً» يمكنها قراءة القرآن وغيرها ممّا يذكر الآخرة، لا اقتدارها على الغناء، وعلى هذا حملها ابن بابويه. ويجوز أن تكون محمولة على التقية؛ لأنّ تظاهر الملوك بني أمية وبني العباس لعنهم الله باستماع الأغاني والألحان واتخاذ الجواري القيان ممّا لا يكاد يخفى على أحد»^۲.

محقق سبزواری در نقد روایت چهارم گوید:

بعد از چشم‌پوشی از طریق روایت و مرسل بودن آن، ممکن است مراد از «لها صوت» صوتی باشد که با آن قرآن کریم و مانند آن قرائت شود، و نه صوتی که اقتدار بر غناخوانی را می‌آورد و جناب ابن‌بابویه نیز روایت را به همین معنا گرفته است. هم‌چنین می‌توان این حدیث

۱- محقق سبزواری، رساله فی تحریم الغناء، ص ۱۷.

۲- همان، ص ۱۹.



را بر تقیه حمل نمود؛ چرا که خلفای بنی امیه و بنی عباس از ترویج خوانندگی غنائی حمایت می‌کردند.

در این روایت، مهم این است که دقت شود راوی از حضرت سجاد علیه السلام که صحیفه‌ی عشق را با صوت و صدا عاشقانه رقم زده است در مورد خرید آوازه‌خوان پرسش می‌نماید و حضرت می‌فرماید: ایرادی بر تو نیست، اگر تو را به یاد بهشت اندازد. صدای نیک و چهره‌ای نیکو چنانچه همراه با انحراف و گناه نباشد، انسان را به طور طبیعی یاد بهشت می‌اندازد. البته، در هر کاری «اندازه نگه دار که اندازه نکوست» و نباید در این امر افراط ورزید، بلکه باید موسیقی را با مسایل معرفتی در حد اعتدال و بالانس نگاه داشت.

انجماد محیط و محاق علم و مدیریت علمی

مرحوم سبزواری گوید:

این روایت مرسل و ضعیف است و دلالت آن را چنین تضعیف می‌کند که مراد از خوب بودن صوت کنیز آن است که وی می‌تواند به نیکویی قرآن بخواند و انسان را به یاد آخرت اندازد!

این در حالی که روایت یاد شده ظهوری در این معنا ندارد؛ چرا که راوی می‌پرسد نظر شما درباره‌ی کنیزی که صوت نیکویی دارد (لها صوت) چیست؟ حضرت نیز می‌فرماید: «ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة»؛ اگر تو را به یاد بهشت اندازد اشکالی ندارد. چنین کنیزی به طور طبیعی زیباچهره نیز هست و هم خوش صداست و هم حلال و حضرت به دور از هرگونه سالوس و ریا می‌فرماید: استفاده از آن اشکالی ندارد.

حضرت، ملاک جواز بهره بردن از چنین کنیزی را یادآوری بهشت قرار می‌دهد و پرواضح است با شرایطی که برای چنین کنیزی وجود دارد، بهشت تداعی می‌شود و نیز کسی که صوت نیکویی دارد، اقتدار بر غناخوانی را دارد و خوانندگان هر طور که بتوانند، می‌خوانند، و خودنگه‌دار خویش از غنا نیستند و هم‌چون پری‌چهرگانی هستند که تاب مستوری ندارند.

«ویجوز أن تكون محمولة علی التقیة». مرحوم سبزواری از آن‌جا که خود در مقام تقیه سخن می‌گوید، گفتار امام ع را نیز بر تقیه حمل می‌کند و در واقع، از ارایی هرگونه استدلالی گریز می‌زند و به نقل گفته‌ی ابن‌بابویه بسنده می‌کند.

مرحوم محقق در تحلیل روایت بدون آن که شاهده‌ی بر گفته‌ی خود داشته باشد، می‌گوید: صوت این کنیز به حد غنا نمی‌رسد؛ در حالی که بیان شد صوت و صدای زیبا هم‌چون پری‌چهرگی است که مستوری را بر خود روا نمی‌دارد. چنین گفتارهایی بایکوت کردن و منع از صداها به صورت سلیقه‌ای است که برای جامعه بسیار زیان‌بار است و موجب بسته بودن فضای جامعه و بسته بار آمدن افراد جامعه و عقده‌ای و حسرتی شدن آنان می‌گردد.

کسانی که در خانه‌های کوچک و در آپارتمان‌ها زندگی می‌کنند و همواره ناچار هستند به زن و فرزندان خویش تذکر دهند که صدای خویش را پایین آورید، باید از اهل خانه‌ی خود عذرخواهی نمایند؛ زیرا شنیدن صدا توسط نامحرم اشکال ندارد و صدای زن امری پنهانی نیست

تا لازم باشد پوشانده شود و هم چنین همسایگی مرتبه‌ای از محرومیت را در پی دارد. کسانی که مجبورند در خانه به صورت آرام و با سر و صدای کم‌تری زندگی کنند، لازم است دست‌کم هر هفته یک بار به بیابان روند و تا آن‌جا که می‌توانند فریاد کشند تا عقده‌ی دل آنان خالی شود.

دوست داشتن صوت و صدا امری فطری است و این که شخص خوش صدا و خوش سیمایی که نگاه به او حلال باشد انسان را به یاد بهشت و نعمت‌های آن اندازد امری خردپذیر و غیر قابل کتمان یا انکار است و اگر چنین چیزی در روایت نیز وجود نداشت، عقل آن را در می‌یافت. چنین فردی اگر بخواند قلب را نرم و ملایم می‌سازد. امروزه بیماری‌های روانی را در کشورهای غربی این گونه درمان می‌کنند و پرستارهای مجموعه‌های درمانی را دختران زیبارو و خوش اطفا قرار می‌دهند. البته آنان حلال و حرامی را رعایت نمی‌کنند، ولی تحقیق علمی می‌گوید اگر با بیمار به نرمی، متانت، سرور، شادمانی و زیبایی رفتار شود، درمان وی سرعت می‌گیرد. چنین اموری برای عقل قابل درک است و نیازی نیست پشتوانه‌ی روایی داشته باشد و وضعی که مرحوم سبزواری بر آن وارد می‌آورد، حکایتی آشناست که دلیل و سند نمی‌خواهد.

امروزه صاحبان فروشگاه‌ها، فروشندگان خود را از زنان قرار می‌دهند؛ چرا که صاحب کار می‌داند زنان دیرتر عصبانی می‌شوند و لطافت صدای آنان در جذب مشتریان مؤثرتر است و فقیه در این میان باید به عنوان مدیر جامعه، مرزهای حلال و حرام آن را تعیین نماید و موارد حرام آن را مشخص سازد و مانع آزادی عمل مشروع آن‌ها نشود.

نقد ایرادهای محقق بر روایات جواز

«وأيضاً ورد في بعض الروايات عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن القرآن نزل بالحزن فاقراءوه بالحزن»^۱.

وعن السادس أنه لا دلالة في الرواية على خلاف المدعى؛ إذ يجوز أن يكون المراد: إقرأوا القرآن متلبساً بالحزن بأن تكونوا محزونين في حال قراءته»^۲.

در برخی از روایات توصیه به ترجیح به هنگام قرائت قرآن کریم شده است و مرحوم سبزواری گوید این روایات بر جواز غنا دلالتی ندارد؛ چرا که می‌شود مراد از آن، قرائت غمگانه و با حزن باشد. لازم به ذکر است همان‌طور که پیش‌تر گفتیم: طرب هم در دستگاه حزین وجود دارد و هم در دستگاه شاد.

صوت غنایی در قرآن کریم

«وأما ما رواه سعد بن أبي وقاص عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: «من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّي»، فرواية عامية لا تصلح للاحتجاج، مع أنّ العامة ذكروا في تفسيرها وجوهاً متعدّدة غير الحمل على الغناء، وحملها على معنى الغناء لا يخلو عن بعد، كما سيجيء في كلام أبي عبيد»^۳.

اما روایت سعد بن ابی وقاص از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که حضرت فرمودند: «هر کس قرآن را به صورت غنایی نخواند از من نیست»

۱- همان، ص ۱۷.

۲- همان، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۱۹.

عامی است و برای احتجاج و استدلال مقام ندارد. در ضمن، عامه برای این حدیث تفسیرهای بسیاری نقل کرده‌اند که بر غنا حمل نمی‌شود و حمل کردن آن بر غنا خالی از بُعد نیست.

ما روایت حاضر را در جلد سوم تفسیر نمودیم. در آن جا گفتیم که یهودیان تورات و زبور را به صورت زنبوری و ونگ ونگ و جادوگری می‌خواندند و ریتم خاصی از خود بروز می‌دادند و می‌گفتند ما در حال ایجاد رابطه با خدا هستیم. این حدیث می‌فرماید در قرائت قرآن کریم همانند یهودیان نباشید آن را شکوفا، شفاف و صاف بخوانید و «فلیس منی» یعنی چنین قرائتی سبک و شیوه‌ی من نیست.

مرحوم سبزواری این روایت را به جهت وجود سعد بن ابی وقاص در سلسله‌ی سند آن ضعیف می‌داند.

سعد بن ابی وقاص از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و در زمان آن حضرت بسیار معتبر بوده است اما با حضرت امیرمؤمنان علیه السلام کنار نیامد و ساقط گردید اما این که او در روایت خود کذاب و دروغ‌گو باشد چنین نیست. البته وی تنها اعتبار روایی دارد و نه اعتبار ولایی. مرحوم مامقانی از رجالیان قدر است که می‌فرماید: ایشان از اصحاب پیامبر و مورد اعتماد اهل سنت و از اصحاب اجماع آنان است.

مرحوم شیخ انصاری در کتاب‌های خویش به سبب نقدهای بسیاری که بر مشی رجالیان وارد است، از رجال کم‌تر سخن می‌گوید و بر درایت روایت است که اهتمام دارد. در بررسی روایات، چیزی بیش از حجت شرعی لازم نیست و دلیل حجیت روایات، دلیلی عقلایی است و عقلا بر

خبر واحد هر کسی که کذب وی معلوم نشده باشد، اطمینان می‌نمایند. هم‌اکنون تمامی خبرگزاری‌های رسمی که مورد تأیید مردم است خبر واحد به شمار می‌رود. حجیت عقلایی، دلیلی اقتضایی است؛ به این معنا که اگر حدیثی اقتضای صحت داشت، به آن عمل می‌شود و در صورتی که چنین اقتضایی را نداشته باشد، به آن عمل نمی‌گردد. برای نمونه، اگر روایتی سندی صحیح داشته باشد، اما قرینه‌هایی بر فساد آن در دست باشد، اقتضای حجیت آن علیت نمی‌یابد یا اگر حدیثی سند صحیحی نداشته باشد، اما قرآینی بر درستی آن در دست باشد، اقتضای نادرستی و علیت ناقص آن برداشته می‌شود و حجیت آن علیت تام می‌یابد و روایت صحیح دانسته می‌شود.

ما پیش از این ثابت کردیم موضوع روایاتی که غنا را حرام می‌دانند، ذات غنا و غنا از آن جهت که غناست، نمی‌باشد، بلکه عوارض لاحق بر آن را در نظر دارد و به غنای زمان جاهلیت، امویان و عباسیان انصراف دارد.

مرحوم سبزواری هر معنایی را برای روایات غنا محتمل می‌داند جز معنای غنارا؛ چرا که اگر عالمی بخواهد چیزی را نپذیرد، هرگونه توجیهی را در قالب‌هایی علمی و اصطلاحات دانشیان می‌آورد و برای نمونه، در این جا غنا را مقصور می‌گیرد و آن را به دارایی معنا می‌کند، نه به آواز غنایی و حدیث چنین معنا می‌شود که اگر کسی با قرآن کریم دارا نگردد، از من نیست و از مسلمانی به دور است. ما نقد این گفته را در جلد نخست که به بررسی معناشناسی غنا می‌پرداخت، آورده‌ایم.

«وَأَمَّا مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ، فَمِنْ طَرِيقِ الْعَامَّةِ، لَا يَصْلِحُ لِلْإِحْتِجَاجِ، مَعَ أَنَّهُ ذِكْرُ الْخَطَّابِيِّ - وَهُوَ الْمَقْدَّمُ الْمَعْتَبَرُ جَدًّا عِنْدَ الْعَامَّةِ، أَنَّ الصَّحِيحَ فِي الرَّوَايَةِ: «زَيَّنُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ»، وَنَقَلَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ النَّهْيَ عَنِ تَقْدِيمِ الْقُرْآنِ.

وَذَكَرَ فِي تَفْسِيرِ رَوَايَةِ التَّقْدِيمِ أَنَّ مَعْنَاهُ زَيَّنُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ، قَالَ: هَكَذَا فَسَّرَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أُمَّةِ الْحَدِيثِ، وَزَعَمُوا أَنَّهُ مِنْ بَابِ الْمَقْلُوبِ، وَذَكَرَ بَعْضُ الشُّوَاهِدِ عَلَيْهِ، وَقَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ فِي النِّهَايَةِ بَعْدَ نَقْلِ الرَّوَايَةِ الْمَذْكُورَةِ: قِيلَ: هُوَ مِنَ الْمَقْلُوبِ؛ أَي: زَيَّنُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ. وَالْمَعْنَى: الْهَجْوُ بِقِرَائَتِهِ، وَتَزْيِينُهَا بِهِ. وَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى تَطْرِيقِ الْقَوْلِ وَالتَّحْزِينِ؛ كَقَوْلِهِ: «لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»؛ أَي: يَلْهَجُ بِتِلَاوَتِهِ كَمَا يَلْهَجُ سَائِرُ النَّاسِ بِالْغِنَاءِ وَالتَّرْبِ. هَكَذَا قَالَ الْهَرَوِيُّ وَالتَّحْطَابِيُّ وَمَنْ تَقَدَّمَ هُمَا. انْتَهَى.

وَقَدْ قِيلَ فِي تَفْسِيرِ الْخَبَرِ وَجْهٌ أُخْرَى لَا فَائِدَةَ فِي إِيرَادِهَا، وَبِالْجُمْلَةِ لَا تَصْلِحُ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ لِمُعَارَضَةِ الْأَخْبَارِ الْمُسْتَفِيضَةِ بِلِ التَّوَاتُرَةِ مَعَ اعْتِضَادِهَا بِإِجْمَاعِ الطَّائِفَةِ وَعَمَلِ الْأَصْحَابِ فِي كُلِّ عَصْرٍ^۱.

امام جمعه‌ی اصفهان گوید: روایت «زینوا القرآن بأصواتکم» از طریق عامه و اهل سنت وارد شده است، از این رو قابل احتجاج نیست. افزوده بر این، معنای آن خطابی است و در حقیقت روایت می‌فرماید صدای خویش را با قرآن زینت دهید. برخی از گذشتگان نیز از این که کلمه‌ی «قرآن» مقدم شود نهی نموده‌اند.

۱- همان، ص ۱۹ - ۲۰.

باید گفت میان «زینوا أصواتکم بالقرآن» یا «زینوا بالقرآن أصواتکم» تفاوتی در اصل معنا وجود ندارد. اما این که درایت کدام یک مناسبتر است، باید گفت: «زینوا أصواتکم بالقرآن» محتوایی دینی ندارد و پیشوایان دین، به قرآن کریم اهتمام می‌دهند، نه به صوت، و قرآن کریم را موضوع گزاره‌های دینی برمی‌گزینند؛ چرا که رسالت آنان تبیین معنای قرآن کریم است، از این رو «زینوا بالقرآن أصواتکم» با این رسالت، سازگارتر است و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متصدی و عهده‌دار قرآن کریم است، نه صدای مسلمانان؛ چنان‌چه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً﴾^۱ قرآن را با ترتیل، دقت، تدبر و ترجیع بخوانید و موضوع این گزاره، قرآن کریم است؛ همان‌گونه که شأن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که قرآن را موضوع قضیه قرار دهند و شواهد این امر بسیار است که نمونه‌هایی از آن در پی می‌آید: شفاعة القرآن، فضل الحان القرآن، تمثیل القرآن، حفظ القرآن، قراءة القرآن، ترتیل القرآن، تزئین القرآن.

مرحوم سبزواری به مقلوب بودن این حدیث قایل شده است و آن را به اهل سنت نسبت می‌دهد.

باید توجه داشت عالمان شیعه بسیار امانت‌دار می‌باشند و در حفظ روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به همان‌گونه که صادر شده است، بسیار کوشا بوده‌اند (و البته تصحیف نادری در برخی روایات وجود دارد)، اما اهل سنت، پس از صد سال دوری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آن‌گاه در اندیشه‌ی

۱- مزمل / ۴.

جمع روایات برآمدند و در این مدت، روایات بسیاری را از دست دادند و روایاتی را نیز تحریف یا تصحیف نمودند.

نقد معناسناسی محقق از غنا

«ولکن ینبغی التنبیه علی أمور: المشهور بین أصحابنا أنّ الغناء مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب»^۱.

مرحوم سبزواری می‌گوید شایسته است ما چند بیداریاش داشته باشیم. وی بعد از نقل اقوال عالمان دینی و برتری دادن به نظریه‌ی حرمت، از معنای غنا سخن می‌گوید؛ در حالی که شناخت موضوع غنا در این بحث امری لابدی و ضروری است و مرحوم سبزواری تاکنون از حلال یا حرام بودن موضوعی سخن می‌گفته است که آن را به مخاطبان خود شناسانده است. این گونه سخن گفتن می‌رساند که شناخت موضوع برای صاحب سخن اهمیتی نداشته و وی تنها می‌خواهد حکم دهد. مرحوم سبزواری نیز نخست باید از چیستی غنا سخن می‌گفت و سپس به بررسی حکم آن می‌پرداخت. البته پیش از این گذشت که بررسی آیات و روایات نشان می‌دهد این تعریف دینی نیست و آنچه فقیهان آن را غنا می‌دانند برگرفته از نظرگاه غیر صائب لغویان است و آنان باید برای شناخت غنا به موسیقی‌شناسان و کارشناسان این فن مراجعه نمایند. فقیه سبزواری در این روند تنها به ذکر برخی از اقوال بسنده می‌نماید:

«وقال الفاضل الشیخ علی، فی شرح القواعد بعد نقل التعریف المذكور عن الشهید بوجه یشعر بارتضاءه: ولیس مطلق مدّ الصوت

محرماً وإن مالت القلوب إليه ما لم ينته إلى حيث يكون مطرباً بسبب اشتماله على الترجيع المقتضي لذلك. واعلم أن الطرب ليس هو السرور كما يتوهمه من لا معرفة له. قال في القاموس: تخصيصه بالفرح و الهمة، وقال الجوهري: الطرب خفة تصيب الإنسان لشدة حزن أو سرور، ونحوه قال ابن فارس في المجمل، وقال الزمخشري في الأساس: هو خفة من سرور أو هم، وقال الجوهري أيضاً في التطريب: التطريب في الصوت مده وتحسينه^۱.

مرحوم شیخ علی در شرح قواعد گوید: کشیدن صدا به طور مطلق حرام نیست؛ هر چند قلب به آن تمایل یابد و خوشایند باشد. البته مد صوت چنانچه طربی که ترجیع دارد - و نه مطلق طرب را - به همراه آورد حرام است.

طرب «سرور» و شادمانی نیست. قاموس، طرب را ویژگی دادن به شادی و حزن می داند و جوهری گوید طرب خفتی است که بر اثر حزن یا شادی به انسان دست می دهد. ابن فارس و زمخشری گویند طرب خفتی است که از سرور یا حزن ناشی می شود. جوهری در معنای تطرب گوید: تطرب در صوت، مد و تحسین آن است.

«وَأَمَّا التَّرْجِيعُ فَقَالَ الْجَوْهَرِيُّ: التَّرْجِيعُ فِي الْأَذَانِ وَتَرْجِيعُ الصَّوْتِ: تَرْجِيعُهُ فِي الْحَلْقِ كَقِرَاءَةِ أَصْحَابِ الْأَلْحَانِ، وَفِي الْقَامُوسِ: التَّرْجِيعُ فِي الْأَذَانِ: تَكَرُّرُ الشَّهَادَتَيْنِ جَهْرًا بَعْدَ إِخْفَائِهِمَا وَتَرْجِيعُ الصَّوْتِ فِي الْحَلْقِ، وَقَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: فِي صِفَةِ قِرَائَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْفَتْحِ: أَنَّهُ كَانَ يَرْجِعُ. التَّرْجِيعُ: تَرْجِيعُ الْقِرَاءَةِ، وَمِنْهُ تَرْجِيعُ الْأَذَانِ»^۲.

۱- همان، ص ۲۳.

۲- همان، صص ۲۳ - ۲۴.

جوهری گوید: ترجیع در اذان و ترجیع صوت چرخاندن صدا در گلوست مانند خوانندگی آوازخوانان. در قاموس است: ترجیع در اذان تکرار شهادت‌هاست به صدای بلند بعد از آهسته گفتن آن و چرخش صوت است در گلو. ابن اثیر نیز در وصف قرائت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح گوید: حضرت صدای خویش را ترجیع می‌داده است. ترجیع همان چرخاندن قرائت است و نمونه‌ای از آن ترجیع در اذان است.

«ومن العامّة من فسّر التّعني بتغريد الصوت على ما نقله الطيبي في شرح المصاييح و التغريد: التطريب في الصوت. قاله في القاموس والمجمل، وفي الصحاح: التغريد: التطريب في الصوت والغناء. وبعض أهل اللغة لم يعتبر في الغناء الإطراب. قال ابن الأثير - في النهاية في تفسير الحديث الذي نقله العامّة عن النبي أنّه قال: من لم يتغنّ بالقرآن فليس ممّنًا. بعد نقله عن الشافعي أنّ المراد به الغناء - وكلّ من رفع صوتاً ووالاه فهو عند العرب غناء، ثمّ نقل عن ابن الأعرابي أيضاً ما يدلّ على أنّه فسّر الحديث بالغناء، ثمّ قال: «وأوّل من قرء بالألحان عبيدالله بن أبي بكرة، فورثه عنه عبيد الله بن عمر، ولذلك يقال: قراءة العمري، وأخذ ذلك عنه سعيد العلاف الأباضي، انتهى»^۱.

برخی از اهل سنت تغنی را به تغريد صدا و تطريب معنا کرده‌اند. در صحاح نیز چنین معنایی برای غناخوانی آمده است. برخی از لغویان طرب را در غنا شرط ندانسته‌اند. ابن اثیر در تفسیر روایت «از ما نیست کسی که به قرآن تغنی نجوید.» به نقل از شافعی

گوید مراد از تغنی همان غناست و افزوده است هر صدایی که بالا رود غناست. ابن اعرابی نیز حدیث را به غنا تفسیر نموده است. نخستین کسی که با لحن‌های گوناگون خواند، عبدالله بن ابی بکر بود که عبیدالله بن عمر آن را از او فراگرفت و به همین خاطر قرائت او به قرائت عمری معروف گردیده است؛ چرا که هر کسی در خواندن دستگاهی سبکی دارد.

«وقد نقل السید المرتضی فی کتاب الغرر والدرر أولاً ما ذكره أبو عبیده، وثانياً الوجه المنقول عن غيره، ثم نقل عن ابن الأنباري وجهاً ثالثاً؛ وهو أن المراد من لم يستلذَّ بالقرآن ويستحلّه ويستعذب تلاوته كاستحلاء أصحاب الطرب للغناء....

وفیه تأیید لما ذکرناه من اجتماع الإطراب والترجیع غالباً، وقد قيل في تفسیر الخبر غیر ما ذکرنا من الوجوه، ولكن لا يتعلّق غرض بإیراده، وظنّي أنّ التغني والتطريب والترجیع واللحن والتغريد والترنم ألفاظ متقاربة في تفسیر بعض آخر، ومنهم من يعكس الأمر، ومنهم من یورد اثنيين أو ثلاثة منها في تفسیر واحد عاطفاً بينها بالواو، ولعلّه لغرض زيادة التفهيم لاختلاف هذه الألفاظ في الوضوح والخفاء بالنسبة إلى الأشخاص، وهذا من عادتهم»^۱.

مرحوم سبزواری در تفسیر حدیث «من لم يتغنّ بالقرآن» وجوه دیگری را نقل می‌کند و سپس می‌گوید:

تغنی، تطریب، ترجیع، لحن، تغرید و ترنم واژگانی است که معنای آن به هم نزدیک است و یکی در معنای دیگری ذکر می‌شود.

شیوه‌ی علمی و تحقیق درست آن است که هر معنایی در جای خود بررسی شود و در لغت‌شناسی گفتیم که هیچ دو واژگانی مترادف نیست. مرحوم سبزواری گوید گمان من این است که تغنی، تطریب، ترجیع، لحن، تغرید و ترنم الفاظی است که در معنا نزدیک به هم می‌باشد و به طور غالب، قدر متیقنی در معنای آن است. این گفته مانند آن است که گفته شود زید، بکر و عمرو همه انسان هستند، اما یکی مؤمن است و دیگری کافر، یکی طالوت است و آن یکی جالوت، یکی کوتاه است و دیگری بلند و... پس این که همه را با هم در معنا نزدیک بدانیم درست نیست.

جناب سبزواری به جای «التحقیق» از «وطني» استفاده می‌کند و برای این که خود را در این میدان تنها نگذارد اختلاف و تشتت فقیهان را یادآور می‌شود و اختلاف آرای آنان را نقل می‌نماید که ما چون در جلد یکم به تفصیل، معنانشناسی غنا و طرب را نقل نموده‌ایم از بازخوانی آن خودداری می‌ورزیم:

«وإن أردت أن يتضح لك ذلك فانظر إلى ما أذكر من عباراتهم مضافاً إلى ما مرّ ذكره، قال ابن الأثير في تفسير اللحن: وهو التطريب وترجيع الصوت وتحسين القراءة والشعر والغناء، فجمع بين أربعة في تفسيره عاطفاً بعضها على بعض. وقال في القاموس: لحن في قراءة: طرب فيها فاكتفى بالتطريب. وفي الصحاح: لحن في قراءة: إذا طرب بها وغرّد، فزاد التغريد مع أنه فسّر التغريد بالتطريب في الصوت والغناء، وفسّره في القاموس والمجمل بالتطريب في



الصوت كما مرّ. وقال المطرزي في المغرب: لحن في قراءة تلحيننا طرب فيها وترتم، وزاد الترتّم ... وقال في القاموس: الرّئم: المغيّبات المجيدات وبالتحريك: الصوت والترتم تطريبه، ففسّر الرّئم بالمغنيّات والترنيم بالتطريب»^۱.

- ابن اثیر در تفسیر گوید: لحن، تطرب و ترجیع صوت و نیکو نمودن قرائت و شعر است.

- قاموس: مراد از لحن در قول، طرب انداختن در آن است.

- صحاح: قرائتی لحن دارد که طرب داشته باشد و آن را تغرید بنخشد. تغرید به معنای تطرب در صوت و غناست.

- قاموس و مجمل اللغة، لحن را تطرب در صوت معنا کرده است.

- مطرزی در کتاب «المغرب»: طرب انداختن در صدا و ایجاد ترنم در آن لحن است.

- جوهری: ترنم به معنای ترجیع در صوت است، ترنیم نیز مانند آن است.

- قاموس: «رّئم» به مغیبات و «ترنیم» به تطرب تفسیر شده است.

- النّهایة: ترنم؛ تطرب و تغنی و نیکو نمودن صدا با تلاوت است.

- برخی از اهل سنت تغنی را به زیبا نمودن صوت معنا نموده‌اند و

این عمل بنا بر این اعتقاد است که به‌گونه‌ی غالب، اطراب و تحسین با

هم جمع می‌شود.

بررسی گفته‌های لغت‌شناسان می‌رساند آنان کلمات را با هم خلط

نموده و آن‌ها را در مجموع معنا نموده‌اند؛ در حالی که «ترجیع» چرخاندن

۱- همان، ص ۲۶ - ۲۷.

و رها نمودن صوت، و «ترنیم» زمزمه نمودن است و میان چرخاندن صوت و زمزمه نمودن آن تفاوت بسیار است.

«هذا ما يتعلّق بتفسير الغناء. وحكي عن بعض أصحابنا أنّه رجع في تفسير الغناء إلى العرف، فما سمّي غناء فهو حرام وإن لم يطرب. وجعل ذلك الشهيد الثاني أولى، وذكر بعض أصحابنا المتأخّرين أنّه لا خلاف في تحريم ما اجتمع فيه القيدان، وإنّما الخلاف في ما لم يتحقّق فيه القيدان وسمّي غناءً عرفاً، ويشعر بذلك كلام الشهيد الثاني في شرح الشرائع حيث قال - بعد نقل التفسير المذكور للغناء عن جماعة من الأصحاب - «وردّه بعضهم إلى العرف، فما سمّي فيه غناء يحرم وإن لم يطرب» - واستحسنه - ثمّ قال: «ولا فرق في ذلك بين كونه في شعر أو قرآن وغيرهما وقال في الروضة: هو مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب، أو ما يسمّى في العرف غناءً وإن لم يطرب؛ سواء كان في شعر أو قرآن أو غيرهما»^۱.

مرحوم سبزواری در این عبارات، نگاهی به تاریخ فقه می‌اندازد و آنچه را که ما تاکنون از فقیهان نقل نموده‌ایم، در این عبارات می‌آورد. گزاره‌هایی که ما ارزش صدق هر یک را در جای خود بررسی نموده‌ایم. وی نخست نظر شهید ثانی را می‌آورد که شناخت معنای غنا را به عرف ارجاع می‌دهد و هرچه را که عرف غنا بداند، حرام دانسته است. شهید ثانی هم‌چنین گفته است صوتی که دو وصف «ترجیع» و «طرب» را دارد حرام است و تردیدی در آن نیست و اختلاف در جایی است که عرف آن را غنا برمی‌شمرد ولی دو وصف مذکور را ندارد.

۱- همان، ص ۲۸.

ما نقد این نگره را در بررسی دیدگاه شهید ثانی آوردیم، درباره‌ی معنای طرب نیز در جلد یکم سخن گفتیم و آن را از صفات نفس دانستیم. دومین نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که صوت با محتوا و ماده‌ی خود اتحاد دارد و محتوا ترکیبی از صوت و صداست. در تکلم، نخست صوت آشکار می‌شود و چنانچه بر مخرج فم اعتماد داشته باشد و بر آن صوت افزوده شود کلمه پدیدار می‌گردد. صوت و صدا با محتوا، زمان، مکان و خصوصیات دیگر مانند چگونگی خواندن، نوع حالت و نوع مراحل نفس با هم خلط می‌شود و ترکیب همه‌ی عوامل یاد شده صدایی را خوش یا ناخوش می‌سازد. صدایی که طرب‌انگیز است؛ خواه آن صدا فرح‌انگیز باشد یا حزن‌آور، با خصوصیتی همراه است که تنها برای خود صدا نیست. به طور مثال، اگر خواننده‌ای برای کسی که پدر خود را از دست داده است دشتی بخواند، یا شور بگیرد یا اصفهانی بخواند، به گریه می‌افتد و خواندن همین دستگاه‌ها در مجلس شادمانی سبب ناخوشایندی و گاه خنده می‌شود. در چنین مجالسی باید زابل، چارگاه یا بیات ترک خوانده شود تا عیش به عزا تبدیل نگردد.

طرب امری متمایز از ترجیع است. ترجیع ضرب صوت و صدا و طرب اثر آن و برآمده از ترجیع است. وقتی گفته می‌شود صوتی طرب‌آور است؛ یعنی اقتضای طرب را داراست و نه علیت تامه‌ی آن را و اگر خصوصیات و شرایط دیگری همراه آن شود، علیت آن تام می‌گردد. صوتی که طرب می‌آورد بر نفس خواننده و نیز شنونده تأثیرگذار است. گاه انسان از خواندن دیگری خوشامد دارد و گاه با خواندن خویش خشنود

می‌شود و در هر حال نفس با توجه به خصوصیات صدا قبض و بسط‌هایی را می‌پذیرد و گاه برای وی خوشایند است. خوشامدی و کامیابی نیز مذموم نیست و آنچه زشت است گناه و معصیت است و نباید میان این دو خلط نمود. فراز «کیف أصبر علی فراقك»؛ خدایا من چگونه فراق تو را تحمل کنم! به این معناست که خداوند برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام شیرینی و بهجت بسیار دارد. خوشی خدایی نهایت سرخوشی است، از این روست که حضرت چنین عاشقانه سخن می‌گوید و بر این اساس نمی‌توان گفت اگر چیزی خوشایند بود و لذت داشت، پس حرام می‌باشد!

نفس صوت و صدا اقتضای طرب دارد و صدای خوب در انسان حالت اطراب را ایجاد می‌کند و موجب خوشایندی نفس می‌شود همانند دیدن خط زیبا یا چهره‌ی زیبا و هر زیبایی دیگری که چنین حالتی را به آدمی دست می‌دهد. دیدن انسانی که شجاع و بخشنده است برای هر انسان عاقلی خوشایند است. صوت و صدا نیز چنین اقتضایی دارد و گریزی از آن نیست و چنانچه انسانی از زیبایی لذت نبرد بیمار روانی است. البته گاه نیز وی انسان سالمی است؛ به طور مثال، چنانچه ظهر ماه رمضان برای کسی بهترین غذا را به همراه نوشابه و دوغ پاستوریزه و آب یخ آورند وی به چیزی لب نمی‌زند و در خوردن غذایی نیز با همه‌ی زیبایی و خوشمزگی طمع نمی‌ورزد و گاه حالتی بد به او دست می‌دهد ولی کسی که کمی ضعیف است از آن لذت می‌برد و پیش خود آرزو می‌کند که ای کاش افطار بود تا وی می‌توانست از آن غذا بخورد و

چنانچه وی قصد افطار کند روزهی او باطل می‌شود. اطراب امری اقتضایی است و همانند چاقو و هفت تیری است که بستگی دارد در دست چه کسی و با چه نیتی قرار گیرد، اگر آن را به دست دیوانه‌ای روانی داده باشند خطر آفرین است و در صورتی که انسانی عاقل، جوانمرد و قوی آن را به دست گرفته باشد، احساس ناامنی نمی‌شود. اقتضا غیر از علیت است. طرب در دنیای کنونی هم اقتضای حرام دارد و هم اقتضای حلال. در زمان خلفای جور و در دنیای فاسد، اگر موسیقی، غنا و طرب به دست اهل دنیا و جبهه‌ی باطل داده شود، همانند اسلحه‌ای است که به دست انسان دیوانه‌ای داده شده است؛ چرا که آدمی را به سوی حرام، غفلت و معصیت بر می‌انگیزد. صوت و صدا و به‌ویژه طرب به‌خودی خود هیچ اشکالی ندارد و در حد اقتضا، خوب است و تنها در صورتی زشت و ناپسند می‌گردد که در خدمت بدی و فساد قرار گیرد.

خلاصه این که مرحوم سبزواری موضوع غنا و طرب را با عبارت «وظنی» می‌آورد و از گمان سخن می‌گوید و در تعریف غنا و طرب با تردید سخن می‌گوید، حال آن که هر جا در شناخت موضوع شک و گمان باشد، حکمی که بر آن حمل می‌شود نیز از آن فراتر نمی‌رود و هر موضوع مشکوک یا ظنی که ظن آن حجیت نداشته باشد زمینه‌ی بروز اهمال را فراهم می‌آورد و با وجود اهمال در موضوع یا حکم، اصل اولی آن حاکم می‌گردد که در بحث غنا و موسیقی جواز و اباحه است.

مرحوم سبزواری از ادله‌ی حرمت به سطحی می‌گذرد و ادله‌ای را بر حرمت غنای اصطلاحی یعنی «مد الصوت مع الترجیع المطرب» می‌آورد

که هیچ یک دلالتی بر حرمت این نوع آوازخوانی ندارد و روایات حرمت نیز به غنای خاص انصراف دارد. در این روایات از طرب سخنی گفته نشده است و بررسی تفصیلی همه‌ی موارد یاد شده در جلد سوم این مجموعه گذشت. سخن گفتن از اجماع یا شهرت در موضوعی که مدارک بسیار دارد نیز خطاست و چنین اجماع یا شهرتی اعتباری ندارد و حجت دانستن آن، معتبر شمردن تحقیقات فقهی گذشتگان، بدون بررسی لازم آن و از سر تقلید است.

احتجاج اهل سنت بر اباحه‌ی غنا

مرحوم سبزواری در این رساله، دلایل عامه، به‌ویژه غزالی را بر اباحه‌ی غنا می‌آورد. البته ما گفتیم که اباحه به صورت اصل اولی حاکم است؛ مگر آن که مدارک منع و حرمت، توان اثبات حرمت غنا - ذات غنا - را داشته باشد.

وی حکایت عایشه و اخبار افرادی را نقل می‌کند که کار آنان برای ما حجیت ندارد؛ از جمله عبدالله بن جعفر، ابن زبیر، مغیره بن شعبه و بر قیاس‌هایی که غزالی آن را ذکر نموده است، تکیه می‌کند؛ از جمله: غنا صوتی است طیب، موزون، مفهم و برانگیزنده‌ی قلب. مراد از موزون آن است که در ابتدا و انتهای آن تناسب نهفته باشد.

«احتجّ من أباح الغناء من العامّة بوجه ضعيفة:

منها: قصّة عائشة المشهورة عندهم ونحو منها من الأخبار.

ومنها حکایة فعله عن جماعة لا حجّیة فی فعلهم کعبد الله بن جعفر

وابن الزبیر و معاویة و المغیره بن شعبه، و اشتهاه بین أهل الحجاز



وأهل المدينة كأبي مروان القاضي وعطاء، ونقلوه عن الجنيد وسري السقطي وذي النون، وعن يحيى بن معاذ والمحاسبي ما يشعر به، وعن ابن مجاهد أنه لا تجاب دعوة لا يكون فيه، وبالجملة نقلوه عن جماعة أخرى من أمثالهم.

ومنها: التعويل على الأقيسة، وقد ذكر الغزالي، وملخصه: «أن الغناء صوت طيب موزون مفهم محرّك للقلب»، ومراده بالموزون ما ذكره: ما كان فيه تناسب بحسب المبدء والمقطع قال:

وليس تحريمه باعتبار كونه طيباً بالعقل وبالنقل، ولا باعتبار كونه موزوناً لتحقيق هذا المعنى في أصوات الطيور، فصوت العنادل والقماري وذوات السجع من الطيور مع طيبها موزون وليس بحرام، وكذا وصف التفهيم وتحريك القلب ليس بحرام، فلا يكون المجموع حراماً؛ إذ لم يعرض للمجموع وصف يقتضي ذلك.

ومنها: الاعتماد على المنامات الموضوعة والأكاذيب الباطلة، وحكاية إباحته والترغيب فيه عن الخضر وأمثال ذلك من الأكاذيب التي لا يليق بالعقل الاشتغال بها، وإنما قصدوا ترويح ذلك في نفوس عوامّ الناس وضعفاء العقول ومن يحدو حدوهم، فإنّ الركون إلى أمثال هذه الأكاذيب مرتكز في نفوس الجهّال والأراذل، وأخفاء الأحلام، وقد ذكر جماعة من العامة أمثال ذلك في كتبهم، وبالجملة بطلان هذه الحجج عندنا ظاهر لا يحتاج إلى البيان^۱.

غزالی گوید: تحریم غنا به خاطر این که طیب یا موزون است نمی‌باشد؛ چرا که چنین معنایی در صدای پرندگان نیز وجود دارد؛ از این

۱-رسالة فی تحریم الغنماء، صص ۲۰ - ۲۱.

رو صدای عندلیب‌ها (بلبل‌ها)، قمری‌ها و پرندگان که سجع و پیوسته‌خوانی دارند، با آن که طیب است، حرام نیست و تجزیه و ترکیب مجموعی آن تأثیری ندارد.

سخن غزالی در این مورد یعنی این که طیب و موزون بودن، عامل حرمت نباشد، صحیح است، اما در تعیین حرمت هر چیز، باید تابع شریعت بود؛ هر چند عقل جزئی‌نگر که احاطه بر همه‌ی اطراف ندارد، برای آن مصالحی را بر شمرد.

نقل چنین دلایلی از عامه نشان می‌دهد که مرحوم محقق سبزواری به صورت افراطی می‌خواهد برای حرمت، احتجاجاتی را بیاورد تا رساله‌ی ایشان فریه گردد و وی در این مسیر، حتی از قایلان به حرمت نیز افراطی‌تر می‌گردد.

مرحوم سبزواری بعد از بیان احتجاجات عالمان اهل سنت، سخنی را می‌آورد که چندان در خور شخصیتی چون ایشان نیست؛ چرا که گاه، سخن به تهمت می‌انجامد:

«ومنها: الاعتماد علی المنامات الموضوعة، والأكاذيب الباطلة، وحكاية إباحته والترغيب فيه عن الخضر وأمثال ذلك من الأكاذيب التي لا يليق بالعقل الاشتغال بها».

از دلایل مورد اعتماد اهل سنت برای حلیت غنا، خواب‌های جعلی و دروغ‌های باطل است. حکایت اباحه از جانب حضرت خضر عليه السلام و مانند آن از دروغ‌هایی است که خرد را شایسته‌ی اشتغال به آن نیست.

گویی ایشان می‌فرماید کسانی که این‌گونه سخن می‌گویند می‌خواهند

نیکی غنا را در میان عوام و سست خردان ترویج کنند؛ چرا که نفوس جاهلان و اراذل و اوباش بر تکیه داشتن بر چنین اموری نهفته شده است. باطل بودن این دلایل آشکار است و نیازی به بیان ندارد. غزالی می‌تواند در مقام دفاع از خود بگوید من چنین قصدی نداشته‌ام؛ چرا که نخست از اختلاف عالمان دین سخن گفتم و حرام بودن برخی از موارد آن را تذکر داده‌ام و بر لزوم احتیاط تأکید داشته‌ام و نسبت اغوای مردم و گمراه ساختن آنان نارواست؟! باید از تنگ‌نظری و بدبینی دوری نمود و هیچ‌گاه جسورانه سخن نگفت؛ هرچند این نظر، برای رقیب غزالی باشد. ما نگرهی غزالی به غنا و موسیقی را به همین مناسبت، در این‌جا مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

دیدگاه ابوحامد غزالی

غزالی (ابوحامد محمد بن محمد غزالی م ۵۰۵ هـ.ق) از عالمان بزرگ اهل سنت است. وی از عالمانی است که بر نظرگاه‌های علمی جناب فیض تأثیرگذار بوده است؛ همان‌طور که شخصیت فقهی جناب فیض و مرحوم محقق سبزووری شبیه به هم بوده است و از آرای هم تأثیر می‌پذیرفته‌اند. جناب فیض همت می‌کند و کتاب احیاء العلوم غزالی را به مشی فرهنگ شیعی، بازنگاری و احیا می‌کند و آن را «محجة البیضا» نام می‌نهد.

کتاب «احیاء العلوم» کتابی اخلاقی بر مشی عقاید اهل سنت است.

تقبیح استفاده‌ی فراوان از موسیقی

غزالی درباره‌ی غنا و موسیقی می‌نویسد:

«اعلم أنّ السماع هو أوّل الأمر، ویثمر السماع حالةً فی القلب...»

وقال الشافعي في كتاب آداب القضاء: إنَّ الغناء لهو مكروه، يشبه الباطل، ومن استكثر منه فهو سفیه، ترد شهادته»^۱.

بدان و آگاه باش که سماع آغاز سلوک است و نتیجه‌ی آن حالتی است که در قلب پدیدار می‌شود. شافعی در کتاب «آداب قضاوت» گوید: غنا لهوی ناپسند و مکروه و شبیه به باطل است و کسی که بسیار از آن استفاده برد کم خرد و سفیه است و شهادت او در محکمه پذیرفته نیست.

در نقل غزالی از شافعی باید انصاف داد که شافعی نکته‌ای ارزشمند را خاطر نشان شده و آن این که «من استكثر منه فهو سفیه و ترد شهادته» هر کس بیش از اندازه به غنا پردازد، سفیه است و شهادت او پذیرفته نیست. استفاده‌ی زیاد از غنا ضعف اراده می‌آورد و آدمی را سست می‌گرداند و توان خویشتن‌داری و بازدارندگی انسان در برابر گناه را کاهش می‌دهد و انسان گناه‌کار نیز سفیه است و اگر کسی خردمند - خردی که از آن به «ما عبء به الرحمن» یاد می‌شود - دیگر به گناه آلوده نمی‌شود. این اشکال به صدا و سیما نیز وارد است؛ چرا که بیش از اندازه، از غنا استفاده می‌کند و گاه برای یک دقیقه صحبت مجری، سه دقیقه موسیقی علاوه بر موسیقی زیر صدای وی پخش می‌شود و گاه ترانه‌های بسیاری را در طول یک روز پخش می‌کنند؛ در حالی که زیادی موسیقی نیز سفاهت و بله‌ی می‌آورد. درست است که بیش تر موسیقی‌های صدا و سیما حلال است اما نباید در استفاده از امر حلال زیاده‌روی نمود؛ همان‌طور که کوتاهی در آن موجب قساوت قلب، خشکی دل و وسواس می‌گردد.

۱- احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۶۹.

عمل اصحاب

وقال القاضي ابوالطيب: استماعه من المرأة التي ليست بمحرم له لا يجوز عند أصحاب الشافعي؛ سواء كانت مكشوفةً أو من وراء حجاب، وسواء كانت حرّة أو مملوكة. وقال: قال الشافعي: صاحب الجارية إذا جمع الناس لسماعها فهو سفیه ترد شهادته... وأما مالك فقد نهى عن الغناء، وقال: إذا اشترى جاريةً فوجدها مغنّية كان له ردّها... .

ونقل أبوطالب المكيّ إباحة السماع من جماعة، فقال: سمع من الصحابة عبدالله بن جعفر وعبدالله بن زبير والمغيرة بن شعبة ومعاوية وغيرهم، وقال: قد فعل ذلك كثير من السلف الصالح صحابي وتابعي بإحسان، وقال: لم يزل الحجازيون عندنا بمكة يسمعون السماع في أفضل أيام السنة، وهي الأيام المعدودات التي أمر الله عباده فيها بذكره كأيام التشريق، ولم يزل أهل المدينة مواظبين كأهل مكة على السماع إلى زماننا هذا، فأدركنا بأمر وان القاضي، وله جوار يسمعون الناس التلحين أعدهن للصوفية.

قال: وكان لعطاء جاريتان يلحنان، فكان إخوانه يستمعون إليها. قال: وقيل لأبي الحسن بن سالم كيف تنكر السماع وقد كان الجنيد وسري السقطي وذوالنون يستمعون؟ فقال وكيف أنكر السماع وقد أجازته وسمعه من هو خير منّي، فقد كان عبد الله بن جعفر الطيّار يسمع، وإنما أنكر اللهو واللعب في السماع... .

وحكي عن بعض الشيوخ أنّه قال: رأيت أبا العباس الخضر عليه السلام فقلت له: ما تقول في هذا السماع الذي اختلف فيه أصحابنا؟



فقال هو الصفو الزلال الذي لا يثبت عليه أقدام العلماء^۱».

قاضی ابوالطیب گوید شنیدن غنا از زنان بیگانه و نامحرم در دیدگاه شافعیان جایز نیست؛ خواه دیده شود یا از پشت پرده بخواند و خواه کنیز باشد یا آزاد. شافعی گوید: کسی که کنیزی خواننده داشته باشد و مردم را برای شنیدن صدای او گرد آورد سغیه است و شهادت وی از این رو پذیرفته نیست. البته چنین شخصی سغیه است.

مالک از غناخوانی نهی نموده و گوید اگر کسی کنیزی بخرد و او را خواننده بیابد به سبب وجود عیب در او می‌تواند او را باز گرداند.

ابوطالب مکی از گروهی نقل کرده که سماع جایز است و گوید سماع از برخی از اصحاب مانند عبدالله بن جعفر، مغیره بن شعبه، معاویه و دیگران شنیده شده و گوید بسیاری از گذشتگان از صحابی صالح و تابعان نیکوکردار شنیده شده است و همواره اهل حجاز در مکه سماع را در بهترین ایام سال که همان ایام معدودات (تشریق) است انجام می‌داده‌اند و به شنیدن آن رو می‌آورده‌اند و اهالی مدینه نیز همانند مکیان تا حال بر سماع مواظبت داشته‌اند و ما قاضی ابامروان را یافتیم که کنیزان خواننده‌ای داشت که مردم را با آوازخوانی به صوفی‌گرایی دعوت می‌کردند. هم‌چنین عطاء دو کنیز داشت که غناخوانی می‌نمودند و برادران و همراهان وی از آنان غنا می‌شنیدند. به ابی‌الحسن سالم گفته شد شما چگونه سماع را زشت می‌دانید در حالی که جنید و سری سقطی و ذوالنون به سماع گوش فرا می‌داده‌اند؟ وی در پاسخ گفت: من چگونه سماع را منکر بدانم

۱- احیاء علوم الدین، ج ۲، صص ۲۶۸ - ۲۷۰.

در حالی که کسانی که بهتر از من بوده‌اند آن را اجازه داده‌اند. شخصی چون عبد الله بن جعفر سماع را می‌شنیده است. من لهُو و لعب در سماع را انکار دارم و آن را زشت می‌شمرم و نه اصل سماع را.

از برخی مشایخ حکایت شده که وی گفت من ابو عباس خضر را دیدم و به او گفتم: درباره‌ی سماع که اصحاب در آن اختلاف دارند چه دیدگاهی دارید؟ وی گفت سماع برگزیده و زلالی صافی است که گام‌های عالمان بر آن استوار نمانده و به حقیقت آن نرسیده‌اند. غزالی عملی بسیاری از اصحاب را می‌آورد تا جواز غنا و موسیقی را از این طریق، اثبات نماید. عمل اصحاب در نزد اهل سنت حجت است، اما در دیدگاه ما تنها قول، فعل و تقریر معصوم، حجت می‌باشد.

نقل خواب

وحكي عن ممشاد الدينوري أنه قال: رأيت النبي ﷺ في النوم فقلت: هل تنكر من هذا السماع شيئاً؟ فقال: ما أنكر منه شيئاً، ولكن قل لهم يفتتحنون قبله بالقرآن ويختتمون بعده بالقرآن... هذا ما نقل من الأقاويل ومن طلب الحق في التقليد، فمهما استقصى تعارضت عنده هذه الأقاويل فيبقى متحيراً أو مائلاً إلى بعض الأقاويل بالتشهي، وكل ذلك قصور بل ينبغي أن يطلب الحق بطريقه، وذلك بالبحث عن مدارك الحظر والإباحة كما سنذكره^۱. ممشاد دینوری نیز گوید من پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیدم و از ایشان پرسیدم آیا شما چیزی از سماع را منکر می‌دارید؟ حضرت فرمود: من چیزی از آن را زشت نمی‌دانم اما آن را به قرآن کریم آغاز

۱- احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۷۰ (دار المعرفه، بیروت).

کنید و با قرآن کریم به پایان برید. این گفته‌ها و نظرگاه‌هایی بود که در این زمینه نقل شده است و کسی که خواهان حق با تقلید و پیروی از دیگران است چون گفته‌های عالمان را کاوش نماید تعارض میان آن بر وی آشکار گردد و در این زمینه به سرگردانی افتد یا بدون دلیل و به صرف خوشامد نفس، گفته‌ای را برگزیند و تمامی این گفته‌ها کوتاهی است، از این رو، شایسته است که حق از راه آن، پی‌گیری شود که همان روش بحث و تحقیق از مدارک منع و جواز است که چگونگی آن خواهد آمد.

خواب در نظرگاه ما حجیت ندارد و ممکن است وی نعوذ بالله شیطان را به اسم حضرت در خواب دیده باشد. شایان ذکر است برخی چنان خبیث هستند که خدا را نیز به صورت بدی‌ها می‌بینند. کسانی که به هنگام مردن، مشکل پیدا می‌کنند، چنین افرادی هستند که نه تنها خدای نازنین را نمی‌بینند، بلکه نفس خبیث آنان برای آن‌ها به صورت شیطان تمثل پیدا می‌کند و نسبت به خدا دارای بغض می‌گردند. در روان‌شناسی ثابت است که انسان خبیث همه چیز را به همه صورت می‌بیند، ولی وی در واقع خود را می‌بیند. گاه وی باطلی را به صورت حقی می‌بیند و گاه باطل را به صورت حق مشاهده می‌کند.

باید به جناب غزالی گفت تنها مدارک منع است که باید مورد بحث و ارزیابی واقع شود و گرنه دلایل اباحه نیاز به بررسی ندارد و ما نیز برای این که اصل اولی در این امر را به اثبات رسانیم از این دلایل بهره برده‌ایم.

قیاس و استحسان

غزالی دلایل جواز سماع را چنین فهرست می‌نماید:

«قد دَلَّ النَّصُّ وَالْقِيَاسُ جَمِيعاً عَلَيَّ إِباحته، أمَّا القياس: فهو أنَّ



الغناء اجتمعت فيه معان ينبغي أن يبحث عن أفرادها ثم عن مجموعها، فإن فيه سماع صوت طيب موزون، مفهوم المعنى محرك للقلب، فالوصف الأعم أنه صوت طيب. ثم الطيب ينقسم إلى الموزون وغيره، والموزون ينقسم إلى المفهوم كالأشعار، وإلى غير المفهوم كأصوات الجمادات وسائر الحيوانات. أما سماع الصوت الطيب من حيث أنه طيب فلا ينبغي أن يحرم بل هو حلال بالنص والقياس. أما القياس فهو أنه يرجع إلى تلذذ حاسة السمع بإدراك ما هو مخصوص به للإنسان عقل وخمس حواس، ولكل حاسة إدراك، وفي مدركات تلك الحاسة ما يستلذ، فلذة النظر في المبصرات الجميلة كالخضرة والماء الجاري والوجه الحسن و... . وكذلك الأصوات المدركة بالسمع تنقسم إلى مستلذة كصوت العنادل والمزامير، ومستكرهة كنهيق الحمير وغيرها، فما أظهر قياس هذه الحاسة ولذتها على سائر الحواس ولذاتها.

أما النص: فيدل على إباحة سماع الصوت الحسن امتنان الله تعالى على عباده؛ إذ قال: ﴿يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾، فقبل هو الصوت الحسن وفي الحديث: «ما بعث الله نبياً إلا حسن الصوت»، وقال ﷺ: «لله أشدُّ أذناً للرجل الحسن الصوت بالقرآن من صاحب القينة لقينته»^۱.

نص وقياس هر دو بر جواز غنا دلالت دارد. اما قیاس آن چنین است که در غنا مصادیقی است که شایسته است از افراد و سپس از مجموع آن بحث شود؛ زیرا در آن شنیدن صدای پاک و موزون و متناسب است. معنای آن برانگیزنده‌ی قلب است. صوت طیب

۱- احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۷۰.

وصف اعم آن است. طیب بر موزون و غیر آن تقسیم می‌شود. صوت طیب موزون نیز به مفهوم مانند اشعار و نامفهوم مانند صدای جمادات و حیوانات تقسیم می‌شود. شنیدن صدای طیب از آن جهت که طیب است شایسته‌ی حرام شدن نیست، بلکه حلال است به اقتضای نص و قیاس. قیاس آن چنین است که حس شنوایی به درک و فهم چیزی که ویژه‌ی آن است لذت می‌برد. انسان نیروی خرد و پنج حس دارد که هر حسی چیزی را درک می‌کند و در مدارکات هر حسی لذتی است. برای نمونه لذت چشم در دیدن صحنه‌های زیبا؛ مثل سبزه و آب روان و صورت نیکوست. هم‌چنین است صداهایی که با حس شنوایی درک می‌شود و بر دو قسم لذت‌بخش مانند صدای نی‌ها و ناخوشایند مانند صدای الاغ است. و چه آشکار است قیاس این حس و لذت آن بر دیگر حواس و لذایذ آن‌ها.

امانص: روایات بر جواز شنیدن صدای نیکویی که دهش آن به انسان از امتنان الهی است دلالت دارد؛ چنان‌که در آیه‌ی شریفه آمده است: «و خداوند نعمت خویش را برای هر کس که بخواهد می‌افزاید» و در تفسیر آن وارد شده آن نعمت صدای نیکوست و در روایت است: «خداوند پیامبری را به نبوت برنگزید مگر آن که صدایی نیکو داشت» و نیز آمده است: «خداوند بر صوت کسی که به نیکویی قرآن را قرائت می‌کند شنواتر است تا کسی که به غنای کنیز آوازخوان خود گوش فرا می‌دهد».

نقد قیاس و استحسان

نتیجه‌ای که غزالی می‌خواهد به دست دهد این است که خوبی و زیبایی را نمی‌توان بد و زشت دانست و آن را حرام شمرد؛ چرا که زیبایی



و توانمندی و خوبی در دین اسلام که دینی فطری است، حرام نمی‌گردد. باید به این سخن، افزود در صوت و صدا تنها با وجود دلیل حرمت بر آن است که می‌توان به حرمت آن فتوا داد و تنها سندی که پذیرفته است نیز قرآن کریم و سنت است. قیاس غیر منصوص العله از نظر ما حجت نیست. گفته‌های غزالی جز استحسان عقلی چیز دیگری به شمار نمی‌رود و استحسان نمی‌تواند حجت برای اثبات حکم شرعی قرار گیرد. البته نبود دلیل بر حرمت، حلیت غنا و موسیقی را می‌رساند. درست است ما نیز در جلد نخست گفتیم که صوت و لذت‌بری از آن امری طبیعی و به مقتضای آفرینش است، ولی این دلیل به تنهایی ناقص است و در صورتی کامل می‌شود و حجت شرعی می‌گردد که منعی از ناحیه‌ی شارع برای آن نیامده باشد. از این رو، باید تمامی ادله‌ی را که برای منع ادعا شده است، مورد تحقیق و بررسی قرار داد و اگر منعی از آن نرسیده است، آن را بی‌جهت بر خود و دیگران حرام ننمود.

موسیقی درمانی

در این جا، به تناسب، سخن یکی از متخصصان در «موسیقی درمانی» آورده می‌شود. جناب فرصت الدوله‌ی شیرازی در خاتمه‌ی کتاب خود، «بحور الالحن» چنین می‌نویسد:

«خاتمه‌ی این کتاب را لازم است مطلبی برای دفع شبهه از بعضی که گمان نفرمایند این بنده‌ی مؤلف، احکام پیغمبر خود را ندیده یا العیاذ بالله به احکامش عمل نمی‌نماید. مسأله در حرمت تغنی و علم موسیقی است. اجمالی از تفصیل این که در کتاب تفسیر المرام مسطور است که در سیصد ملت تورات و یکصد و هشت ملت زبور

و دویست و هفتاد ملت انجیل و نود و نه فرقه‌ی مشایین و اشراقیین و هفتاد و سه ملت اسلامیة، به اتفاق، در باب سرود چنان نگفته‌اند که مضر مطلق باشد تا حرام مطلق گفته آید و در بسیاری از کتاب‌ها هم به نظر آمده که حضرت آدم و حضرت داود و حضرت عیسی به اصوات مختلفه تغنی می‌فرمودند.

اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر غنا مقید نگشته‌اند از جهت شغل دوام و ترک شواعل بدو، اسلام به مردم در این مسأله ترغیب نفرمودند؛ بلکه به چنین محافل روی نمی‌نمودند. به هر حال، اگر کسی گوش به صوت حسن ندهد، جای افسوس نیست. اگر هم در انکار مطلق باشد، بی‌علم خواهد بود.

و در معنای غنا و ترجیع هم اختلافات کثیره در میان شیعه و اهل سنت است و در میان شیعه نیز حرف‌هاست و اختلافات بسیار چنانچه بعضی رجحان داده‌اند حرمت را و برخی فعل عبث دانسته‌اند و پاره‌ای نه اقرار دارند و نه انکار. علی‌هذا تا به اندازه‌ای که تجویز کرده‌اند در قرائت کلام الله و در خطب و بر منابر و مرثی ممدوح است و در بعض کتب دیده شده که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله قرآن را به لحن حجاز قرائت می‌فرمودند؛ اما نه به طوری که در الفاظ قرآنی نقصی پیدا شود؛ مثلاً مد به جای قصر و قصر به جای مد واقع گردد. باری در غیر ما ذکر گفتیم که به عدم استماعش افسوس نیست و برای آنان که حب دنیا دارند و دارای شهوات نفسانی هستند، مضر است، بلا شک؛ چنانکه دیده شده بعضی را استماع به تغنی به سوی معاصی کشانیده و این روا نیست.^۱

۱- بحور الالخان در علم موسیقی و نسبت آن با عروض، چاپ سپهر، ص ۳۱۹ - ۳۲۰.

جناب فرصت الدوله گوید اگر کسی از غنا و موسیقی استفاده نکند، افسوس نیست. باید گفت چنین کلامی درست نیست و جای افسوس دارد که کسی صدای خوش و مُجازی را که می‌تواند ملکوت را نیز به جنبش آورد، نشنود و طیبات را از پیش خود، بر خویش حرام سازد.



فیض کاشانی رحمۃ اللہ علیہ

(محمد محسن فیض کاشانی، ۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ ه.ق)

فیض کاشانی از فقیهانی است که در موضوع غنا و موسیقی با عموم فقها همراه نشدند و در این زمینه، همانند مرحوم محقق سبزواری، قایل به اباحه‌ی غنا شده است.

جواز اصل غناخوانی

مرحوم فیض کاشانی با آن که در موسیقی، اهل فن نبوده است، ولی چون مدتی در نزد اساتید بزرگ فلسفه درس خوانده‌اند، توانسته‌اند ورود خوبی به بحث غنا و موسیقی، به‌ویژه در شناخت موضوع آن داشته باشند.

جناب فیض عنوان بحث را با حرمت غنا شروع نمی‌کند و در آوردن عنوان نیز با دیگر فقیهان تفاوت دارد. وی گوید: «باب کسب المغنیة و شرائها وما جاء فی الغناء». او سپس روایات این باب را می‌آورد و در پایان چنین می‌نویسد:

«ویستفاد منه أنّ مدّ الصوت وترجیعه بأمثال ذلك لیس بغناء أو

لیس بمحظور فی الأحادیث التي مضت فی باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن من کتاب الصلاة دلالة علی ذلك. والذي يظهر من مجموع الأخبار الواردة فیہ اختصاص حرمة الغناء وما یتعلق به من الأجر و التعليم والاستماع والبيع والشراء کلها بما كان علی النحو المعهود المتعارف فی زمن بنی أمیة و بنی عباس من دخول الرجال علیهنّ و تکلمهنّ بالأباطیل ولعبهنّ بالملاهی من العیدان والقصیب و غیرها دون ما سوى ذلك كما يشعر به قوله عليها السلام بالتي يدخل علیها الرجال^۱.

- از روایات چنین برمی آید که مد و ترجیع صوت و مانند آن غنا نیست و یا اشکالی ندارد و در کتاب الصلاة در باب ترتیل قرآن روایاتی که سفارش بر حسن صوت دارد دلایلی بر آن وجود دارد. از مجموع روایاتی که در این باب نقل شده است به دست می آید که حرمت غنا و متعلقات آن از جمله (مزد غناخوانی، آموزش غنا، شنیدن آن و خرید و فروش مغنیان و خوانندگان) همه بر عرف بنی امیه و بنی عباس ناظر است که در آن زمان مردان بر زنان رقاص وارد می شدند و خود را با سخنان باطل و آلات موسیقی سرگرم می نمودند.

توجه به تأثیر سیاست بر فضای موسیقی

مرحوم فیض شبهه ای قوی را بر دلالت این روایات بر حرمت غنا از آن جهت که غناست وارد می سازد و می گوید حق، و جامعه ی مسلمانی در زمان صدور این روایات، دولت و نیز نشست های همگانی و مجالس

۱- الوافی، ج ۳، ص ۳۵ (المکتبة الاسلامیة، ط. قدیم).

عمومی نداشت و حاکمان باطل بر همه‌ی امور فرهنگی و اجتماعی چیره بودند؛ از این رو آنچه از احادیث متبادر می‌شود، همان است که در زمان خلفای جور وجود داشته است.

البته این سخن جناب فیض که می‌فرماید: «ولعبهنّ بالملاهي من العیدان والقصیب» برمی‌آید که وی استفاده از آلات موسیقی را در صورتی که به صورت غالب مورد استفاده در امور باطل و حرام باشد، دارای اشکال می‌داند؛ اما در غیر این صورت؛ به‌ویژه اگر تداعی کننده‌ی یاد خداوند و نعمت‌های بهشتی وی باشد، بدون اشکال می‌شمرد. مرحوم فیض روایت: «بالتی یدخل علیها الرجال» را تأییدی بر نظریه‌ی خویش می‌آورد و می‌گوید:

نمونه‌ای از امر باطل و حرام، وارد شدن مردان بیگانه بر زنان خواننده است.

مرحوم فیض به عبارت کتاب «الاستبصار» گریزی می‌زند و به نقل از آن می‌نویسد:

«قال في الاستبصار بعد نقل ما أوردناه في أول الباب. الوجه في هذه الأخبار الرخصة في ما لا يتكلم بالأباطيل، ولا يلعب بالملاهي والعیدان وأشباههما ولا بالقضيب وغيره، بل يكون ممن يزفّ العروس ويتكلم عندها بإنشاد الشعر والقول البعيد عن الفحش والأباطيل. وأمّا ما عدا هؤلاء ممن يستغنين بسائر أنواع الملاهي فلا يجوز على حال؛ سواء في العرائس أو غيرها»^۱.

۱. همان.

وجه جمع میان این روایات چنین است که غنا به صورت اولی جایز است و زمانی حرام می‌شود که در آن، سخن از باطل به میان می‌آید. غنا برای کسی اجازه داده شده است که باطلی به زبان نیاورد، و به ابزار لهو هم‌چون عودها بازی نشود و هم‌چنین است نی و غیر آن، بلکه باید از کسانی باشند که عروس‌ها را به گاهی که آنان را به زفاف می‌برند، همراهی می‌کنند و نزد او شعر یا گفتاری می‌گویند که از ناسزا و امور باطل به دور باشد، اما برای خوانندگان دیگر، هر گونه‌ای از ملامتی که خوانندگی داشته باشند، کار آنان به هیچ وجه جایز نیست؛ خواه در عروسی‌ها باشند یا در غیر عروسی.

ضرورت دوری از امور باطل در غناخوانی

آن‌چه در نزد شیخ طوسی مورد اهمیت است، دوری غناخوانی از امور باطل، فحش و مانند آن است. در غیر این صورت، تفاوتی میان مجالس عروسی و غیر عروسی نیست؛ چرا که با ثبوت حرمت چیزی، این حکم در همه جا - از جمله در مجالس عروسی - ثابت است؛ مگر آن که دلیل خاصی که دارای ملاک باشد، تفاوت میان دو مصداق از یک کلی را تبیین نماید. ما سخن شیخ طوسی را پیش از این آوردیم.

ضرورت رعایت تناسب‌ها در موسیقی

مرحوم فیض گوید:

«إلا أن يقال: إنَّ بعض الأفعال لا يليق بذوي المروّات وإن كان مباحاً».

هر چند نظرگاه ما جواز غناست؛ ولی این به آن معنا نیست که استفاده



از غنا و آلات موسیقی برای هر کسی جایز است و افراد با مروت و متشخص نیز می‌توانند از آن بهره ببرند.
مرحوم فیض با این سخن کار را بر بزرگان و عالمان سخت می‌گیرد و می‌گوید:

«فالمیزان فیه حدیث: من أصغى إلى ناطق فقد عبده^۱. و قول أبي جعفر (صلوات الله عليه): إذا میّر الله بين الحقّ والباطل فأین یکون الغناء؟»^۲؛^۳

دلیل ما که می‌گوییم بهره بردن از غنا از شأن بزرگان به دور است این است که در حدیث آمده است هر کس به گوینده‌ای گوش فرا دهد، در حقیقت آن را پرستیده است (و هر کس که به دنبال چیزی است، همان است) و نیز در روایت امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید: هنگامی که خداوند حق را از باطل جدا کرد، غنا در کدام طرف قرار گرفت؟ و راوی گوید در طرف باطل و حضرت نیز گفته‌ی او را تصدیق می‌کند.

مباح بودن چیزی به این معنا نیست که شایسته‌ی همگان است، همان‌طور که نمی‌شود گفت تمام مصادیق غنا و موسیقی باطل و حرام است. انصاف باید داد که کلام جناب فیض کلامی متین و درست است. البته برداشت مرحوم فیض از روایت صحیح نیست؛ زیرا حضرت می‌فرماید: «غنا طرف باطل است»، در این صورت، نمی‌شود غنا را مباح

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۴۴.

۳. الوافی، ج ۳، ص ۳۵.

دانست؛ زیرا باطل مباح نمی‌شود و دست‌کم کراهت دارد؛ مگر آن‌که گفته شود مراد وی، اباحه به معنای عام آن است که چهار حکم تکلیفی و جوب، استحباب، جواز و کراهت را در بر دارد و تنها در برابر حرمت قرار می‌گیرد.

تقسیم غنا به حق و باطل

«فلا بأس بسماع التغنی بالأشعار المتضمنة ذكر الجنة والنار والتشويق إلى دار القرار ووصف نعم الله الملك الجبار، وذكر العبادات والترغيب في الخيرات، والزهد في الفانيات، ونحو ذلك، كما أشير إليه في حديث الفقيه بقوله عليه السلام: «فذكرتك الجنة»؛ وذلك لأنّ هذه كلّها ذكر الله تعالى، وربما تقشعرّ منه جلود الذين يخشون ربّهم، ثمّ تلين جلودهم وقلوبهم إلى ذكر الله، وبالجملة لا يخفى على ذوي الحجى بعد سماع هذه الأخبار تمييز حقّ الغناء من باطله. وأكثر ما يتغنى به المتصوّفة في محافلهم من قبيل الباطل»^۱. اشعاری که در بردارنده‌ی یاد بهشت و جهنم است و وصف نعمت‌های الهی را می‌نماید و انسان را به عبادت و انجام خیرات برمی‌انگیزد را می‌شود به صورت غنا خواند.

و بالجمله با توجه به آیات و روایات و تحلیلی که در ذیل آن آوردیم بر هر خردمندی آشکار می‌شود که غنای حق را چگونه از غنای باطل تشخیص دهد.

مرحوم فیض در این عبارت، از «تشخیص غنای حق از باطل» سخن می‌گوید و این تعبیر می‌رساند که غنا بر دو قسم حق و باطل است؛ مگر

۱- الوافی، ج ۳، ص ۳۵.

این که گفته شود مراد از «باطل»، وصف به حال متعلق موصوف است؛ یعنی غنای باطل به اعتبار گناهان جانبی مانند ورود نامحرمان است که باطل است و نه به ذات، از این رو می‌توان گفت مرحوم فیض غنارا از آن جهت که غناست حرام نمی‌شمرد و مراد همان خارج متباعد است، نه خارج از ذات.

مرحوم فیض، نخست در وجه حرمت غنا، روایتی که بر دخول مردان بیگانه بر زنان وارد می‌شوند را شاهد می‌آورد و سپس تعبیر «تمییز حق الغناء من الباطل» را پردازش می‌کند و با عبارت دوم، قایل به غنای باطل و غیر باطل می‌گردد، البته می‌توان گفت در نظر مرحوم فیض، غنای باطل با غنای حرام تفاوت دارد و این دو حکم وضعی و تکلیفی، ملازمه‌ای در این موضوع ندارند؛ در حالی که ایشان بسیاری از غناها از جمله غنای بنی‌امیه و بنی‌عباس و حتی موسیقی صوفیان را حرام می‌داند. وی گوید:

«وأكثر ما يتغنى به المتصوفة في محافلهم من قبيل الباطل.»

مراد وی از باطل در این عبارت، حرام است و این حرمت، قرینه‌ای است برای اراده‌ی حرمت از «بالباطل» در عبارت «الأخبار الواردة يختص بما كان على النحو...».

جواز جزئی غنا

مرحوم فیض همه‌ی موارد غنارا حلال نمی‌داند و به صراحت بیان می‌کند غنایی حلال است که انسان را به یاد خدا، بهشت، جهنم، ذکر و عبادت بیندازد و در غیر این صورت، همانند غنای صوفیان اشکال دارد.

مرحوم فیض نه مانند فقیهان، غنا را به طور مطلق حرام می‌داند و نه قایل به حلّیت مطلق آن است و نسبت حلّیت مطلق غنا که برخی از فقیهان به وی می‌دهند، درست نیست.

باید توجه داشت که جناب فیض غنای حلال را غنایی می‌داند که یادآور نعمت‌های الهی باشد و پیش از این گذشت غنا وصف صوت است، نه کلام. این صوت زیباست که ما را به یاد حق می‌اندازد، نه اشعار و دکلمه‌های ناب؛ چرا که در بحث غنا، کلام از محل بحث خارج است و صوت و صدا مؤثر است. اما این که کدام غناست که ما را به یاد ملکوت می‌اندازد و کدام دستگاه‌هاست که حق و حقیقت را یادآور می‌شود و کدام دستگاه‌ها ما را از وادی حقیقت خارج می‌سازد، از کلام مرحوم فیض چیزی استفاده نمی‌شود.

هم‌چنین مرحوم فیض به صورت موضوعی مشخص ننمود کدام غنا حرام و کدام یک حلال است.

مرحوم فیض غنای باطل را حرام دانست. اما آیا باطلی که در کلام وی هست، باطل لهوی است یا غیر لهوی، یا لهوی باطل است یا خیر؟ از عبارات وی چیزی به دست نمی‌آید.

موارد سماع حلال

«وقد ذکرنا فی کتاب السماع ما یحرم من الغناء وما یحلّ، فلا نعیده، أقول حاصل ما ذکره هناك ما آورده فی آخر ذلك الكتاب من أنّ السماع قد یكون حراماً محضاً، وقد یكون مباحاً، وقد یكون مستحباً، وقد یكون مکروهاً.



أما الحرام فهو لأكثر النَّاس من الشبان ومن غلبهم شهوة الدنيا، فلا يتحرَّك السماع منهم إلا ما هو الغالب على قلوبهم من الصفات المذمومة.

وأما المكروه فهو لمن لا ينزله على صورة المخلوقين، ولكن يتَّخذ عادةً له في أكثر الأوقات على سبيل اللهو. وأما المباح فهو لمن لا حظَّ له منه إلا الالتذاذ بالصوت الحسن.

وأما المنوب فهو لمن غلب عليه حبُّ الله تعالى ولم يحرك السماع منه إلا الصفات المحمودة. هذا كلامه^۱.

غزالی در کتاب «احیاء العلوم» گوید: ما در باب «سمع»، غنای حلال و غنای حرام را توضیح دادیم و موارد آن را مشخص نمودیم و در این جا از ذکر آن خودداری می‌ورزیم و فیض در بازنگاری آن می‌آورد:

خلاصه‌ای از آنچه را غزالی در این کتاب آورده، ما در آخر کتاب «سمع» آورده‌ایم و گفته‌ایم سماع گاه حرام محض است و گاه مباح، و برخی از افراد آن مستحب است و برخی مکروه.

کتاب «محجة البيضاء» بازنگاری کتاب «احیاء العلوم» و تطبیق آن با

عقاید ولایی و شیعی است. مرحوم فیض در بخش سماع گوید:

سماع حرام، بیش‌تر برای جوانان است؛ زیرا شهوت بر آن‌ها غلبه دارد و از غنا، تنها آن‌چه را که به گناه آلوده است، ترجیح می‌دهند. سماع مکروه آن است که بیش‌تر اوقات به صورت لهوی و سرگرمی از آن استفاده گردد. اما سماع مباح برای کسی است که از صدای نیک لذت می‌برد و سماع مستحب در افرادی است که حب الهی بر

۱- محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۲۴ (من منشورات مكتبة الصدوق).

آنان غلبه دارد و سماع غنا فقط موجب برانگیختن صفات شایسته در کاربرد آن می‌گردد.

«وقد ذكرنا في كتاب آداب تلاوة القرآن من ربيع العبادات أخباراً آخر في هذا الباب، ويستفاد من مجموعها اختصاص حرمة الغناء وما يتعلّق به من الاستماع والأجر والتعليم وغيرها بما كان على النحو المتعارف في زمن بني أمية وبني عباس من دخول الرجال عليهنّ، وتكلمهنّ بالأباطيل، ولعبهنّ بالملاهي والعيدين والقصيب، وأمّا ما سوى ذلك فإمّا مندوب إليه كالترجيع بالقرآن وما يكون منه وسيلة إلى ذكر الله والدار الآخرة، وإمّا مباح أو مكروه كما ذكرهما أبو حامد، ولا يبعد أن يختلف الحكم في بعض أفرادها بالإضافة إلى تفاوت درجات الناس. فإنّه لا يليق بذوي المروّات ما يليق بمن دونهم»^۱.

ما در آغاز کتاب «آداب تلاوة القرآن» اخبار و روایاتی آورده‌ایم که از مجموع آن چنین برداشت می‌شود که حرمت غنا و متعلقات آن از جمله گوش فرا دادن، مزد، آموزش دادن آن و دیگر امور به مواردی مشابه زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس ویژگی دارد که مردان بر زنان داخل می‌شدند و سخنان باطل می‌گفتند و خود را با آلات لهو از جمله عودها، نی و دیگر آلات موسیقی سرگرم می‌نمودند. در غیر صورت‌های یاد شده که چنین مشکلات خارجی و عارضی را ندارد، غنا یا مستحب است، مانند ترגיע در قرآن کریم و هرچه که سبب یادآوری یاد خدا و قیامت شود، یا مکروه است، مثل همان مواردی که جناب غزالی ذکر می‌کند. بعید نیست که حکم در افراد به

خاطر مراتب و خصوصیات گوناگونی که دارند تفاوت داشته باشد که در نتیجه چیزی که بر افراد عادی جایز است بر صاحبان عقل و مروت جایز نیست و باید لحاظ موقعیت افراد را نیز نمود.

دوری از نسخه‌های کلی در بحث موسیقی

در استفاده از غنا و موسیقی نمی‌توان حکمی کلی صادر نمود؛ چرا که حکمی می‌تواند برای شخصی مکروه و برای دیگری مستحب باشد. به طور مثال دیدن برخی از فیلم‌ها برای شخصی تحریک‌آمیزی به فساد و گناه دارد و برای دیگری بدین‌گونه محرک نیست که در نتیجه برای اولی غیر جایز و برای دومی جایز است؛ همانند نسخه‌های پزشکی که هر کدام برای یک بیمار است و مردم نیز برای استفاده از غنا و موسیقی باید نخست ویزیت شوند و سپس به آنان نسخه داده شود و حوزه‌های علمی باید از چنان رشدی برخوردار باشند که بتوانند به چنین نیازهایی به صورت جزیی پاسخ دهند. از عوامل دین‌گریزی یا عالم‌گریزی مردم، دادن نسخه‌ها و فتوای کلی است که چون لحاظ مرتبه‌ی مکلفان نشده است، در توان بیش‌تر آنان نیست به آن پایبند باشند و آنان احساس نمی‌کنند که چنین مسایلی راه‌گشای کار آنان باشد؛ زیرا طبیعت آنان - قدرت و مرتبه‌ی ایمانی که آن نیز از مؤلفه‌های قدرت‌زاست - در روند صدور حکم نادیده گرفته شده است. این امر در روایات رعایت شده است و امامان معصوم علیهم‌السلام برای هر کس به فراخور حالات و روحیات وی رهنمونی را فرموده‌اند و برای همین است که بیانات رسیده از آنان، به شکل مدرسی رایج نیست. این که می‌گوییم فقه شیعه تابع مصالح و



مفاسد است، بیان‌گر همین نکته است و مصالح و مفاسد در همه جا یکسان نیست، از این رو احکام و فتاویی یکسان را بر نمی‌تابد.

تنها خوابیدن نیز با توجه به افراد حکم متفاوتی می‌یابد و چنانچه برای کسی مفسده داشته باشد، نباید تنها بخوابد و در صورتی که مصلحت داشته باشد و به دستور مربی بود یا خود صاحب معرفت است و مصلحت خویش را تشخیص می‌دهد، باید تنها بخوابد تا از غیب نصیبی برد.

موسیقی برای دفع بعضی از بیماری‌ها لازم است اما نه این که برای همه تجویز گردد. همان‌گونه که در باب اذکار چنین است و بعضی از آن عام و برخی خاص است. ذکری مانند «صلوات» عام است و برای همه تجویز می‌شود؛ ولی ذکر «سبحان الله» ذکر خاص است و استفاده از آن بدون تجویز مربی صاحب معرفت درست نیست.

مرحوم فیض می‌فرماید: «ولا یبعد أن یختلف الحکم»؛ بعید نیست حکم غنا و موسیقی به اختلاف افراد و مرتبه‌ی آن‌ها تغییر پذیرد که در این صورت، آنچه برای انسان‌های معمولی شایسته است، در خور صاحبان مروت نیست؛ اما ما با قاطعیت می‌گوییم همین گونه است و احکام با توجه به افراد، مختلف می‌شود و فتاوا باید با لحاظ افراد و اشخاص، به گونه‌ی ویزیت فرد به فرد ارایه شود.

پس از بررسی نقطه نظرات مرحوم فیض باید گفت وی در این سخنان از فلسفه تأثیر پذیرفته است که چنین سخن می‌گوید.

مرحوم فیض با این که عالمی اخلاقی، وارسته، کامل و جامع است و

در فقه و روایت، از برخی عالمان برتر است، در دانش‌های عقلی تابع مرحوم ملاصدرا به شمار می‌رود. مرحوم فیض از کسانی است که به‌خاطر دیدگاهی که در غنا و موسیقی داشته مورد هجمه واقع شده و البته بیش‌ترین هجمه بروی به سبب آن است که وی فلسفه و عرفان خوانده و داماد ملاصدرا و از تابعان وی است؛ در حالی که شیخ اعظم، جناب انصاری نیز نظری مشابه با وی دارد و این فقیه بزرگ نیز غنارا از آن جهت که غناست، حرام نمی‌داند؛ اما چنین مورد حمله و خشم فقیهان دیگر قرار نگرفته؛ چرا که وی از فلسفیان و فلسفه‌آموزان نبوده است.

شیخ علی عاملی رحمته الله

(شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین جبعی عاملی، ۱۰۱۳ -
۱۱۰۴ ه.ق)

ردیه بر رساله‌ی تحلیلیه

مرحوم شیخ علی عاملی نواده‌ی فاضل و محقق شهید ثانی است. وی رساله‌ی «تنبيه الغافلین و تذکیر العاقلین» را به هدف ردّ رساله‌ی تحلیلیه‌ی مرحوم محمدباقر سبزواری نگاشته است. این رساله را باید هم‌چون رساله‌ی تحریمی‌ی مرحوم سبزواری، کتابی سیاسی و نه علمی به شمار آورد. در هیچ یک از این دو کتاب، استدلال علمی به چشم نمی‌آید. البته، جناب شیخ علی هم‌چون محقق سبزواری دامنه‌ی تحریم را گسترده نگرفته است و مرحوم سبزواری بر حرمت غنا غلاظ و شداد بیش‌تری داشته است. گویا وی در مقام نگارش توبه‌نامه‌ای بوده است تا رساله‌ای علمی و فقهی.

جناب شیخ علی عاملی روایات غنا و موسیقی را به صورت گسترده در اختیار نداشته، و این مطلب از اعترافات ایشان است؛ آن‌جا که

می‌گوید: «هذا ما حضرني الآن من الأحاديث التي على تحريم الغناء»^۱؛ اما تعجب این است که ایشان با در دست داشتن شمار اندکی از این احادیث، به شدت بر علیه مرحوم سبزواری مبالغه می‌نمایند و بر آن است تا به ایشان، بیدارباش دهد!

جناب عاملی در تبیین روایات تحریم، چهار روایت را که بر قرائت قرآن کریم به لحن عرب سفارش نموده، آورده است. نخستین روایت را از اصول کافی و دیگری را از مجمع البیان و سومی را از نهایی ابن اثیر با عبارت (وفي الحديث) و چهارمی را از جامع الاصول نقل می‌کند. نقل روایت از چنین کتاب‌هایی این معنا را تداعی می‌کند که ایشان روایات چندانی در دست نداشته و وی به کتاب‌های معتبر روایی مراجعه نکرده است. ما پیش از این، درون‌پژوهی و دامنه‌ی دلالت این روایات را در جلد سوم بررسی کرده‌ایم. در این جا تنها شیوه‌ی ورود و استدلال محقق شیخ علی را خاطر نشان می‌شویم.

خلط میان غنا و سبک غنایی

محقق عاملی گوید:

«فروی محمد بن يعقوب رضوان الله عليه في الكافي عن علي بن محمد، عن إبراهيم الأحمر، عن عبد الله بن حماد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إقرؤوا القرآن بألحان العرب وأصواتها، وإيّاكم ولحون أهل الفسق وأهل الكبائر؛ فإنّه سيجيء من بعدي أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء والنوح

۱- میراث فقهی، ج ۱، ص ۷۴.

والرهبانیة، لا يجوز تراقیهم، قلوبهم مقلوبة وقلوب من يعجبه شأنهم»^۱.

ما در جلد سوم گفتیم این روایت از شیوهی سبک قرائت قرآن کریم سخن می‌گوید، اما جناب شیخ عاملی با آمدن کلمه‌ی غنا در این روایت، بر آن است حرمت غنا را از آن استنباط نماید و میان سبک غنائی و اصل غنا تفاوت است.

هر چهار روایت یاد شده که جناب شیخ علی عاملی به آن استدلال می‌کند همین مضمون و معنا را تبیین می‌کند.

«وفي مجمع البيان: حذيفة بن اليمان قال: قال رسول الله ﷺ: اقرأوا القرآن بلحون العرب وأصواتها، وإياكم ولحون أهل الفسق، وأهل الكتابين، وسيجيء قوم من بعدي يرجعون بالقرآن ترجيع الغناء والرهبانية والنوح، لا يجاوز حناجرهم، مفتونة قلوبهم وقلوب الذين يعجبهم شأنهم»^۲.

وفي نهاية ابن الاثير: فيه (أي في الحديث): «اقرأوا القرآن بلحون العرب وأصواتها، وإياكم ولحون أهل الفسق ولحون أهل الكتابين». اللحن والألحان: جمع لحن، وهو التطريب، وترجيع الصوت، وتحسين القراءة، والشعر والغناء. ويشبه أن يكون أراد هذا الذي يفعله قرّاء الزمان، من اللحن التي يقرءون بها النظائر في المحافل، فإنّ اليهود والنصارى يقرءون كتبهم نحواً من ذلك. انتهى»^۳.

۱- الكافي - شيخ كليني ج ۲، ص: ۶۱۴، باب تنزيل القرآن بالصوت الحسن، ح ۳. شيخ علی عاملی، تنبيه الغافلين وتذكير العاقلين، ص ۴.

۲- تفسير مجمع البيان - الشيخ الطبرسي ج ۱، ص: ۴۵.

۳- النهاية في غريب الحديث - ابن الاثير ج ۴، ص: ۲۴۲.

وفي جامع الأصول: الألحان جمع لحن، وهو تطريب، ويشبه أن يكون هذا الذي يفعله قراء زماننا بين أيدي الوعّاظ في المجالس من اللحن الأعجميّة التي يقرؤون بها ممّا نهى عنه النبي ﷺ.^۱
انتهی»^۲.

خلط میان لحن و تطريب

محقق عاملی به پیروی از صاحب جامع الاصول گوید لحن همان تطريب است، در حالی که به ایشان باید گفت طرب بالحن تفاوت دارد. لحن وصف صوت است و طرب، تطريب يا اطراب وصف دل و قلب، و صوت علت فاعلی آن است.

وی گوید نوع قرائت قاریان در بین مجالس کنونی به صورت الحان عجمی است. ما گفتیم که قرآن کریم نباید به صورت آواز خوانده شود، ولی این امر به حرمت غنا ارتباطی ندارد.

خلط میان صوت باطل و غنا

وی آیات و روایات تفسیری را می‌آورد و ما پیش از این بیان نمودیم که این آیات و نیز روایات تفسیری آن، بر حرمت غنا از آن جهت که غناست، دلالتی ندارد و تنها غنایی را که در خدمت باطل قرار دارد، حرام می‌شمرد.

خلط میان گناهان همراه و اصل غنا

جناب عاملی روایات حرمت درآمد زنان خواننده و حرمت خرید و

۱- جامع الاصول، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۹۱۳ و تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۱۷.

۲. تنبيه الغافلين و تذکیر العاقلین، صص ۴ - ۵.



فروش آنان را نیز از جمله دلایل خود بر حرمت قرار می‌دهد. ما گفتیم که علت حرمت چنین غنایی، اختلاط زنان خواننده و اهل فحشا با مردان بیگانه به صورت نیمه عریان یا عریان و وجود مفسد و گناهان در آن بوده است، نه به سبب غناخوانی آنان از آن جهت که غناست.

«محمد بن یحیی، عن بعض أصحابه، عن محمد بن إسماعیل، عن إیراهیم بن أبی البلاد قال: أوصی إسحاق بن عمر عند وفاته بجوار له مغنیات أن نبیعهنّ ونحمل ثمنهنّ إلى أبی الحسن عليه السلام، قال إیراهیم: فبعت الجوارى بثلاثمائة ألف درهم، وحملت الثمن إليه، فقلت له: إنّ مولی لك یقال له إسحاق بن عمرو، قد أوصی عند موته ببيع جوار له مغنیات، وحمل الثمن إليك، وقد بعتهنّ، وهذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم، فقال: لا حاجة لي فيه. إن هذا سحت، وتعلیمهنّ كفر، والاستماع منهنّ نفاق، وثمان سحت»^۱.

اسحاق بن عمر که از محبان اهل بیت علیهم السلام بوده است به هنگام وفات خویش وصیت می‌کند که کنیزان خواننده‌ی وی را بفروشند و بهای آن را به امام رضا علیه السلام بپردازند اما حضرت می‌فرماید: من به این پول‌ها نیازی ندارم و چنین درآمدی سحت است. آموزش دادن به کنیزان خواننده کفر و شنیدن صدای آنان نفاق و درآمد آنان نیز سحت است.

حضرت در این حدیث می‌فرماید ما به این پول‌ها نیازی نداریم؛ چرا که چنین درآمدی از رقاصی و خوانندگی کنیزانی است که شایسته‌ی مقام

۱- الکافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۷.

۲. تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین، ص ۷.

امامت نمی‌باشند. ما توضیح این روایت را در ذیل روایتی که حکایت پیرزنی را که چنین کنیزانی می‌فروخت، در خود داشت، آوردیم. وی گفت من این کنیزان را می‌فروشم اما نه به شما؛ چرا که این کنیزان شایسته‌ی شما نیستند و آنان تن به هر کاری داده‌اند. حضرت رضا علیه السلام پول‌های چنین کنیزانی را نمی‌گیرد و می‌فرماید من نیازی به این پول‌ها ندارم و با این عمل هم می‌خواهند اتهامی را که از طرف آن شخص به خویش می‌بینند دور سازد و هم مهر تأییدی بر عمل آن فرد که خویش را دوست‌دار اهل بیت می‌داند، ولی قدم در راه خلاف می‌نهد، نزده باشند.

دور شدن از مثنی علمی

مرحوم عاملی در این کتاب به‌جای بحث علمی چماقی به دست می‌گیرد و هم‌چون اهل ظاهر، از بی‌احترامی به مرحوم سبزواری فروگذار نمی‌کند و او را غافل و گمراه و پیرو ناصبی‌ها می‌خواند و سخن از در خطر بودن دین با پیدایش این افکار سر می‌دهد. وجود چنین رویکردهایی در مباحث علمی، نه تنها حوزه‌ها را علمی نمی‌سازد، بلکه فضا را برای فعالیت عالمان آزاداندیش و تولیدگران دانش و ایده‌های نو نیز محدود می‌سازد. وی می‌نویسد:

«وبقیة الأحادیث التي توهم منها الدلالة على جوازہ، بل علی استحبابه في القرآن توهماً لا يعبأ به ممن مال إلى ما ذهب إليه بعض النواصب بمحض التقليد له، وحباً لانقياد أهل هذا الفن، وطلباً لتكثير السواد والاتباع حباً للرئاسة الباطلة والدنيا الفانية، مع انضمام عدم التمييز، وقلة البضاعة كما يظهر ممّا يأتي.

فمنها ما رواه الكليني رضوان الله عليه في الكافي عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن القرآن نزل بالحزن فاقرؤوه بالحزن»^۱.

جناب عاملی ده نمونه از روایات جواز را که بر قرائت قرآن کریم با صوت نیکو دلالت دارد، نقل می‌نماید. وی گوید:
روایاتی نیز هست که از آن توهم جواز غنا، بلکه استحباب آن در قرآن کریم شده است. توهمی که به آن توجهی نمی‌شود و مهم نیست؛ آن هم از طرف کسانی که در پی ناصبی‌ها راه می‌افتند و می‌خواهند از آنان تقلید کنند.

مراد ایشان دراویش و صوفیانی هستند که در آن عصر به همت خاندان صفوی به قدرت رسیده بودند و آزادی عمل داشتند. عاملی گوید قایلان به جواز، این سخنان را به خاطر دوست داشتن فلاسفه و اهل فن و موسیقاران می‌گویند؛ چرا که خود اهل فلسفه بوده‌اند و نیز به دنبال این هستند که مردم رادر پی خود به راه اندازند. کسانی که خواهان ریاستی باطل و دنیایی فانی هستند. وی در این عبارات به امام جمعه بودن مرحوم سبزواری اشاره دارد. با آن که این فرد سواد و بضاعت چندانی ندارد و گویا وی می‌گوید ما هستیم که باسواد می‌باشیم و به‌زودی مشخص می‌شود که چه کسی باسوادتر است. مرحوم عاملی در این عبارات ساده، با ذکاوت تمام، سخن دل خود را آورده است.

موارد جواز غناخوانی

وی در نقد احادیث جواز غناخوانی در قرآن کریم گوید:

۱. تنبيه الغافلین و تذکیر العاقلین، ص ۸.

«أقول في بيان ما دلّت عليه هذه الأخبار المذكورة: أمّا حديث: «أقرؤوا القرآن» الخ فهو صريح في تحريم الغناء في القرآن مع التشديد العظيم والدعاء منه عليه السلام على من يفعله ويعجبه شأنهم، وقد مرّ نقله من طرقنا وطرق العامة مكرّراً، فوجه اعتباره مع تأييد غيره ممّا يدلّ على تحريم مطلق الغناء ظاهر.

وأما الأحاديث المنقولة عن الفقيه والعلل، وتفسير علي بن إبراهيم فأمرها في الدلالة على تحريم مطلق الغناء أظهر من أن يخفى. وأمّا أحاديث كسب المغنّيات فإنّها تدلّ على أنّهنّ قسمان: فمنهنّ من يكون شأنها زفاف العرائس، وهذه لا بأس بكسبها، فهذا الغناء مستثنى من الغناء المحرّم؛ ومنهنّ من يدخل عليها الرجال، وهذه كسبها حرام لتحصيله من الغناء المحرّم ونحوه.

وأما حديث شراء المغنّية وكون ثمنها ثمن الكلب وأنه سحت، فهو دالّ على أنّ سبب ذلك، الغناء، فيدلّ على تحريمه، ومثله حديث بيع الجوّاري المغنّيات وشرائهنّ، فإنّه يدلّ على ذلك وبما هو أبلغ من الأول. وحديث «المغنّية ملعونة ملعون من أكل كسبها» كذلك. وحديث الجوّاري الموصى بهنّ أبلغ في الدلالة.

وحديث الجوّاري اللواتي يتغنّين ويضرين بالعود دالّ أيضاً، وأي وجه لحمل تحريم الغناء فيه على ما يصاحب العود، ويكون العود علّةً لتحريم الغناء، ويكون هذا الحمل المهمل مقيداً لجميع الأحاديث الدالّة على تحريم مطلق الغناء ونحوه حمل المغنّيات في غيره على هذه، وكأنّه محال غناء الجوّاري وغيرهنّ بغير ما ذكر من العود ونحوه؛ ولما كان غناء الأعراس مستثنى اعتبر الخائفون من الله من العلماء، شرط أن لا يسمع صوتها الأجانب لتحريم ذلك



بدلیل، وأن لا يكون معها آلة لهو سوى الدفّ المستثنى بدليل، وأن لا تتكلم بالباطل لتحريم ذلك ولم يستثن مطلقاً^۱.
جناب عاملی گوید:

روایت نخست که فرمود: «اقرأوا القرآن بلحون العرب وأصواتها وإياكم ولحون أهل الفسوق» صریح در حرمت غناست و غنا را لحن اهل فسق می‌گیرد؛ در حالی که میان ظاهر و صریح و کنایه و اشاره تفاوت بسیار است. در این روایت جز معنایی که ارتباطی به غنا ندارد و نیز چیزی بیش از ظهور دیده نمی‌شود.

وی در مورد روایات درآمد زنان خواننده گوید:

کنیزان خواننده بر دو قسم بوده‌اند: یکی کنیزانی که زفاف عروس شغل آنان بوده که درآمد آنان مباح است و غنای آنان از غنای حرام استثنا شده است و گروهی نیز آوازخوانی می‌نمودند و مردان به خلوت آن‌ها داخل می‌شدند که کسب آنان حرام است؛ چرا که درآمد آنان از غنای حرام به دست آمده است.

پیش از این گفتیم که اصل اولی در غنا حلیت و اباحه است و موارد یادشده، استثنای از غنا نیست، بلکه چون همراه با گناهان و مفساد بوده حرام است؛ وگرنه نمی‌شود چیزی حرام باشد و استثناپذیر گردد. همه‌ی این روایات، کسب و درآمد زن خواننده‌ای را حرام برمی‌شمرد که از فواحش بوده و این بیان ارتباطی با خود غنا از آن جهت که غناست، ندارد.

مرحوم شیخ علی در مستثنیات غنا شبهه‌ای ایجاد نمی‌کند؛ در حالی

که مرحوم سبزواری حتی در این موارد نیز به حکم حلیت آن شک و شبهه وارد آورد.

مرحوم شیخ علی گوید:

حدیث فروش مغنیه و این که پول آن هم چون پول سگ است، دلالت دارد که سبب این امر، غناخوانی آنان است.

این در حالی که حدیث می فرماید بهای مغنیه هم چون بهای سگ است و موضوع حدیث، مغنیه است، نه غنا؛ آن هم مغنیه‌ای که اهل فاحشه و اباحه‌گری و اهل فساد و بی‌عفتی و عریانی بوده است و در غیر این صورت، باید خواندن آنان در عروسی‌های مباح نیز جایز نباشد؛ در حالی که می‌بینیم چنین نیست.

مرحوم شیخ علی که به عنوان یک فقیه سخن می‌گوید و بر محقق سبزواری خرده می‌گیرد عجیب است که علت تامه و منحصره‌ی حرمت چنین مغنیانی را در غنا منحصر می‌سازد، در حالی که نتیجه تابع اخس مقدمات است. اگر کسی از این همه گناه و آلودگی چشم پوشد و دلیل حرمت را به خوانندگی غنایی چنین زنانی سوق دهد، در پی مباحثه‌ی علمی نیست و دعوا و جنجال را پی می‌گیرد؛ چرا که فهم این مسایل، چندان مبهم نبوده و فهمیدن آن، مؤونه‌ی علمی بسیاری نمی‌طلبد، بلکه باید گفت دست‌کم در این مورد اهمال یا اجمال پیش می‌آید، ولی جناب شیخ علی عاملی، عبارت خود را جنجالی پردازش می‌دهد.

نفی غنا بودن موارد غنا

«وَأَمَّا الْأَحَادِيثُ الْمَوْهَمَةُ خِلَافَ ذَلِكَ، فَإِنَّهَا دَالَّةٌ عَلَى مَدْحِ حَسَنِ الصَّوْتِ وَتَحْسِينِهِ وَالْقِرَاءَةَ بِالْحِزْنِ، وَفِي بَعْضِهَا التَّرْجِيعَ وَالْأَلْحَانَ



والنغمة. فحسن الصوت أو تحسينه أيّ دلالة فيه على كون قراءته غناء؟ ويلزم منه أنّ حسن الصوت يكون دائماً مغنياً بصوته، وأمّا الحزن والبكاء والتباكي التي هي صفات حسنة لمن تدبّر معاني القرآن وأوامره ونواهيه وتخويفه وتهديده وترغيبه وترهيبه وغير ذلك فأيّ مشابهة لها بالغناء ليتوهم فيها ذلك، مع أنّ ذلك ممّا هو من الصفات الحسنة المأمور بها في العبادات وغيرها والتلاوة من أعظمها.

وأما الترجيع فأيّ دلالة على أنّ كلّ ترجيع غناء؟ وقد قال عليه السلام: «يرجّعون القرآن ترجيع الغناء»، وهو يدلّ على أنّ ترجيع الغناء حرام، وهو المطرب أو ما كان غناءً عرفاً وترجيع غير الغناء غيره، وهو المراد من الحديث.

ومن الترجيع إعادة الصوت وتكريره، أو إعادة الشيء، ومنه ترجيع الأذان، فلم لا يحمل ترجيع القرآن على تكرير بعض الآيات أو الكلمات التي يكون تكريرها باعثاً على زيادة الاتعاض والانزجار والترغيب والترهيب ونحوه، ولا يكون ذلك ترجيعاً مطرباً، ولا غناءً عرفاً، ومع تقييد الترجيع بالإطراب أو الغناء عرفاً لا حرج في ترجيع لا إطراب معه ولا غناء؛ وكيف يتصوّر الترجيع المطرب في القرآن ليكون غناءً والطرب ينافي ما هو المقصود من التلاوة؛ فإنّه يحصل من سماع الصوت وآلات اللّهُو من غير نظير إلى المعاني غالباً. فظهر أنّ فهم ذلك جامداً على أنّ كلّ ترجيع غناء، وكلّ صوت حسن غناء، وكلّ تحسين صوت غناء، وكلّ بكاء أو تباك في القرآن مع الحزن والتغني غناء.

وقد نقل صاحب مجمع البيان أنّ المراد بالتغني تزيين الصوت

و تحزینہ، و هذا لا يدلّ علی الغناء، وکلّ ما فیہ حروف الغناء غناء و نحو ذلك مبنيّ علی جمود القریحة و خمود الفطنة، و عدم قوّة التصرفّ بما یحصل به الجمع»^۱.

احادیثی که از مدح صوت نیکو و قرائت همراه با حزن یا ترجیع و لحن و نغمه سخن می‌گوید چگونگی می‌تواند بر غنا بودن قرائت دلالت داشته باشد؛ چرا که از حمل نمودن نیکویی صوت بر غنا لازم می‌آید که حسن صوت همیشه غنا باشد و فردی خوش صدا همیشه با صدای خوش در حال تغنی باشد. حزن و اندوه، گریه کردن و حالت گریه داشتن چه مشابهتی با غنا دارد. ترجیع غیر غنایی غیر از ترجیع غنایی است و روایات بر ترجیع غیر غنایی توصیه دارد. از موارد ترجیع، اعاده‌ی صوت و تکرار آن و دوباره آوردن چیزی است و ترجیع در اذان نیز از همین معناست و ترجیع در قرآن کریم تکرار نمودن برخی از آیات یا کلماتی است که تکرار آن سبب زیادی پند گرفتن، انزجار از گناهان، ترغیب و ترهیب و مانند آن می‌شود. چنین چیزی ترجیع مطرب و غنای عرفی نیست و با قید زدن ترجیع به اطراب یا غنای عرفی، حرجی در ترجیع بدون اطراب و غنا نیست. چگونگی جواز ترجیع طرب‌انگیز در قرآن کریم لحاظ می‌شود؛ در حالی که طرب با مقصود از تلاوت منافات دارد چرا که به صورت غالبی طرب از گوش فرا دادن به صوت و آلات لهوی بدون توجه به معانی حاصل می‌شود.

محقق عاملی از چیستی غنای حرام سخنی به میان نمی‌آورد. وی

گوید چه کسی گفته که حسن صوت و آواز و چهچهه غناست. بر اساس این گفته، وی مدّ و شدّ و ترجیع و تحسین صوت را بدون اشکال می‌داند و دیگر چیزی از غنا نمی‌ماند تا حرام دانسته شود و تصویر وی از غنا تصویر آن شیر بی یال و دم و اشکم است که کسی ندیده است.

جواز علت و حرمت معلول در غناخوانی لهوی

غنا در تعریف فقیهان «مد الصوت مع الترجیع المطرب» است و محقق عاملی همه‌ی این قیود را به تحویل معنایی می‌برد و آن را مباح می‌سازد. وی گوید: روایت خود توصیه نموده است قرآن کریم را به صورت ترجیع غنایی بخوانید؛ این در حالی است که وی پیش از این گفت قرآن را به صورت غنایی نخوانید، از این رو، وی در توجیه آن می‌گوید صوت طرب‌انگیز است که غناست و اشکال دارد یا هر چیزی که عرف آن را غنا بدانند، دارای اشکال است؛ یعنی همان غناخوانی اهل لهو و اوباش و اراذل.

البته به ایشان باید یادآور شد که این خواندن اوباش و اراذل نیست که طرب‌انگیز است، بلکه ترجیع و مد صوتی که در نحوه‌ی خواندن آنان است، طرب‌زا می‌باشد، در این صورت شما چگونه می‌گویید مد صوت و ترجیع اشکال ندارد و طرب‌انگیزی است که سبب حرمت غنا می‌شود؛ در حالی که با وجود ترجیع طرب‌انگیز ایجاد طرب امری قهری و ضروری است، ولی ایشان معلول و طرب را حرام می‌شمرند و نه علت ایجاد آن را. محقق عاملی بر این عقیده است که ترجیع بر دو قسم غنایی و غیر

غنایی است. ترجیع غنایی آن است که خوشامد نفس را در پی دارد و ترجیع غیر غنایی خوشامدی را سبب نمی‌شود و مهم این است که این حالت خوشایند ایجاد نشود و به این بیان تنها خوشامد نفس است که اشکال دارد، حال اگر کسی از غیر خواندن نیز لذت ببرد، آیا آن کار اشکال دارد؟ چرا خوشامدی نفس حرام باشد؟

جناب شیخ علی طرب را حرام می‌داند؛ در حالی که وی باید ترجیع را که موجب طرب است دارای اشکال بداند و نه خود طرب را که به صورت قهری از ترجیع پدید می‌آید.

ترجیع اذان

نکته‌ی دیگری که در کلام جناب شیخ علی قابل تأمل است تفسیر وی از ترجیع در اذان است. ما گفتیم همان‌طور که قرآن کریم را باید به لحن عرب خواند، در اذان نیز لازم است این نکته رعایت شود و از استفاده از دستگاه‌ها و سبک‌های ویژه‌ی فارسی یا دیگر زبان‌ها در آن پرهیز داشت و در همین باب گفتیم که گرچه جناب مؤذن‌زاده زیبا اذان می‌گوید، اذان وی آوازخوانی است و چنان‌چه اذان وی در کشورهای عربی پخش شود، نمره‌ای به آن نمی‌دهند و آن را به صورت تخصصی از اذان بودن خارج می‌کنند اما اذان ذبیحی به لهجه‌ی حجاز است و هرچند وی را انسان شایسته و نیکوکرداری ندانند، بعد از ام‌کلثوم باید او را سلطان صوت عرب دانست، همان‌طور که اذان و ربنا‌ی مشهور او که به حجاز است را پذیرفته‌اند.



بر اساس گفته‌ی محقق عاملی اگر کسی قرآن یا اذان را به صورت ترجیع بخواند، اشکال ندارد، ولی بر اساس توضیح و تحلیل ما، چنین قرائتی دارای اشکال است.

ناآگاهی از موسیقی و خلط موضوعات

تحلیل عقاید محقق عاملی می‌رساند وی موسیقی‌دان و صوت‌شناس نبوده است که این‌گونه سخن می‌گوید. وی بر این باور است که اگر ترجیع دارای طرب نباشد و یا غنایی نباشد، اشکال ندارد؛ در حالی که نمی‌شود ترجیعی باشد که غنایی نباشد؛ هر چند غنا را به «مد الصوت مع الترجیع» تعریف نمایند!

وی گوید چگونه می‌شود قرائت قرآن کریم طرب‌انگیز باشد؛ در حالی که عرض ما این است که قرائت قرآن کریم می‌تواند طرب‌انگیز باشد. حکایت عایشه که در سنین کودکی بوده است و خواندن سوره‌ی «والتین والزیتون» به همراه رقص وی دلالت بر این امر دارد. فصحای عرب چنان بهت‌زده شده بودند که می‌اندیشیدند غزلی که این دختر می‌خواند چیست. عایشه پس از آن برگوش کسی که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بی‌احترامی کرده بود سیلی زد ولی چون مشرکان دیدند وی کودکی بیش نیست شمشیرها را کنار گذاشتند. دستگاه‌های موسیقی امری طبعی است، از این رو عایشه به طبع، آیه را به گونه‌ای خوانده است که فصحای عرب را تحت تأثیر قرار دهد و گرنه وی دستگاه‌های موسیقی را نمی‌شناخته است. شیخ عاملی گوید کسی که نیکویی صوت و گریه کردن و تباهی یا ترجیع صوت را غنا بداند فردی جامد است.

حکم به حلیت گسترده‌ی موسیقی

شیخ علی در سخنان خود بسیاری از موارد غنا را حلال دانست و دیگر مصداق خاصی را برای آن باقی نگذارد، اما وی در این رساله، بارها و بارها بر محقق سبزواری خرده می‌گیرد که چرا رساله‌ی تحلیلیه نوشته است. حکایت وی همانند حکایت فردی است که می‌گوید اسمش را نیاور و خودش را بیاور. محقق عاملی نیز برای نوشتن رساله‌ی تحریمیه در غنا، گویی به غنا می‌گوید: سمت را نیاور که مرا با نام تو کاری نیست، ولی دیگر چه چیزی را حرام باقی گذاشت که چنین بر آن پای می‌فشرد و بر محقق سبزواری خرده می‌گیرد و گاه به وی ناسزا می‌گوید. وی گوید:

صاحب مجمع البیان نقل نموده است که مراد از تغنی تزیین صوت و غم‌انگیز نمودن آن است و چنین امری بر غنا دلالت نمی‌کند و هرچه که در آن حروف غنا باشد غنا نیست و گفته‌ی مرحوم سبزواری به سبب جمود قریحه و کم‌سوادی ایشان است؛ همان‌طور که پیش‌تر گفته بودم این امر را به شما ثابت خواهم کرد.

البته وی در محیطی سخن می‌گوید که اخباریان جمودگرا و ارتجاعی از طرفی و دراویش اباحه‌گرا از سوی دیگر بر جامعه چیره بودند و جناب شیخ علی عاملی نیز با توجه به غرض سیاسی و اجتماعی که با محقق سبزواری دارد، این رساله را می‌نویسد و ایجاد درگیری می‌نماید. ما این سخن را در حالی بیان می‌داریم که معتقدیم روز قیامت باید پاسخ‌گوی این ادعا باشیم، ولی بررسی رساله‌ی وی جایی برای طرح دعوا و لزوم این پاسخ‌گویی در روز قیامت باقی نمی‌گذارد.



مرحوم شیخ علی از طرفی می‌گوید آنان که سخن از حلّیت غنا سر می‌دهند افرادی نادان، ناآگاه، گمراه و ناصبی هستند و از سوی دیگر، با این که خود غنا را در ابتدا حرام می‌دانند، هرچه که جلوتر می‌رود چنان از مصادیق غنا می‌زند که موردی را برای آن باقی نمی‌گذارد، جز همان غنایی که خوشامد نفس داشته باشد و چنین غنایی برای اهل فسق و فجور و مجالس لهو و لعب است. وی نغمه، ترجیع و لحن را جزو غنا نمی‌داند و تنها طرب غنایی را دارای مشکل برمی‌شمرد. به گفته‌ی وی در زیر توجه شود:

«واللحن له معان متعدّدة یمكن حملہ علی غیر ما یکون غناءً ولحناً خاصّاً، ومنه لحن القول ولحن الخطاب ولحن محلّ الغناء فی الصلاة والقرآن وغیر ذلك؛ وفي حدیث أَلحان العرب ولحون أهل الغناء ما ینبّه علی ذلك؛ فَإِنَّه لا معنی للنهی عن غناء غیر العرب، والأمر بغنائهم فحملہ علی اللحن الخاصّ لحن، وقد تقدّمت معانی اللحن المنقولة عن ابن الأثیر التي هی التطریب، وترجیع الصوت، وتحسین القراءة والشعر والغناء، ومع وجود هذه المعانی لم لا یحمل علی تحسین القراءة والصوت، ویحمل علی الغناء مع کون الغناء فی هذا الکلام غیر ما ذکر.

وبالجملة ففهم مواقع الکلام العربی موقوف علی الاطلاع اصطلاح کلام العرب، ومعرفة مقام کلّ موضع یقتضیه المقام مع معرفة العربیة والمعانی والبیان والحقیقة والمجاز ومعرفة المطلق والمقید العامّ والخاصّ وطرق الجمع بین الکلام المتنافی ظاهراً وغیر ذلك ممّا یتوقّف علیه. ومن اطّلع علی مجازات القرآن وغیره من کلام البلغاء یظهر له ذلك، وأنّه ربّما زاد علی الحقائق

وهنا تحقيق ينفع من تدبره وفهمه في هذا المقام، وهو أن الشيء قد يكون له وصف ذاتي، وقد لا يكون، ويكون المطلوب تحصيل ذلك الوصف بحسب الإمكان، فلو لم يتفق ذلك يفعل ما هو مشابه له في الجملة، وإذا كان حسن الصوت ذاتياً كانت قراءته مما يؤثر معنى ما تضمنته من وقعه في القلوب، فإن غير الحسن ينفر الطبع منه، فلا يتوجه إلى ما هو المقصود من ذلك الكلام من الموعدة والأمر والنهي والزجر والترغيب والترهيب ونحو ذلك، فلماذا كان حسن الصوت بالقراءة ممدوحاً، وإذا لم يكن الإنسان حسن الصوت ينبغي أن يجهد نفسه في تحسينه ما أمكن، ونحو الحزن والتوازن والبكاء والتباكي، فإن حصل أصل البكاء وإلا تباكى ليكون ذلك أقرب إلى المطلوب بحسب الإمكان، والحزن والبكاء مما يناسب وقع معاني القرآن في القلب، ومن هذا القبيل قول الشاعر:

يزين الشعر أقوام إذا نطقوا به ملياً ويزري الشعر أقوام
والإنسان يجد من نفسه أنه إذا قرء أو سمع مرثيةً وكان ذلك بتأدية تناسب المقام حصل له من ذلك تأثير لم يحصل من القراءة على غير ذلك الوجه، بل ربما نفرت نفسه من سماع ذلك بالكلية، ونحوه ما قرء مدحاً أو فخراً أو غزلاً أو هجاءً فإن كلاً من ذلك له تأدية خاصة يتوجه معها السمع والقلب وينفران منها إذا وقعت على خلاف ذلك، فيزيد بذلك المقصود منه، والقرآن لما كان يناسبه الحزن أو التحوّن والبكاء أو التباكي لما هو مشتمل عليه من المعاني التي تقتضي ذلك كان حسن الصوت والحزن مما يزيد التأثير بقراءته وسماعه، ونحو هذا ما يطلبه السائل ممن هو عالي المقام، فإنه يناسبه تأدية تبعث المسؤول على الرقة والرحمة^١.

عبارت‌پردازی عالمانه‌ی مرحوم عاملی

لحن دارای معانی گوناگون و مشترک لفظی است، از این رو می‌شود گفت بالحن نیز می‌توان خواند اما نه لحن غنایی. قرائت قرآن کریم بالحن اشکالی ندارد، همان‌گونه که با ترجیع و نیز با مدّ جایز است و تنها باید از قرائت آن با غنا پرهیز داشت! با توجه به این توضیح باید از ایشان پرسید مگر شما برای غنا چیزی باقی گذارید که از آن نهی می‌کنید.

وی لحن را تطریب، ترجیع صوت، تحسین قرائت و شعر و غنا می‌داند و خاطر نشان می‌شود فهم کلام عرب خیلی سخت است و سواد و آگاهی بالایی را می‌طلبد که برخی از آن اطلاعی ندارند. انسان باید معانی و بیان، حقیقت و مجاز، مطلق و مقید، عام و خاص و شیوه‌ی جمع میان روایات متنافی و نیز مجازهای قرآنی را بداند و بر آن آگاهی کامل یابد تا بتواند حکمی را استنباط نماید! وی گوید:

هر چیزی را باید به‌خوبی و به نحو احسن انجام داد و کلام خدا نیز این‌گونه است و باید آن را به زیباترین قرائت خواند و به آن تحسین، ترجیع و نغمه داد تا در دل‌ها اثر گذارد.

سخن ما نیز بر این تحقیق جناب شیخ است و کلام خدا باید به‌گونه‌ای قرائت شود که ضایع نشود و آن را بر لحن‌های عجمی و دستگاه‌های ویژه‌ی فارسی نخواند و از وزوز زنبوری یهودیان نیز دوری جست، بلکه آن را به ترتیل قرائت نمود. اقتضای وصف ذاتی این است که به قدری که ممکن است بتوان آن را به‌خوبی پرداخت، بنابراین، اگر نتوان چیزی را با صوت داودی خواند، دست‌کم با کم‌تر از آن خواند تا حق مطلب ادا شود.

حسن صوت نیز ذاتی است و با استفاده از این وصف ذاتی در قرائت می‌توان آن را بهتر در قلوب تأثیر بخشید، برای این مقصود باید در قرائت آن از دستگاه مناسب استفاده نمود، آن را به لحن عربی خواند و صدای نیکو داشت و پسندیده است کسی که چندان صدای خوبی ندارد، به هر اندازه که می‌تواند آن را به نیکی بخواند و به صدای خویش از حزن، تحازن، بکا و تبکی بیفزاید.

برای خواندن روضه، مدح، فخر، غزل، هجا و دیگر امور نیز این چنین است و باید آن را با صدای خوش خواند تا شنونده نه تنها از آن بیزار نگردد، بلکه تأثیری نیکو در نفس وی باقی گذارد.

البته باید اذعان نمود و انصاف داد که محقق عاملی این مطالب را بسیار عالمانه طرح می‌کند و با این که مرحوم سبزواری فیلسوف است، در رساله‌ی تحریمیه که آن را با ناخرسندی نگاشته است، بحث را چنین زیبا ارائه نمی‌دهد، ولی افسوس که نیت مرحوم عاملی دچار مشکل است. به طور خلاصه، نظر محقق عاملی چنین است که مدّ، شدّ و ترجیع در قرائت اشکال ندارد و طرب فرحی نیز رواست؛ همان‌طور که طرب حزنی و سروری اشکال ندارد. از ایشان باید پرسید مگر چند طرب وجود دارد که معانی مختلف و حالت‌های گوناگونی بپذیرد. طرب جز خوشایندی و سرور چه معنایی دارد. افزوده بر این، تفاوت طرب حاصل از شنیدن قرآن کریم با غیر قرآن در چیست که در یکی بدون اشکال و در دیگری دارای اشکال است.

ایشان هم‌پای مرحوم محقق سبزواری به حلیت غنا باور دارد؛ هر چند

رساله‌ی تحلیلیه‌ی مرحوم سبزواری به دست ما نرسیده است و از کلام ایشان، تنها می‌توان یک نتیجه گرفت و آن این که وی با غنا و موسیقی مشکلی ندارد، بلکه با مرحوم سبزواری است که دچار مشکل گردیده است و می‌خواهد ردّیه‌ای بر ردیه‌هایی که بر ایشان نوشته شده بیفزاید، وگرنه کم‌تر فقیهی است که این گونه از حلال بودن غنا سخن سر دهد و قصد وی نوشتن رساله‌ی تحریمیه باشد.

محقق عاملی بی‌پروا از حلیت سرور، نغمه، لحن، مد و ترجیع سخن گفت و غنا و موسیقی نیز چیزی جز این امور نیست و حتی نتیجه و میوه‌ی آن که طرب است نیز ایرادی ندارد و تنها غنا و آن هم خواندن اهل فسق و فجور و اراذل و اوباش است که جایز نیست. شاید بتوان گفت که جناب شیخ علی بر این گمان بوده که با نگارش رساله‌ی تحلیلیه‌ی محقق سبزواری و نیز با اباحه‌گری درویشان و صوفیانی که بر مسند قدرت نشسته‌اند، دین در خطر افتاده است و باید به هر نحو ممکن، با آنان مبارزه نمود، اما باید گفت چنین دفاعی از دین مرام دینی نیست و دین هیچ‌گاه با آن همه بزرگی، جوانمردی و عظمت خویش، به کسی ناجوانمردی نمی‌کند. مرحوم سبزواری در این رساله از حلیت غنا سخن می‌گوید و هیچ دلیلی نداشت که این همه بر این عالم بزرگ و مجتهد جامع معقول و منقول هجمه وارد آورد.

البته چنین اخلاق استبدادی از خلفای جور عرب و سلاطین عجم دامنگیر عالمان دینی گشته است، اما باید از خداوند خواست که با عنایت معرفت و صفا به همگان، همه از هرگونه استبداد و زورگویی به

دور باشند. البته غیرت دینی را نیز باید در جای خود داشت و نه علیه برادران ایمانی خویش و فرزندان و فرهیختگانی هم چون محقق سبزواری.

محقق عاملی برای نغمه‌های موسیقی اقسام مختلفی از حزن و ضحک تا گریه و خواب می‌شمرد و می‌گوید همه‌ی آن غناست؛ اما نغمه، حزن یا خواب می‌آورد، بدین صورت که نتیجه‌ی حزن شدید، گریه است؛ همان‌طور که نتیجه‌ی سرور بسیار، خنده است و به طور مستقیم گریه یا خنده از نغمه ظاهر نمی‌گردد.

حرمت غنای اهل فسق و باطل

مرحوم عاملی غنا را همان خوانندگی اهل فسق می‌داند و می‌گوید غنای حرام این غناست:

«إذا فهم هذا فما هذا شأنه لا يكون غناءً؛ فإنَّ الغناء إن أُريد به ما كان غناءً عرفاً - كما هو التحقيق - فليس شيء من قراءة القرآن مع حسن الصوت أو تحسينه والحزن والبكاء والتباكي بغناء عرفاً ما لم يكن بلحون أهل الفسق مع الترجيع المعهود في الغناء ونحوه. والحديث شاهد صدق على أنَّ الغناء في القرآن ما كان بهذه اللحن، وأنَّ ما لم يكن كذلك ليس بغناء، وعلى تقدير تفسير الغناء بالترجيع المطرب، مع أنَّه لا تحقيق فيه، يمكن حمله على ما يوافق تفسيره بالعرف بأن يراد من الطرب أكثر معانيه، وهي الفرح والسرور والحركة والشوق، حتَّى أنَّه لو استعمل في الحزن من حيث أنَّه موضوع له أيضاً كان هذا الحزن غير حزن تلاوة القرآن، وربَّما كان لتذكّر معشوق ونحوه.

على أنّ الطرب المتبادر منه حصوله بمجرد سماع الصوت المطرب كما يحصل من سماع العود والمثاني والقصب وتلاوة القرآن ليس فيها شيء من هذا الطرب.

وقد قيل إنّ نغمات الموسيقى منها ما يحصل منه الحزن، ومنها ما يحصل منه الضحك، ومنها ما يحصل منه البكاء أو النوم وغير ذلك مع أنّها غناء، فمن فسّره بالترجيع المطرب كأنه نظر إلى ما ذكر من غير نظر إلى ملاحظة كلّ ما وضع له، مع أنّه يبقي فيه ما يكون غناءً عرفاً من غير ترجيع إلاّ أن يدّعى عدم انفكاك ما فيه إطراب عن الترجيع؛ والتفسير بالعرف لا يرد عليه شيء والمنزاع في العرف مكابر، والمعتبر عرف العرب، وقد تقدّم في كلام ابن الأثير ما يشعر بهذا^۱.

نیکو خواندن غنا نیست و این که انسان با زخمه، طرب، ترجیع و با مد بخواند، خواننده‌ی غنایی دانسته نمی‌شود و چنانچه مراد از غنا، غنای عرفی باشد - همان گونه که تحقیق بر آن دلالت دارد - خواندن قرآن کریم با صوت نیکو و به صورت حزین و با بکا و تباکی غنا نیست؛ مگر این که به لحون اهل فسق و ترجیعی که در غناست برسد؛ وگرنه قرآن کریم هر چه زیبا خوانده شود به غنا نمی‌رسد!

وی با این بیان، تنها دستگاہ‌هایی که ویژه‌ی اهل فسق است و سبک‌هایی که به نام آنان شناخته می‌شود را حرام می‌داند. در این صورت، ایشان دایره‌ی حلیت غنا را از نگاه ما نیز گسترده‌تر می‌داند؛ زیرا ما آن را با لحاظ افراد و به احکام تکلیفی تقسیم نمودیم، اما ایشان بدون

۱. تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین، صص ۱۵ - ۱۶.

لحاظ افراد، همه‌ی غناخوانی‌ها جز غنای اهل فسق را حلال دانسته است. البته ما غنا را از آن جهت که غناست حلال دانستیم، اما ایشان، غناخوانی اهل فسق را از آن جهت که غناست، حرام می‌دانند. از نظر محقق عاملی، اگر کسی چنان زیبا قرآن بخواند که همه بی‌هوش شوند، به او نمی‌گویند وی غنا خوانده است؛ چرا که غنا حرام است، ولی آنچه این فرد می‌خواند غنا نیست و حتی اگر به طرب نیز بیاید، اشکال ندارد و خوشامدی که موجب حرمت است چیز دیگری است که ویژه‌ی اهل لهو و فسق است. وی برای ادعای خویش، از روایت شاهی می‌آورد؛ چرا که حدیث می‌گوید غنایی که در قرآن کریم است لحن نیست و زیبا خواندن امری متمایز از غناست.

وی گوید بر فرض که غنا «مد الصوت مع الترجیع المطرب» باشد، باز قرائت نیکوی قرآن کریم غنا نیست و قرائت قرآن کریم طرب‌انگیز نمی‌شود و حتی اگر قرائت چنان نیکو باشد که به انسان حالت خوشایندی دست دهد، باز حرام نیست؛ چرا که طرب معانی مختلفی دارد و طرب فرحی، سروری، حرکتی و شوقی از معانی آن است که هیچ یک حرام نیست، بلکه طرب حرام خوشایندی ویژه‌ای است که از شنیدن صدای همانند عود و نی حاصل می‌شود، ولی شنیدن قرائت قرآن کریم چنین طربی را بر نمی‌انگیزد و اگر امام سجاده علیه السلام چنان می‌خواندند و حالت خوشایندی بسیاری به دیگران دست می‌داد که مدهوش می‌شدند، اشکالی ندارد.

وی تعریف فقیهان را به مجالس اهل فسق تحویل می‌برد و می‌گوید

فقیهانی که غنا را به ترجیح مطرب تفسیر نموده‌اند، ترجیح مطرب اوباش و اراذل را منظور می‌دارند و سرور، حزن، خنده و گریه را حرام ندانسته‌اند و تنها غنای عرفی حرام است که ممکن است در آن لذت نیز نباشد؛ مگر این که گفته شود هیچ خوشامد و طربی از ترجیح جدا نیست که بطلان این سخن روشن است. معیار در حرمت غنا عرف عرب است که هیچ یک از لحن، مدّ، شدّ، طرب و ترجیح را دارای اشکال نمی‌داند و آنان قایلند تنها آن‌چه را که اهل فسق و اوباش و اراذل می‌خوانند غنا و حرام است.

حرمت ذات غناخوانی

محقق عاملی نخست کسانی را که به حرمت غنا اعتقاد دارند از دین خارج نمود و سپس وی در رساله‌ی خود از فقیهانی گردید که بسیاری از غناخوانی‌ها را حلال دانست؛ به جز غناخوانی اهل فسق. وی غناخوانی این گروه را از آن جهت که غناست حرام دانست، نه به جهت فسق و گناهان همراه خوانندگی آنان و این گونه است که به نظر خود، میان روایات جمع کرده است؛ در حالی که وی به خلط بزرگی دچار شده و به مغالطه‌ی اخذ وجه به جای کنه یا تحویلی‌نگری گرفتار آمده و آن‌چه را که ذاتی و ملاک حرمت نیست، به جای امری ذاتی نشانده است. وی گوید:

«إِذَا فَهِمَ مَا تَقَرَّرَ عَلَى وَجْهِهِ، ظَهَرَ تَعَلُّقُ التَّحْرِيمِ بِنَفْسِ الْغِنَاءِ كَمَا دَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ الْمُتَضَافِرَةُ، فَأَيُّ وَجْهِ لَتَقْيِيدِهِ بِمَصْحَابِ آلَاتِ اللّٰهُو وَمَجَالِسِ الشَّرْبِ لِيَكُونَ حَرَامًا، وَهَذِهِ فِي نَفْسِهَا مُحَرَّمَةٌ، وَأَيُّ دَلِيلٍ مِنَ الْأَخْبَارِ وَغَيْرِهَا عَلَى هَذِهِ الْقِيُودِ؟
فَأَنَّ قَوْلَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَقَوْلُ الزُّورِ: الْغِنَاءُ»، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّغْوَ فِي

قوله تعالى: ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴾: الغناء والملاهي، و«الغناء عشر النفاق»، وقول أبي جعفر عليه السلام: «إنَّ لهو الحديث: الغناء»، وقول العلماء: «إنَّ الغناء حرام وإنَّ صاحبه تردَّ شهادته» هل يفهم أحد من هذا ونحوه تقييد الغناء بما ذكر من القيود؟ نظراً إلى متابعة مخالفتي الحقِّ والميل إلى جذب النَّاس وميلهم، والملاهي في نفسها حرام، وبمجرّد مصاحبة الغناء لها يصير حراماً، مع أنَّه في نفسه غير حرام، وأيّ وجه لكون ما يؤتى من الغناء من ذكر أو أنثى لا يكون غناءً إلا مع آلات اللّهُو أو أنه وإن كان غناءً غير حرام؟ فظهر أنَّ الغناء في نفسه حرام من غير ضميمة، ومع الضميمة ربّما زاد تحريمه، لا أنَّه يحصل له التحريم معها. وهل سمعت أو رأيت أحداً يقرء القرآن لاعباً بالمثنائي والعود ونحوه! ليكون النهي عن الغناء في القرآن محمولاً على هذا في قوله صلى الله عليه وآله: «فإنَّه سيجيء من بعدي أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء».

فتلخّص ممّا ذكر أنّ حديث «اقرأوا القرآن» الخ، دلّ على تحريم الغناء في القرآن»^۱.

از آن چه ما در این رساله تبیین نمودیم به دست آمد که حرمت به خود غنا از آن جهت که غناست تعلق گرفته است؛ همان طور که روایات بسیاری بر این مطلب وجود دارد. با این وصف چگونه برخی هم چون جناب سبزواری غنایی را حرام می دانند که به همراهی آلات لهو و در مجالس شراب باشد و حال آن که غنا به خودی خود و هم چون شراب حرام ذاتی است، در روایات نیز هیچ دلیلی بر چنین تقيیدی وجود ندارد.

۱. تنبيه الغافلین و تذکیر العاقلین، صص ۱۶ - ۱۷.

باید به محقق عاملی گفت شما چرا غنا را حرام می‌دانید و حرمت آن را که محل بحث است مفروض می‌گیرید تا از قید آن سخن گوئید. ما دلایلی را که وی از روایات تفسیری می‌آورد، پیش از این توضیح دادیم و گفتیم که این روایات، بر حرمت غنایی دلالت دارد که با باطلی همراه شود و مرزهای باطل را نیز در آن بحث روشن نمودیم و در بررسی روایات نیز دیدیم که حتی یک روایت نیز بر حرمت غنا از آن جهت که غناست، دلالتی نداشت. وی گوید:

آیا دیده یا شنیده‌اید کسی قرآن را با چنگ و عود بخواند تا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وی را به خاطر ضمیمه نمودن آن نهی نموده باشد و شامل حدیث: «فإنه سیجیء من بعدی أقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء» شود؟

ما این روایت را توضیح دادیم و گفتیم این روایت می‌گوید قرآن را به لحن و به دستگاه‌های ویژه‌ی عربی، بلکه به دستگاه‌های ویژه‌ی خود قرآن کریم بخوانید و به غنا و به ویژه غنا در غیر قرآن کریم ارتباطی ندارد. محقق عاملی از طرفی مد، ترجیع، لحن و نغمه و حتی طرب را جایز می‌شمرد و از طرفی می‌گوید غنای حرام به خاطر فسق و فجور خوانندگان غنایی و وجود شراب در مجالس آنان و عریانی زنان خواننده و فحشای موجود در بیت‌الغناها حرام نشده و تنها راهی که برای وی می‌ماند این است که بگوید غنای اهل فسق از جهت غنا بودن آن حرام است. ذکر دو مطلب نخست برای جناب شیخ علی مشکل جدی آفریده است و وی مانده است که بر بیت‌الغناهای دیروز و کاباره‌ها و دانسینگ‌های امروز حکم حرمت دهد و این گونه است که چنین نظری را بر می‌گزیند.

وی بر آن باور است که ترجیع طربی، آن هم ترجیع طربی غنایی و نیز آن چه را که عرف غنا می‌داند که همان غنا و موسیقی اهل فسق است حرام است و البته از نظر ما فاسق بودن اهل فسق به سبب گناهان همراه غناست که موجب حرمت خوانندگی آنان می‌شود، وگرنه عرف، نیکو خواندن آنان را ناپسند نمی‌دارد. وی گوید:

عالمان شهادت کسی را که به غنا بخواند نمی‌پذیرند و می‌گویند شهادت او مردود است و کسی از این گفته قید دیگری مانند غنای اهل فسق را برداشت نمی‌کند.

البته این بزرگان دلیل روایی بر فتوای خود ندارند و تمسک به اجماع و شهرت فتوایی در مسأله‌ای که دلایل نقلی بسیار دارد، جایز نیست. «فانظر إلى أهل الخلاف المتمسكين بدینهم كيف يفرون من الغناء إلى شيء موافق للغة وغير موقع في المحرم، وإلى عكس هذا من أهل الإيمان بمجرد التشهي وغيره مما ذكرناه. إذا تقرّر هذا فالأحاديث الواردة المتقدمة في هذا الباب، ما دلّ منها على معني الاستغناء أمره ظاهر وموافق لما ورد من النهي عن احتمال غيره؛ وما دلّ على الترجيع والحزن والتحسين يتعيّن حمله على ترجيع وتحسين وحزن لا يكون غناءً، وقد نبّه عليه على أنّ الترجيع يمكن تحقّقه في غير الغناء في قوله: «يرجعون القرآن ترجيع الغناء»، ولو كان كلّ ترجيع غناءً لقال: يرجعون القرآن فقط؛ والترجيع الواقع في غير هذا الحديث يحمل على هذا الترجيع فيتوافق الجميع....

«والعجب أنّ أهل الخلاف يجهدون في الفرار من الغناء، كما تقدّم

من كلام أبي عبيد وغيره حتى أنّ ابن الأثير نقل ما ينفي الترجيع قال: وقد حكى عبد الله بن مغفل ترجيعه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمدّ الصوت في القراءة نحو آآآآآ، وهذا إنّما حصل منه يوم الفتح لأنّه كان راكباً فجعلت الناقّة تحركه وتنزيهه، فحدث الترجيع في صوته. وفي حديث آخر: «غير أنّه كان لا يرجّع»، ووجهه أنّه لم يكن حنئذ راكباً فلم حدث في قراءته الترجيع. انتهى.

وأهل الإيمان يجهدون في إثبات الغناء في القرآن^۱.

از اهل سنت کسانی هستند که به دین خود چنگ زده‌اند ولی چگونگی از غنا فرار می‌کنند اما به عکس آنان، برخی از اهل ایمان به حلیت غنا عقیده‌مند شده‌اند. آن‌هم به خاطر تشهی و اغراض دیگری مانند جمع نمودن درویش، فلاسفه و مردم عوام به گرد خویش.

از گفتار ما احادیث این باب، از جمله روایت «لیس منی من لم یتغنّ بالقرآن» معنای خود را می‌نمایاند و روشن می‌شود که این روایات معنای بی‌نیازی می‌دهد و کسی که از قرآن کریم و به توسط آن بی‌نیازی نجوید از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نیست.

ما معنای این روایت را در جلد سوم آوردیم و در آن‌جا چنین برداشتی را مردود شمردیم.

شیخ علی عاملی گوید اگر تغنی را بر ترجیع، حزن و تحسین حمل نماییم، باید چنین حملی بر ترجیع، تحسین و حزن باشد که غنا نیست، از این رو ترجیع بر دو قسم است و روایت «یرجعون القرآن ترجیع الغناء» نوع جایز آن را بیان می‌دارد. به ایشان باید گفت استدلال شما به این

۱- همان، صص ۲۶ - ۲۷.

روایت مانند آن است که کسی گوید از ﴿طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ﴾^۱ استنباط می‌شود پرنده‌گانی یک بال نیز وجود دارد وگرنه لازم نبود قید «بجناحیه» آورده شود؛ زیرا معلوم است که پرنده‌گان با بال‌های خود پرواز می‌کنند در حالی که ما می‌دانیم چنین پرنده‌ای وجود ندارد. کلمه‌ی «جناحیه» اضافه‌ی بیانی است و هم‌چون «خاتم فضة» است که در گذشته انگشتر منحصر در نقره بوده است. «ترجیع الغناء» نیز اضافه‌ی بیانی است؛ نه این که ما دو گونه ترجیع داشته باشیم. ما چستی ترجیع را در بحث‌های پیشین توضیح داده‌ایم و گفته‌ایم ترجیع منحصر در چرخش صدا در گلو نیست؛ همان‌گونه که می‌تواند طرب‌انگیز نباشد.

خلاصه‌ی نظر مرحوم عاملی آن است که لحن، مد، ترجیع، تحسین، تزیین، نغمه و حتی طرب بدون اشکال است اما فقط غنا حرام است آن هم غنایی که مرحوم سبزواری قایل است؛ یعنی لیسیده‌ی غنا.

حکایت‌های نامتعادل

«وبلغني ممن يوثق به أنّ والدي؛ كان إذا توجه لزيارة الحسين عليه السلام ورأي الحفاظ يقرؤون القرآن على النحو المتعارف إمّا أن يرجع أو يسدّ أذنيه لئلا يسمعهم، فراراً من شبهة الغناء! وأين هذا من جعل الغناء في القرآن جائزاً أو مستحباً وليس هذا دليلاً بل فيه تأييد للغناء عرفاً. وكان في الصلاة يصلي في مكان لا يمكن اقتداء أحد به مع تقدّسه وتنزّهه عمّا هو دون من يدعون إلى أنفسهم مع ما سمعته وما أحسن قول الشاعر:

هذي المكارم لا قعبان من لبن شيباً بماء فصارا بعد أبوالا
... نسأل الله الهداية لنا ولإخواننا المؤمنين وخاتمة الخير. هذا ما
اقتضاه الحال من هذه التعليقة وليس المقصود منها سوى النصيحة
لمن يقبلها ويميل إلى الحق ويترك ما سواه»^۱.

از فرد موثقی به من رسیده است که پدرم مرحوم شهید وقتی به
زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شده بود در آن جا حافظان قرآن را
می دید که به طور متعارف قرآن می خواندند، از این رو یا برمی گشت
و یا دست در گوش های خویش می نمود که مبادا به خاطر شبهه‌ی
غنا، صدای آنان را بشنود.

باید به ایشان عرض کنیم که این سخنان اساسی ندارد و نباید آن را به
عالم بزرگی هم چون شهید ثانی نسبت داد. البته نه تنها نسبت به ایشان،
بلکه نسبت به بزرگانی چون حضرت عبدالعظیم حسنی نیز از این گونه
خرافه‌ها شنیده می شود. در دوران کودکی شنیدم که در مورد حضرت
عبدالعظیم می گفتند ایشان برای این که به یاد دنیا نیفتد، عبا را بر سر
خویش می کشید تا مبادا سبزه‌های کنار خیابان را ببیند. ما از دوران
طفولیت نسبت به این سخن مشکل داشتیم و با خود می اندیشیدیم مگر
خدا سبزه و چمن را برای حیوانات خلق نموده است که باید چنین کرد!
به یاد دارم عالمی که سواد چندانی نداشت، ولی خود را چنان
می گرفت و اطفار می ریخت که گویا جرجیس پیامبر است، وقتی در حرم
حضرت عبدالعظیم حسنی بلندگو گذاشتند - در ابتدای ورود بلندگو -

دیگر به زیارت آن حضرت نیامد؛ چرا که می‌گفت حرم آلوده به آلات لهو و لعب گردیده است. به ایشان گفتند آقای بروجردی نیز در قم در درس خارج خود از بلندگو استفاده می‌نماید و او گفت: من به کسی کاری ندارم. هم‌چنین به یاد دارم در مورد آقای بروجردی می‌گفتند ایشان بسیار زاهد است و از زهد خویش هیچ انگشتر به دست نمی‌کند! من از شنیدن این سخن به تعجب آمدم چرا که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام می‌دانستم که انگشتر به دست می‌کردند و گاه چند انگشتر داشتند، از این رو در همان دوران کودکی به قم آمدم تا با چشمان خویش دستان آقای بروجردی را ببینم. زمانی وارد قم شدم که در قم نفت یافت شده و نشت پیدا کرده بود، با چشمان خویش دیدم آقای بروجردی انگشتر به دست دارد و افزوده بر آن، سوار بر دلیجان و درشکه است و هم‌چون سلطانی می‌آید و می‌رود.

جناب شیخ علی نیز بر چنین خاطرات و داستان‌هایی تکیه می‌کند و آن را نشان‌گر زهد بسیار بالای مرحوم شهید و بی‌مولاتی برخی هم‌چون سبزواری قرار می‌دهد. ما معتقدیم که این گونه سخن‌ها همه خرافات و سالوس مآبانه است و عالمان بزرگ ما هم‌چون مرحوم شهید اول و شهید ثانی، شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ کلینی همه از این گونه سالوس بازی و ریاکاری‌ها به دور بوده‌اند.

جناب شیخ علی می‌گوید مرحوم شهید ثانی چنان مقدس بود که به هنگام نماز در جایی می‌ایستاد تا کسی نتواند پشت سر او بایستد و به وی اقتدا نماید! به عکس افرادی وجود دارند که به خویش می‌خوانند تا



دیگران را اطراف خود گرد آورند که وی به مرحوم سبزواری اشاره دارد. او از خداوند برای خویش و برادران ایمانی (مرحوم سبزواری) طلب هدایت می‌کند و این رساله را نصیحتی برای کسی که پذیرای آن باشد برمی‌شمرد و این‌گونه کتاب را به پایان می‌رساند. وی در پایان می‌نویسد:

«رأيت بعد ما كتبت هذه الرسالة رسالة لمن جرى البحث معه، نقل فيها أحاديث كثيرة تزيد على ما ذكرته، وتتبع فيها الأحاديث الواردة الدالة على تحريم الغناء، مع الآيات القرآنية الدالة على ذلك، وشدد فيها الإنكار على من يذهب إلى تحليله. فالمأمول ممن رأى هذه الرسالة أن ينظر في رسالته ليري ما هو من العجب العجاب، ولا يفتخر بدعوى أن المجتهد قد يتغير اجتهاد؛ فإن الناقد البصير يجد هذا من غير هذا القبيل. والله الهادي إلى سواء السبيل»^۱.

برخوردهای سیاسی و قشری‌گرایانه

از جمله عواملی که می‌توان آن را سبب درگیری جناب شیخ علی عاملی با جناب سبزواری بر شمرد، کسوت داشتن و نیز فلسفی بودن مرحوم سبزواری از طرفی، و حالت اخبارگری مرحوم شیخ علی از سوی دیگر، و دور بودن وی از پادشاه وقت، و دیدن امکانات دولتی در دست مرحوم سبزواری است که سبب شد برخی از عالمان بر علیه وی جبهه گرفتند و مسأله‌ای علمی را سیاسی نمودند و نسبت‌های ناروایی به ایشان وارد آوردند.

۱- همان، ص ۳۴.

متأسفانه سیاسی‌گری و برخوردهای مزورانه با عالمان آزاداندیش منحصر به برخورد مرحوم شیخ علی و سبزواری نیست، بلکه روزگار، از این امور به خود بسیار دیده است و خواهد دید و استعمار از مسلمانان دست برنخواهد داشت و همان‌طور که تاکنون جنگ اخباری و اصولی مصیبت‌های بسیاری به بار آورده است، مصیبت‌های دیگری نیز به بار خواهد آورد. ما شرح ماجرای درگیری علمی میان اخباریان و اصولیان را در کتابی با عنوان «اخباری و اصولی چه می‌گویند؟» آورده‌ایم. البته خود عالمان اخباری و اصولی با هم مشکلی نداشته‌اند، بلکه افراد دیگری همیزم دعوا را فراهم می‌کردند و آن را برمی‌افروختند و شاهد این گفتار این است که حوزه‌ی اصولی امروز کتاب حدائق را که از آن نویسنده‌ای اخباری است با بهترین کیفیت چاپ می‌کند، اما مسلمانان امروز باید بسیار مراقب باشند و چنان‌چه در جایی آتشی روشن شود، باید دید همیزم و نفت این دعوا توسط چه کسانی ریخته می‌شود و آتش این درگیری از کجا تأمین می‌گردد و افرادی هستند که در پی تحریک افراد می‌باشند، ولی باید چنان اقتدار داشت که تحریک نگردید و ریشه‌ها را دریافت که یا استکبار نفسانی و درونی است و یا استعمار خارجی و بیرونی.

مرحوم شیخ علی و محقق سبزواری هر دو از عالمان مقدس و وارسته بوده‌اند و هر دو هم در یک مدرسه و در یک دوره درس خوانده بودند و اکنون نیز هر دو در کنار یک‌دیگر دفن شده‌اند و ان‌شاء الله مرحوم شیخ علی، جناب سبزواری را از خود راضی نموده باشد؛ اما چه خوب است که انسان دعوا را تا برزخ نکشاند و هرچه هست در همین جا سامان دهد.

انسان نباید حتی نسبت به کفار، چنین بغض داشته باشد تا چه رسد به مؤمنان و مسلمانان دوست و آشنا.

امروز باید مراقب بود تا کلاهی که بر سر دیروزیان رفته است بار دیگر بر سر ما نرود و بحث غنا و موسیقی را از بازی‌های سیاسی جدا کرد و نباید برخی به بهانه‌ی چنین بحثی، به تسویه حساب و کینه‌ورزی و بغض رو آورند.



شیخ حر عاملی رحمته الله

(محمدبن حسن حر عاملی، ۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ه.ق)

بحث موسیقی و غنا که با نزاع‌های سیاسی و جبهه‌گیری‌های گروهی آمیخته شده بود با نگارش رساله‌ی تحلیلی‌ی مرحوم سبزواری و آرای مرحوم فیض در قرن یازدهم، بیش از پیش بر آن دامن زد تا این که در دوره‌ی اوج درگیری اخباریان و اصولیان، نزاعی شدید میان فقیهان در این زمینه درگرفت. از اخباریانی که علیه آرای مرحوم محقق و فیض ردیه نگاشت، جناب «شیخ حر عاملی» است. او در آثار خود، مناظره‌ای شدید با اصولیان، فلسفیان، صوفیان و درویشان دارد.

جناب شیخ علی، اگرچه در ظاهر، با حلیت غنا مخالف بود و در واقع، حلیت آن را دنبال نمود، اما نزاع اخباری و اصولی در نوشته‌ی وی به صورت آشکار به چشم نمی‌آید، ولی این نزاع، در رساله‌ی جناب شیخ حر، خود را به وضوح نمایان ساخته است. ما در این کتاب برآنیم تا دلایلی را که بر حرمت غنا و موسیقی ادعا شده است مورد تحقیق قرار دهیم و دعوی میان اصولیان و اخباریان را در کتابی مستقل آورده‌ایم. به

هر روی، اگر دلایل ارایه شده توان اثبات حرمت ذات غنا را داشته باشد، ما آن را می‌پذیریم، در غیر این صورت، اصل جواز بر بحث غنا و موسیقی سایه انداخته و بر آن حاکم است.

صاحب وسائل الشیعه این بحث را که اعم از قرائت قرآن کریم است با توجه به این که در مقام پاسخ‌گویی به محقق سبزواری است به موضوع قرآن کریم منحصر می‌کند و با طرح اشکالات خود مانند جناب شیخ علی به مرحوم سبزواری تعریض می‌آورد و می‌گوید خداوند قایلان به اباحه را هدایت کند، اینان گروهی گمراه هستند. پیش از این گذشت که مرحوم سبزواری، غنا در قرائت قرآن کریم را جایز دانست.

حرمت غناخوانی در قرائت قرآن کریم

جناب شیخ حر عاملی در رساله‌ی مستقل خود در این موضوع، با عنوان «رسالة في الغناء» چنین می‌گوید:

«هذا جواب ما سأل عنه بعض الأصحاب من شبهة غلبت على بعض أهل هذا الزمان... وتلك الشبهة هي ما رواه الكليني في آخر «باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن» عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير، قال، قلت لأبي جعفر عليه السلام: إذا قرئت القرآن فرفعت به صوتي جاءني الشيطان فقال: إنما ترائي بهذا أهلك والناس. قال: «يا أبا محمد، اقرء قراءة ما بين القراءتين تسمع أهلك، ورجع بالقرآن صوتك؛ فإن الله عز وجل يحب الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعاً»^۱.

۱- رسالة في الغناء، الحر العاملي، ص ۱.



مرحوم شیخ حر شبهه‌ی حلیت غنا را برآمده از روایت علی بن حمزه می‌سازد. در این روایت آمده است:

ابوبصیر گوید به امام صادق علیه السلام عرض داشتم: چون قرآن می‌خوانم و صدای خود را بالا می‌برم شیطان نزد من می‌آید و مرا چنین وسوسه می‌کند که تو با این کار میان خانواده و مردم ریا می‌نمایی. حضرت فرمود: ای ابومحمد، قرائتی بدون افراط و زیاده‌روی داشته باش؛ به‌گونه‌ای که خانواده‌ات بشنوند، و در خواندن قرآن به صدای خود ترجیح بیفزای، چرا که خداوند متعال صدای نیکویی که با نوعی ترجیح همراه باشد را دوست دارد.

پیش از این ما گفتیم که دُنگ صدا در تلاوت قرآن کریم با دُنگ آواز تفاوت دارد، از این رو قرآن کریم را باید به لحن خود و به زبان عربی خواند و نه فارسی؛ چرا که دُنگ خویش را می‌طلبد و این روایت نیز همین مطلب را تأکید می‌نماید.

وجوه دوازده‌گانه‌ی نقد

جناب شیخ حر، در تبیین معنای این روایت، دوازده فصل را به شرح ذیل رقم زده است:

- ۱- درست نبودن استدلال به این روایت؛
- ۲- اعتراض به روایت کلینی؛
- ۳- روایات معارض؛
- ۴- وجود معارض برای سند و روایت؛
- ۵- نقد بر متن آن؛

- ۶- درست نبودن تأویل آن؛
 ۷- وجود احادیث تحریم؛
 ۸- مبالغه آمیز بودن احادیث حرمت؛
 ۹- منشأ شبهه‌ی یاد شده و راه دوری از آن و احادیثی مانند آن؛
 ۱۰- وجه نقل امامیه از عامه و جایز نبودن تعدی این وجه؛
 ۱۱- کسانی که از گروندگان به اباحه تقلید کرده‌اند و چگونگی حال آنان؛
 ۱۲- کسانی که مقام ذکر آنان را می‌طلبند؛ کسانی که از گمراهان پیروی کرده‌اند.

ادعای اجماع

وی در وجه ردّ این روایت گوید:

«الاحتجاج بهذا الخبر باطل من وجوه اثني عشر:
 الأوّل: إنّهُ ضعيف لمعارضته للقرآن في قوله تعالى: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴾ ...
 الثّاني، إنّهُ ضعيف أيضاً بمعارضته للسنة المطهرة المنقولة عن النبي والأئمة: في أحاديث كثيرة صحيحة متواترة معني....
 الثّالث، إنّهُ ضعيف أيضاً لضعف سنده، فلا يعارض الأحاديث الصحيحة الإسناد....
 الرّابع، إنّهُ ضعيف لمخالفته لإجماع الشيعة، بل لإجماع الأئمة عليهم السلام....

الخامس، إنه ضعيف لموافقته لمذهب العامة، فيجب حمله على التقيّة والعمل على ما يعارضه، لقوّته بمخالفة العامة وعدم احتمال التقيّة، كما أمر به الأئمة عليهم السلام في الجمع بين الأحاديث المختلفة؛ بل هذا أقوى وجوه الترجيح....

السادس، إنه ضعيف لاحتماله للتأويل وعدم احتمال معارضة لذلك....

السابع، إنه ضعيف بمخالفته للاحتياط، وموافقة معارضه له....

الثامن، إنه ضعيف لمخالفته للأصل....

التاسع، إنه ضعيف لمخالفته للقاعدة المعلومة من وجوب الحمل على الحقيقة، وهذا يستلزم الصرف عنها واستعمال لفظ العام في معنى الخصوص، فيلزم إرادة المجاز من جميع أحاديث الغناء....

العاشر، إنه ضعيف أيضاً لمخالفته لضرورة المذهب....

الحادي عشر، إنه ضعيف أيضاً لمخالفته للدليل الخاص الصريح في معارضته....

الثاني عشر، إنه ضعيف أيضاً لمخالفته لمجموع ما تقدّم ويأتى من الأدلّة، وبعضها كاف، بل كلّ واحد منها شاف لمن لم يغلب عليه حبّ الهوى والتقليد للسادات والكبراء، فكيف إذا اجتمع الجميع.

فظهر أنّ أكثر أدلّة الأحكام الشرعيّة دالّة على تحريم الغناء في هذه الصورة وغيرها، إن لم يكن كلّها، وعلى تضعيف هذا الحديث أيضاً إن حمل على ظاهره، والله أعلم^۱.

- به دوازده وجه نمی توان به این روایت استناد جست:

۱- این روایت مخالف با آیهی «لهو الحديث» و «قول الزور» است.

۲- با سنت اهل بیت علیهم السلام که با احادیث صحیح و متواتر به ما رسیده معارض است.

۳- سند این روایت ضعیف است چرا که امام کاظم علیه السلام به علی بن حمزه از افرادی که در سند حدیث است می فرماید: «تو و پیروان تو مانند الاغ هستید». علی بن اُبی حمزه به کذب بسیار متهم می باشد.

۴- مخالفت این روایت با اجماع شیعه بلکه با اجماع ائمه ی اهل بیت علیهم السلام.

برای اثبات حرمت چیزی نیازی به اجماع اهل بیت علیهم السلام نیست و اگر یکی از آن انوار طیبه علیهم السلام چیزی را حرام معرفی نماید، بسنده است. آنچه جناب شیخ حر از آن به عنوان اجماع حضرات ائمه علیهم السلام یاد می کند، روایاتی است که در این زمینه به ما رسیده و وی آن را در وسائل الشیعه گرد آورده است. ما نیز تحلیل آن ها را در این کتاب ارائه دادیم.

تکیه بر انواع اجماع لطفی، کشفی و غیر آن از زودباوری و یقین قطاعی ناشی می شود؛ در حالی که در بررسی مدارک دینی، حتی اطمینان نیز به سختی به دست می آید تا چه رسد به یقین، که کم تر دست یافتنی است؛ چیزی که شیخ حر به آن مبتلاست و بی درنگ قطع به وجود اجماع اهل بیت علیهم السلام و فقیهان پیدا نموده است. فقیهانی که در شأن اتفاق آنان باید گفت: «اتفقوا أن لا تتفقوا».

جناب شیخ انصاری در رسایل خویش، بی اساسی انواع اجماع عالمان و فقیهان را ثابت نموده است. البته اجماع قدمایی در صورتی که مدرکی نباشد، اعتبار دارد.

ناسازگاری با اهل سنت

۵- موافقت این حدیث با عامه از دیگر دلایل ضعف آن است. وی بر این اعتقاد است که در موارد شک باید نظری را برگزید که برخلاف عامه باشد وگرنه آن حکم درست نیست.

۶- در حدیث احتمال تأویل می‌رود، از این رو دلالت آن ضعیف است.

این سخن گرچه درست است، عمومیت ندارد؛ چرا که ما بنای ناسازگاری و لجاجت با اهل سنت را نداریم؛ چرا که مشترکات میان این دو فرقه هم در اعتقادات و هم در مسایل فرعی بسیار است!

ای کاش جناب شیخ حر به جای فهرست نمودن دوازده دلیل بر ضعف آن، یک کلام می‌فرمود من این روایت را ضعیف می‌دانم و به آن عمل نمی‌کنم.

مخالفت با احتیاط

۷- این حدیث به خاطر مخالفت با احتیاط، ضعیف است!

جناب شیخ حر می‌گوید: قرائت قرآن کریم با ترجیح، مخالف احتیاط است! در حالی که اثبات حرمت نیازمند اراییه‌ی دلیل مستقل است و حکم احتیاطی در موردی که شک در اصل ثبوت حکم است، حکم شرعی که وظیفه‌ی مکلف عمل به آن است، دانسته نمی‌شود.

مسلم گرفتن ادعا

۸- این حدیث مخالف اصل می‌باشد. اصل این است که وقتی غنا حرام است، هیچ تخصیص یا تقییدی نباید بخورد و در هر جایی که

شک حاصل شد، باید اصل حرمت را جاری نمود؛ چرا که اصل آن است که نباید حرام را مقید نمود.

کسانی که اخباری مسلک بودند با آموزش علم اصول فقه مخالف بودند و اعتقادی به آن نداشتند، بر این اساس، قدرت تحلیل آنان به ضعف مبتلا بود، وگرنه فردی مانند جناب شیخ حر نباید چنین سخن بگوید. غناء در صورتی حرام است که موضوع آن به فرد خاص انصراف نداشته و دارای اطلاق باشد و شک نیز در مکلف به باشد و نه در اصل تکلیف و هیچ یک از این سه مورد، در این بحث فراهم نیست.

۹- این حدیث به دلیل مخالفت با قاعده‌ی شناخته شده و خوب حمل لفظ بر معنای حقیقی ضعیف است؛ چرا که لفظی عام در معنایی خاص به کار رفته است و باید از تمامی احادیث غنا معنایی مجازی را اراده کرد.

نقد این دلیل را به تفصیل در جلد سوم و در بحث جمع میان روایات غنا و موسیقی آوردیم.

مخالفت با ضروری مذهب

۱۰- این حدیث مخالف با ضرورت مذهب است؛ چرا که ضروری شیعه حرمت غناست.

البته آنچه که ضروری مذهب شیعه است حرمت گناه و فجور است که خلفای جور آن را ترویج می نمودند و نه غنا از آن جهت که غناست و باید دید موضوع روایات حرمت غنا از آن جهت که غناست می باشد یا غنایی که همراه با معاصی است و آن معاصی است که غنا را گناه

می‌سازد. اگر حرمت غنا، ضروری مذهب بود فقیهی ممتاز هم‌چون شیخ انصاری و نیز شیخ طوسی، محقق سبزواری و فیض کاشانی، غنا را از آن جهت که غناست، بدون اشکال نمی‌دانستند.

۱۱- این حدیث به دلیل مخالفت با دلیل خاص که با آن تعارض صریح دارد، ضعیف است.

ما نقد این دلیل را در جلد سوم و در بحث جمع میان روایات غنا و موسیقی آوردیم.

دراز نمودن وجوه دلیل

۱۲- این روایت با یازده دلیل پیشین مخالف است!

شیخ حر بر آن بوده است به گونه‌ای فهرست نقدهای خویش را فزونی بخشید و شاید آن را به عدد دوازده برساند که چنین دلیل می‌آورد.

نتیجه‌ی رساله

وی در پایان، نتیجه‌ی تحقیق خود را چنین بیان می‌دارد:

«إذا تقرّر هذا فقد تبين أنّ أكثر وجوه الترجيح في الأحاديث المختلفة أو كلّها موجودة هنا في الأحاديث المعارضة لهذا الحديث، فيلزم ترك العمل بظاهره، ويجب العمل بمعارضه؛ فإنّ كلّ واحد من الوجوه المذكورة كاف بالنصّ عليه في محلّه، فكيف إذا اجتمع الجميع»^۱.

- بیش‌ترین اموری که در ترجیح بخشیدن و برتری دادن روایتی بر روایت دیگر گفته شده در این احادیثی که با این روایت معارض است

۱- همان، ص ۱۲.

موجود است، از این رو باید از عمل به ظاهراین روایت خودداری ورزید و وجود حتی یکی از این مرجحات برای ترک این روایت کافی است تا چه رسد به آن که بیشترین مرجحات در روایات حرمت جمع است.

وی برای اثبات حرمت غنا یا ترجیع، دلیلی نمی‌آورد و صرف رد کردن این چنینی را دلیل بر ثبوت حرمت قرار می‌دهد. البته او برای رد این مطلب، مرجحاتی را بر می‌شمرد که برای تکفیر شخص کفایت می‌کند و مخالفت آن با ضروری مذهب، ضروری اجماع و ضروری روایات قطعی متواتر، نمونه‌ای از آن است.

ما گفتیم حدیثی بر حرمت غنا از آن جهت که غناست - نه از آن جهت که همراه با معاصی و در خدمت جبهه‌ی باطل است - و نیز تعریف غنا در دست نیست و به غنای شناخته شده در دست دستگاه خلافت انصراف دارد؛ وگرنه دلیلی بر حرمت مد صوت، ترجیع و حتی طرب وجود ندارد. البته موضوع بحث در فقه غناست و جواز ترجیع در قرآن کریم یا حرمت آن، موردی از آن است، ولی جناب شیخ حر، در ابتدای بحث، حدیثی را که به قرائت با ترجیع در قرآن کریم سفارش دارد می‌آورد و آن را در دوازده فصل و با دوازده دلیل رد می‌کند و از چنین آغازی برمی‌آید که وی در مقام واکنش و پاسخ دادن به دعوای موجود چنین سخن گفته است، ولی ما با کسی نزاع نداریم و موضوع تحقیق خود را که غناست پی می‌گیریم.

وی در فصل هفتم این رساله، روایات تفسیری و غیر آن را برای اثبات حرمت غنا برمی‌شمرد:



الفصل السابع في ذكر بعض ما أشرنا إليه من أحاديث تحريم الغناء؛
 روى الشيخ الإمام ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني (رض) في
 الكافي بإسناد صحيح عن محمد بن مسلم عن أبي الصباح عن أبي
 عبدالله عليه السلام قال: «قوله (عزّ وجلّ): ﴿لا يشهدون الزور﴾ الغناء^۱».

صفا و سادگی عالمان گذشته و غیرت شدید دینی

البته وی گوید: «أنه لا يحضرني الآن من كتب...»؛ این جمله صفا و صداقت این عالم فرزانه را می‌رساند. عالمان شیعه چنان در صفا، صمیمیت، سادگی و تقوا به سر می‌بردند که مانند آن را تنها باید در اولیای دین جست‌وجو نمود. جناب شیخ حر می‌گوید:

چون کتاب بسیاری در این موضوع در دسترس ندارم، به ذکر این روایات اندک بسنده می‌کنم و سخن را به درازا نمی‌کشم.

از نشانه‌های سادگی عالمان پیشین این بود که بی‌درنگ، غیرت دینی آنان، خود را نشان می‌داد و برای دین به خشم می‌آمدند، و البته فرد عصبانی چندان بر خود چیره نیست تا بتواند تصمیم درستی بگیرد. آنان برای دریافت حکم باید به زمان و فضای صدور این روایات می‌رفتند. زمانه‌ای که ما در جلد سوم این کتاب، از آن سخن گفتیم. مرحوم شیخ حر در پایان نقل ادله‌ی خویش، که برخی از روایات حرمت است، گوید:

«وقد تبين من الأحاديث المذكورة تحريم الغناء، وعرفت كثرة الأدلة، وتواتر النصوص، وتعاضدها، وصحتها إجماعاً من الأصوليين والأخباريين. والله أعلم»^۲.

۱. همان، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۴۷.

از احادیث یاد شده روشن گشت غنا حرام است و نیز دریافتی که دلایل بسیار، تواتر روایات و تعاضد آن و صحت آن امری است مورد اجماع فقیهان اخباری و اصولی. و خداوند عالم است.

شاید گمان شود که اقتضای زمان موجب شده که شیخ حر چنین سخن گوید، اما باید گفت چنین بزرگوارانی چندان اصول فقه مدرنی نداشتند، بر این اساس، در تحلیل روایات، دقت‌های اصولی و فلسفی را نادیده می‌گرفتند.

البته عالمان تا پیش از قرن یازدهم چندان از غنا و موسیقی نمی‌نوشتند و با روی کار آمدن دولت صفویان و آزاد شدن فعالیت‌های اجتماعی، به‌ویژه تبلیغات صوفیان، مردم به غنا و موسیقی روی آوردند و فقیهان نیز بر آن شدند تا رساله‌هایی گسترده و در خور موضوع بنگارند و آرای فقهی خویش را در آن بیاورند. کسانی چون مرحوم سبزواری و فیض این فراست را پیدا کردند و حکم به تفصیل در حرمت و حلیت دادند و غنا و موسیقی را به صورت مطلق حرام ندانستند؛ اما آنان با توجه به آزاندیشی و زمان‌شناسی که از خود نشان داده بودند و با زمانه‌ی فقهی خویش همراه نبودند، مورد هجمه قرار گرفتند.

حرام و کبیره بودن غناخوانی

جناب حر در فصل هشتم، سخنان پیشین را تکرار می‌کند و ما نیز چاره‌ای از آوردن آن نداریم تا کسی ما را متهم نکند که آرای فقیهان گذشته دیده نشده و حکم به حلیت تفصیلی غنا داده شده است.

«الفصل الثامن فی بعض ما یستفاد من أحادیث التحريم من المبالغة والتأكيد.»



من نظر في الأحاديث المذكورة والأدلة السابقة المسطورة بعين الاعتبار والإنصاف، وترك التعصّب والاعتساف، وأعرض عن تقليد السادات والكبراء، وكان غرضه تحقيق الحقّ دون محض المراء، حصل له العلم بطريق القطع واليقين بأنّ عموم تحريم الغناء في القرآن وغيره من مذهب الائمة المعصومين عليهم السلام. مع أنّ ما أوردناه من أحاديثهم عليهم السلام قليل من كثير، ونقطة من غيث غزير. وفيما أوردناه من التأكيد ما لا يحتاج معه إلى مزيد، ألا ترى أنّ بعضها يدلّ على أنّ ترك الغناء واجتناب سماعه من علامات عبادالله، الممدوحين بترك الزناء وغيره من المحرّمات المذكورة، حيث تضمّن تفسير الآية بذلك، بل ظاهرها حصر «عبادالرحمن» في أصحاب الأوصاف المذكورة، وهو يدلّ على أنّ فاعل الغناء ليس من حزب الله، بل من حزب الشيطان، فيقتضي التحريم.

ومنها: ما تضمّن أنّ سامع الغناء وفاعله مستحقّ للعقوبة والنقمة، ولا تجاب له دعوة، ولا يحضره أحد من الملائكة، بل تضمّن أنّ من دخل ذلك البيت استحقّ الانتقام منه، وأنّه لا تستجاب له دعوة، سواء غنى أم سمع أم انتفى عنه الأمران، وأنّ الملك لا يدخل ذلك البيت أصلاً، لا في وقت الغناء ولا في غيره: إذ الكلام مطلق، وفي ذلك من التأكيد والمبالغة في النهي والترهيب ما لا يخفى على العاقل اللبيب.

ومنها: ما يدلّ على أنّ الغناء من جملة الكبائر التي توعد الله عليها بالتأّر في القرآن المجيد الذي: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱، وأنّ من فعله كان ممّن يضلّ عن

سبیل الله، وستهزي بدين الله، ويستحق العذاب المهين. وأيّ مبالغة أعظم من ذلك، وأيّ ترهيب أعظم منه؟ وهل يقدر عاقل يخاف الله أن يقول بعد ذلك: «قد أباحه بعض العامة وأنا أقلده فيه»؟!^۱

هر فردی که در این روایات و دلایل گذشته به چشم اعتبار و دیده‌ی انصاف بنگرد و تعصب را رها نماید و از پیروی بزرگان دست بردارد و از آنان روی گردان شود، قطع می‌یابد که غنا به طور کلی؛ خواه در قرآن کریم باشد یا غیر آن، حرام است و این امر از آموزه‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است.

۱- در برخی روایات تحریم است که ترک غنا و پرهیز از شنیدن آن از نشانه‌های بندگان خداست. کسانی که به ترک زنا و دیگر حرام‌ها مدح شده‌اند. آیه‌ای از قرآن کریم نیز به این معنا تفسیر شده، بلکه «عباد الرحمان» به بندگانی که چنین صفتی را داشته باشند منحصر گردیده است و آیه برای دلالت دارد که خواننده‌ی غنایی از حزب الله خارج گشته و داخل در حزب شیطان است.

پاره‌ای دیگر از روایات، شنونده و خواننده‌ی غنا را شایسته‌ی عقوبت و عذاب می‌شمرد و افزوده بر این، دعای او نیز مستجاب نمی‌شود.

غنا از گناهان کبیره است که خداوند وعده‌ی عذاب بر آن داده و غناخوانی سبب گمراهی از دین خدا و به سخره گرفتن آن می‌شود و چنین کسی استحقاق عذاب مهین را داراست.

«وَأَمَّا دَعْوَى أَنْ حَقِيقَةَ الْغِنَاءِ مَجْهُولَةٌ، وَالتَّعَلُّلُ بِأَصَالَةِ الْإِبَاحَةِ فَهِيَ

۱. رساله فی الغناء، ص ۴۷ - ۴۸.

أظهر فساداً؛ لأنّ النصوص الصحيحة والأدلة القطعية دلّت على
تحريم الغناء وعلى الأمر باجتنابه، بل دلّ القرآن على ذلك في قوله:
﴿ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴾^۱ كما تقدّم
تفسيره. فكلّ مكلف مأمور باجتناب طبيعة الغناء.

وانتفاؤها إنّما يتحقّق بانتفاء جميع الأفراد، وذلك موقوف على
اجتناب جميع الأفراد المشكوكة على تقدير الشكّ، فلا يحصل
الامتثال بدونها. فظهر بطلان التمسك بالأصل في استحلال بعض
الأفراد، ولا يلزم من ذلك حرج، ولا ضيق كما قد يظنّ - فضلاً عن
تكليف ما لا يطاق؛ لأنّ الأفراد المشكوكة محصورة قليلة، كما
لا يخفى.

إذا عرفت ذلك فاعلم أنّ من نظر بالفكر الصائب واعتبر بالفهم
الثاقب علم أنّ أصل كلّ بدعة وضلالة الاعتماد على كلام غير أهل
العصمة، وأنّ سبب كلّ شكّ وشبهة حسن الظنّ بأعدائهم وقبول
كلامهم ومطالعة كتبهم. وما زال الأئمّة عليهم السلام ينهون الشيعة عن ذلك،
ويحذرونهم من سلوك تلك المسالك، فغفل عن تلك المناهي بعض
الشيعة وصاروا ينظرون في بعض تلك الكتب لغرض صحيح من
تحقيق لغة أو أخذ موعظة ونحوهما، فأنجرت الأمر إلى الوقوع في هذه
الورطة، بل فيما هو أعظم منها^۲.

حقيقت غنا امری آشکار است و حکم به اباحی آن به سبب
ناشناخته بودن آن نظری فاسد است.

مرحوم حر عاملی مکلف را به دوری از طبیعت غنا مأمور می سازد تا

۱- حج / ۳۰.

۲- رساله في الغناء، ص ۵۲ - ۵۳.

امثال کامل را حاصل نموده باشد، در حالی که حدود و ثغور غنا و شناسه‌ی آن را به صورت درست به مکلف نمی‌شناساند و آن را امری روشن می‌گیرد.

مسیر علمی پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام

جناب شیخ حر رحمته‌الله می‌فرماید: هر کس با فکر صائب و فهم ثاقب بنگرد، درمی‌یابد که ریشه‌ی پیدایش بدعت‌ها و ضلالت‌ها، تکیه داشتن بر کلام غیر اهل عصمت است و سبب هر شک و شبهه‌ای نیز حسن ظن داشتن به دشمنان اسلام و پذیرفتن کلام آنان و مطالعه‌ی کتاب‌های آنان می‌باشد (معاذالله گویا مرحوم سبزواری یا مرحوم فیض که فیلسوف و اهل مطالعه‌ی کتاب‌های فلسفی بودند، از این گروه هستند). وی در عبارت: «فغفل عن تلك المناهي بعض الشيعة»؛ برخی از افراد را جزو غافلان از منهیات اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند و منظور آنان نیز مرحوم محقق سبزواری و فیض کاشانی است؛ در حالی که مرحوم سبزواری و فیض کاشانی جامع علوم معقول و منقول می‌باشند.

گمان جناب شیخ حر بر این است که جز متون دینی، یعنی آیات و روایات، نباید کتاب دیگری خواند و باید چشم بر روی همه‌ی دانش‌های زمانه بست و از شنا در اقیانوس هستی پرهیز کرد و حال آن‌که راه اقیانوس برای شناگر ماهر و غواص باز است و اگر مانند مرحوم سبزواری غواص این طریق نیست، پس چه کسی را باید غواص ماهر این اقیانوس شناخت؟



وی می‌گوید باید آنچه را اهل بیت نبی ﷺ فرموده‌اند شنید و آن را برگزید و البته این فقیهی هم‌چون شیخ حر است که ترجمان سخن اهل بیت ﷺ است؛ در حالی که نقدهای بسیاری بر فقه ایشان وارد است و وی چیزی را به اهل بیت ﷺ نسبت می‌دهد و آن را از مذهب آن حضرات ﷺ می‌شناسد که از روش آنان نیست و شاید این وی هست که در دام خطا (خطای در اجتهاد) گرفتار آمده است. وی سند و قباله‌ای معتبر و محکمه‌پسند بر ادعای خود ندارد و به تغییر موضوع غنا و موسیقی دقت نداشته و حکم غنا و موسیقی اراذل و اوباش و حاکمان جور را بر زمان حکومت و دولت حق، بار نموده است.

این عالمان بزرگوار چون دراویش و اهل سنت را در مقابل خویش می‌دیدند و از طرفی چون عالمان عقل‌گرا و اهل فلسفه را صاحب همان کلام می‌دیدند می‌گفتند فلسفیان زمانه حامیان اهل سنت و صوفیان بدعت‌گرا هستند و می‌خواستند با نوشتن رساله‌هایی، آنان را از لحاظ اجتماعی خانه‌نشین و بایکوت سازند.

جناب شیخ حر در پایان رساله می‌فرماید:

«تمت الرسالة بقلم مؤلفها محمد بن الحسن الحرّ العاملي في شهر شعبان المبارك سنة ١٠٧٣، وذلك بقلم العبد المذنب إبراهيم بن محمد علي العاملي (عامله الله بغفرانه بالنبي وآله) في سنة إحدى وعشرين بعد المائة والألف»^۱.

جناب میرلوحی رحمته الله

(سید محمدهادی ابن سید محمّد میرلوحی، م ۱۱۱۳ هـ.ق)

رساله‌ی فارسی اعلام الاحباء

از تک‌نگاری‌های دیگری که در نقد نظر مرحوم سبزواری مبنی بر جواز غنا در قرائت قرآن کریم نگاشته شده رساله‌ی «اعلام الاحباء فی حرمة الغناء فی القرآن والدعاء» نوشته‌ی جناب میرلوحی است. وی این کتاب را به زبان فارسی و به صورت مؤدبانه نوشته است؛ چنان‌که عنوان آن، از صمیمیت و محبت، خالی نیست. پدر ایشان جناب سید محمّد میرلوحی از شاگردان میرداماد و اهل سبزواری بوده و شاید این دو علت، سبب پاس داشتن حرمت محقق سبزواری و فیض کاشانی در این جوابیه شده است. فارسی‌نگاری این رساله ویژگی آن است. صرف نظر از این که عالمانی هم‌چون مرحوم میرلوحی و دیگر فقیهان، اجداد طاهرین علمی ما هستند و خاک قبر آنان سرمه و توتیای چشم ماست، باید توجه نمود که حوزه‌های علمیه و عالمان دینی باید بتوانند به نیکی به زبان فارسی قلم بزنند و خطبه بخوانند و سخنرانی نمایند، ولی متأسفانه حوزه‌های امروز

کم‌تر به فراگیری ادبیات فارسی بها می‌دهند و وجود این آسیب، حتی انقلاب اسلامی را نیز در چالش قرار می‌دهد؛ چرا که بسیاری از خطبه‌های نماز جمعه و سخنرانی‌ها با فصاحت و شیوایی و به زبان روز مردم بیان نمی‌شود و بیش‌تر واژگان کاربردی خطیبان، از فرهنگ عربی یا زبان‌های محلی گرفته شده است و مردم به راحتی، مقصود آنان را در نمی‌یابند.

از نظر ما برای طلبه‌ای که امروزه وارد حوزه می‌شود، فراگرفتن ادبیات فارسی به مقدار مورد نیاز و تسلط بر فن نگارش و ویرایش لازم است تا وی بتواند در آینده، ثمردهی داشته باشد و از دانش دینی و آموزه‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دفاع نماید.

ما در این مقام، تنها بخش‌هایی از عبارات جناب میرلوحی را بر می‌گزینیم. او در این رساله، سبک شیخ حر عاملی را در مقام پاسخ و نقد، پیش گرفته است:

آشکاری حرمت غنا در قرائت قرآن کریم

«بدان ای عزیز، روایت - أَعَزُّكَ اللَّهُ فِي الدَّارَيْنِ - که مسایل دینی بر دو

قسم است:

اول آن است که مشخص نیست که مذهب شیعه و طریقه‌ی ایشان در آن مسأله کدام است؛ مثل نماز جمعه که حرمت آن یا وجوب فی الجمله‌ی آن در زمان غیبت صاحب الزمان علیه‌السلام معلوم نیست که کدام یک از این دو طریق مذهب شیعه بوده. این قسم از مسایل را «مسایل خلافی» می‌گویند. اگر کسی قایل شود که نماز جمعه در غیبت معصوم حرام است و دیگری قایل باشد که نماز جمعه در غیبت



معصوم واجب است فی الجملة، بر هیچ یک از این دو کس واجب نمی‌شود که به نوشتن کتاب و رساله، آن دیگری را قایل به مقاله‌ی خود کند. و با وجود این، گاه هست که بعضی از علما در این قسم مسایل در کتاب‌ها و رساله‌ها نقل اعتقاد خود می‌کنند و دلیل بر آن می‌گویند.

و قسم دیگر از مسایل دینی آن است که به جایی رسیده که معلوم و ظاهر است که مذهب اهل البیت علیهم‌السلام و مذهب علمای شیعه در آن کدام است؛ مثل: غنا کردن و خوانندگی نمودن در قرآن که معلوم است که مذهب اهل البیت علیهم‌السلام و مذهب علمای شیعه - رضوان الله علیهم - آن است که غنا کردن در قرآن حرام است. و در این باب شواهد بسیار است.

بدعت حکم به حلّیت غنا

پس اگر کسی گوید که غنا کردن در قرآن جایز یا سنت است، در این صورت، برخلاف مذهب اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکمی کرده خواهد بود و بر هر مسلمانی، خصوصاً بر ارباب علم و جماعتی که حرف ایشان را در غیر، تأثیری باشد، گو در یک کس تأثیر کند و بس، واجب می‌شود که در ازاله‌ی آن سعی نمایند تا دین پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ضایع نشود. و هم‌چنین که حالا بعضی می‌گویند که غنا در قرآن سنت است، شاید دیگری بگوید که بردن مال غیر در فلان مکان جایز است یا زنا در فلان زمان سنت است و هم‌چنین جمیع محرمات.

ضرورت اعلان حکم حق در پیشامد بدعتها

پس اگر مردم دانا در ازاله‌ی بدعتها سعی نکنند ممکن است که دین رسول خدا ﷺ رفته رفته برطرف شود. و از این جهت است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید که: «إذا ظهرت البدع في أمتي، فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله»؛ یعنی: هرگاه ظاهر شود در میان امت من بدعتها، پس می‌باید که ظاهر سازد عالم علم خود را. پس اگر عالم علم خود را ظاهر نکند و مردم را خبردار نگرداند، پس بر اوست لعنت خدا.

طرفه این است که در این زمان گاه هست که بعضی مردمان متوجه دفع بدعتها نمی‌شوند و مع ذلك اگر دیگری متوجه دفع بدعتی شود، تشنیع او هم می‌کنند؛ چه این معنا ظاهر است که کسی که تألیفی کند، جمعی که در آن تألیف سخنان بر خلاف طبع ایشان باشد، ایشان را خوش نمی‌آید و در ملامت آن کس سعی می‌کنند و مشهور است که «من صَنَّف استهدف». اما چون حضرت عزت در وصف مؤمنان در کلام مجید می‌فرماید که: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾؛ یعنی: مؤمنان جماعتی‌اند که جهاد می‌کنند در راه خدا و نمی‌ترسند از ملامت ملامت کننده.

پس هر کس خواهد که در سلك مؤمنان باشد لازم است که در امور دینی از گفتن کلمه الحق پروا نکند و حیف باشد ای برادر منصف که شخصی از برای هدایت تو خود را به ملامت بعضی از مردم مبتلا کند و تو از برای آن که راه بیابی بی ملامت کشیدن، سعی در یافتن طریق حق نکنی. پس بر تو لازم است که در مطالب این مختصر نظر



کنی، اگر فهم کنی که معقول است و صرفه‌ی آخرت تو در قبول است، به آن عمل کنی، والا فلا.

بی‌نیازی حرمت غنا به تفقه و اجتهاد

دیگر بدان که اگر گاهی در این رساله بعضی از دلایل اقناعی مذکور شود، وجهش آن است که می‌خواستیم که همه کس از فواید این رساله منتفع شود. و سبب این که این مختصر به فارسی نوشته شد آن بود که شاید نفعش عام باشد. و معلوم است که از دلایل و بعضی از مؤیدات، حرمت غنا که مطلوب است، به طریق اولی، ثابت می‌شود و حال آن که دلایلی که مذکور می‌شود از این جانب، از روی تبرع است، والا حرمت غنا احتیاج به دلیل ندارد؛ هم‌چنان که از قول سابق معلوم گردید. ومع ذلك کلی منع جواز و استحبابی است که بعضی میل به آن دارند.

چیدمان رساله

و چون مذکور شد که آیات قرآنی دلالت می‌کند بر حرمت غنا و احادیث کثیره و اقوال فقهای شیعه، پس ذکر آیات مقدم می‌شود بر ذکر احادیث و ذکر احادیث مقدم می‌شود بر نقل اقوال فقهای شیعه. اما چون ممکن است که بعضی معنای غنا را ندانند، بنابراین، تحقیق معنای غنا را مقدم می‌دارد. و مطلب کلی از بیان قول لغویین آن است که بعضی از طلبه در این باب عارف شوند به معنای غنا و اگر جمعی از عوام بعضی از مطالب لغت را فهم نکنند، در اثنای این مختصر، موافق فهم ایشان گفت‌وگو خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

جناب میرلوحی معاشناسی و اژه‌ی غنا را پیش می‌اندازد تا به گفته‌ی

خود، بعضی از طلبه‌ها در این باب عارف شوند و سپس به بیان ادله‌ی قرآنی حرمت غنا می‌پردازد. وی نخست آیه‌ای از سوره‌ی نجم را می‌آورد که جناب محقق سبزواری آن را در رساله‌ی تحریمی‌ی خود آورده بود.

حرمت غنا از دیدگاه قرآن کریم

«الآیة الأولى:

قال الله تعالى في سورة النجم: ﴿ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ. وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ. وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴾؛ شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیرش می‌فرماید در تحت تفسیر این آیه که: وقیل: یدخل فیه الغناء؛ یعنی: بعضی از مفسرین گفته‌اند که داخل است در مذمتی که در این آیه است غنا.

و زمخشری در تفسیر کشف می‌گوید که: قال بعضهم لجارثه: اسمدی لنا؛ أي غنی [لنا]؛ یعنی: بعضی از عرب به کنیز خود می‌گوید که، اسمدی، یعنی غناکن.

و مطلب صاحب کشف از این عبارت، آن است که معنای «سامدون» را بیان کند که در لغت چیست. بنابراین، معنای آیه‌ی وافی هدایت این خواهد بود که حضرت حق تعالی از روی طعن به آن جماعت می‌فرماید که: «آیا از این حدیث تعجب می‌کنید و می‌خندید و نمی‌گریید و استهزا می‌کنید و حال آن که شما غنا می‌کنید». و معلوم است که در این جا استفهام به معنای نهی است، هم‌چنان که در محلس مبین شده، و هرگاه نهی الهی تعلق گیرد به

غنا، حرمت فردی دون فردی معلوم نیست و ظاهر حرمت مطلق غناست از غنای در قرآن و شعر و ذکر. و زود باشد که در این رساله صورت حال بر تو از این واضح تر شود، ان شاء الله تعالی.

اگر کسی گوید که صاحب کشف از علمای سنی است و سخن او بر شیعه حجت نیست، در جواب می‌گوییم که قول سنیان در معانی الفاظ نص است، هرگاه از علمای عربیت باشند، و یه طولایی زمخشری در عربیت از آن بیش تر است که احتیاجی به شاهد داشته باشد. و هیچ کس از ارباب عقل قایل نشده که قول سنیان در مسایل صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و غیر از آن علوم که دخیلی به مذهب ندارد حجت نیست، بلکه همیشه طریقه‌ی علما در هر عصر آن بوده که قول ایشان سند ذکر می‌کرده‌اند. نمی‌بینی که علما اکثر اوقات در حل لغات استشهاد به کلام ابن اثیر، که از علمای سنی است، می‌کنند بلکه گاه هست که در بعضی از این علوم، از قول کفار دلیل می‌آورند هم‌چنان که در علم معانی از برای بیان مطلب از کفار زمان جاهلیت و غیرهم اشعار و مثال‌ها ذکر می‌کنند. بلی اگر بعضی از علمای ادب در مسأله‌ای از مسایل علوم ادبیه حکمی کنند و نصی برخلاف آن ظاهر شود، در آن صورت آن محلّ اعتنا نخواهد بود؛ هم‌چنان که منقول است از سیبویه که در کتاب خود در هفده موضع تصریح کرده که کلمه‌ی «باء» از برای تبعیض نیامده و از معصوم ع در تحت تفسیر آیه‌ی وضو تصریح شده که باء ﴿وَأْمَسُّوْا بُرُؤُوسِكُمْ﴾ از برای تبعیض است. و آیه‌ای که مانحن فیه است از آن قبیل نیست و حال آن که آیات دیگر که دلالت بر حرمت غنا می‌کند و احادیث کثیره و قول بعضی دیگر از مفسرین و دیگر دلایل، مؤید صحت این تفسیر است.

«الآية الثانية: قال الله عز وجل في سورة الفرقان: ﴿ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۗ ﴾؛ یعنی: مؤمنان جماعتی‌اند که حاضر نمی‌شوند در جایی که غنا کنند، و مؤمنان جماعتی‌اند که هر گاه بگذرند از جایی که در آن جا غنا می‌کنند، می‌گذرند از آن جا از روی بزرگواری (یعنی متوجه آن نمی‌شوند و التفات به آن نمی‌کنند).

و در این آیه حضرت حق تعالی دو جا مذمت غنا کرده. و بعضی از مفسرین از مجاهد نقل کرده‌اند که این آیه در باب غنا نازل شده. و شیخ طبرسی علیه الرحمه، که از اعظم مفسرین و محدثین شیعه است، در تفسیرش می‌فرماید که: ویدخل فيه الغناء. یعنی: داخل است در این، غنا. و مراد شیخ مرحوم از این عبارت آن است که این آیه اختصاص ندارد به مذمت غنا و بس، بلکه عام است هر لغوی را که از آن جمله است غنا. و بعد از آن که شیخ عالی درجه از مجاهد نقل می‌کند که این آیه در مذمت غنا نازل شده، می‌گوید که: «وهو المروى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام».

یعنی این که این آیه در مذمت غنا نازل شده است، از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله صلوات الله علیهما حدیث در این باب منقول است.

و ظاهر است که این آیه نیز دلالت می‌کند بر حرمت غنا مطلقاً، از غنای در قرآن و غیر آن، خصوصاً مضافة إلى الآيات الأخر. و ان شاء الله تعالی در فصل چهارم این مختصر، بعضی از احادیث که در تحت تفسیر این آیه و دیگر آیات واقع شده مذکور خواهد شد.

«الآية الثالثة: قال عز شأنه في سورة الحج: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۱؛ یعنی: اجتناب کنید ای بندگان مکلف از رجسی که آن رجس بتان است.

و بنابراین «من» بیانی خواهد بود و در این صورت نهی شده خواهد بود از تعظیم بتان و عبادت بتان. و معنای باقی آیه - والله يعلم - این است که خطاب می‌فرماید حضرت الله تعالی به مکلفین که اجتناب کنید از غنا و اجتناب از غنا وقتی معلوم مکلف می‌شود که از غنا کردن مطلقاً و غنا شنیدن و غنا تعلیم دادن و غنا تعلیم گرفتن اجتناب نماید. پس، از این آیه استدلال بر حرمت مجموع این امور می‌توان نمود. و در این که حضرت حق سبحانه و تعالی در این آیه نهی از غنا کرده و پیش از آن نهی از عبادت و تعظیم بتان فرموده، نهایت مبالغه در حرمت غنا ظاهر می‌شود که گویا بعد از بت پرستیدن، گناهی که لایق است که نهی از آن واقع شود غناست، و ظاهر این سبب باشد که بعضی از فقهای ما - رضوان الله علیهم اجمعین - بعد از ذکر حرمت ساختن بت و صورت‌های مجسمه، ذکر حرمت غنا فرموده‌اند...».

«الآية الرابعة: قال الله تبارك وتعالى في سورة لقمان: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲. الآية.

یعنی: از مردمان بعضی هستند که می‌خرند لهو حدیث را تا گمراه کنند مردمان را از راه خدا. و در آخرین آیه حضرت الله تعالی می‌فرماید که: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾؛ یعنی: از برای این جماعت مهیاست عذاب خوارکننده.

۱- حج / ۳۰.

۲- لقمان / ۶.

و مراد از لهُو حدیث که در این آیه است غناست، هم‌چنین که از قول مفسّرین و احادیث معلوم می‌شود. و این آیه‌ی شریفه صریح است در این که غنا کردن باعث می‌شود از برای گمراه کردن خَلق از راه خدا و شاید که این معنا برای بعضی به تجربه معلوم شده باشد که گاه هست که جماعتی میل به عبادت می‌کنند و متوجه مساجد می‌شوند، اگر در اثنای راه دچار خواننده‌ای شوند که اشعار باطل یا غیر آن می‌خواند، از آن عبادت که در نظر دارند به اغوای شیطان باز می‌ماند. و به انضمام بعضی از احادیث به این آیه، اگر کسی استدلال کند که غنا از گناهان کبیره است دور نیست، و ان شاء الله تعالی در فصل آینده بعضی از آن احادیث مذکور می‌شود...

و پر ظاهر است که آیات مذکوره دلالت بر حرمت غنا دارد و هیچ قیدی در آن نیست که غنا و خوانندگی حرام است الا در قرآن، بلکه هم‌چنین که می‌بینی حرمت غنایی که از آیات ظاهر می‌شود عام است؛ خواه در قرآن باشد و خواه در غیر آن^۱.

ترجمه‌ی رسایل تحریمیه

بررسی عبارات مرحوم میرلوحی نشان می‌دهد که دلایل رساله‌ی وی از دلایلی که در رساله‌ی تحریمیه و نیز آنچه در رساله‌ی شیخ حر عاملی به عربی گذشت، فراتر نمی‌رود و گویی وی ترجمه‌ی این دو رساله را ارایه داده است. نمونه‌هایی از آن در پی می‌آید:

«محل تعجب است که بعضی این حدیث را در مباح بودن غنا در قرآن، بلکه در استحباب آن سنه خود پنداشته‌اند، از این جهت که در

۱. إعلام الاحباء في حرمة الغناء، ص ۴ - ۲۰.

لغت «لحن» به معنای «آواز خوش» آمده و آواز خوش به معنای غناست و غافل شده‌اند که هرگاه آواز خوش به معنای غنا باشد و بس، هرگاه در احادیث صحیحیه حکم شده باشد که غنا حرام است مطلقاً، و در بعضی دیگر از احادیث حکم شده باشد که غنا در قرآن حرام است هم‌چنین حدیثی که بعد از این می‌آید ان شاء الله تعالی، و لحن به معنای لغت و به معنای غنا هر دو باشد؛ چرا حمل لحن در اول حدیث به معنای غنا بکنند که مخالف احادیث صحیحیه و اخبار صریحه شود و حال آن‌که این حمل مخالف آیات صریحه قرآنی و اقوال علمای امامیه و اتفاق طایفه شیعه رضوان الله علیهم اجمعین نیز باشد»^۱.

نقد این ادعاها را در پیش آوردیم و ما تنها برای آگاهی خواننده از تاریخ فقه‌نوشته‌ها و نظرات عالمان و این‌که مورد این خرده‌قرار نگیریم که آرای فقیهان گذشته را ندیده‌ایم، ناچار از ذکر این دیدگاه‌ها هستیم.

نادیده گرفتن اجمال و ابهام روایات حرمت

باید توجه داشت در منطق ثابت شده که نتیجه تابع اخس مقدمات است و تنها قدر متیقنی که به اجمال در صغرا و کبراست می‌تواند در نتیجه به تفصیل بیاید، نه بیش از آن. در فقه نیز چنان‌چه دلایل ارایه شده اجمال یا ابهام داشته باشد، نمی‌توان به بیش از قدر متیقن آن استدلال نمود. ادعای حرمت ذات غنا و موسیقی باید از تمامی جوانبی که دارد بررسی‌شده شود و با اثبات درستی دلایل ادعا شده، حکم حرمت بر آن بار می‌گردد، اما روایات حرمت؛ اعم از روایت تفسیری و غیر آن اطلاق

۱- همان، ص ۴۹.

ندارد و به اجمال یا ابهام گرفتار است، از این رو تنها می‌توان با آن قدر متیقن موضوع و مصداق آن که غنای متعارف در دولت باطل و بیت‌الغناهاست را ثابت نمود و نه غنا از آن جهت که غناست. البته باید توجه داشت که این بحث به غرض‌های سیاسی آلوده شده است و فقیهان از طرفی با اهل سنت؛ مانند غزالی و از سوی دیگر با دراویش درگیر بودند. هم‌چنین فقیهان اخباری بر حوزه‌های علمیه چیره بودند و اصولیان نیز که شمار آنان اندک بوده است خود را وارد این معرکه نمی‌کردند، بر این اساس، اخباری‌ها ادعا می‌کردند عالمان اصولی با آنان موافق می‌باشند. البته اصولیان نیز از طرفی نمی‌خواستند وارد چنین نزاعی شوند و از طرف دیگر می‌خواستند دراویش و صوفیان که تازه به قدرت رسیده بودند، توسط اخباریان محدود گردند.

رساله‌ی مرحوم سید میرلوحی و کتاب جناب شیخ حرّ خود را از متد علمی دور داشته و از آفت و آسیب سیاسی‌گری مصون نمانده است. البته باید دقت نمود که شاه عباس صفوی در حکومت خود سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را در شیوه‌ی حکمرانی خود پیشه نموده بود. وی هم فقیهان اخباری را به بازی می‌گرفت و هم دراویش و دیگران را و با وجود خیرهای بسیاری که داشت، هرکسی را که سر در پیروی او نداشت و پیشانی بر آستان او نمی‌سایید، دستور به بریدن حلقوم می‌داد و کم‌تر کسی به کیاست وی در میان پادشاهان پیدا می‌شد. از این رو نباید سایه‌ی آرا و دیدگاه‌هایی را که وی از آن حمایت می‌کرد در کتاب‌هایی که در زمان او تألیف شده است، نادیده گرفت.

محمد بن محمد دارابی رحمته الله

(زنده در حدود ۱۱۳۰ هـ.ق)

دفاع از رساله‌ی تحلیلیه

از کتاب‌هایی که در پی انتشار رساله‌ی تحلیلیه‌ی مرحوم سبزواری، اما به دفاع از وی در مورد غنا نگاشته شد «مقامات السالکین» است. نویسنده‌ی این کتاب جناب محمد بن محمد دارابی شاگرد شیخ بهاست. وی از کتاب خود با نام «شاخه گلی از لاله‌ی قدس» یاد می‌کند و در آن از عشق، بهجت و سرور سخن می‌گوید. البته به طور کلی، در فقه غنا و موسیقی، سخن تازه‌ای ندارد و همان نظر شهید ثانی رحمته الله را تکرار می‌نماید. وی غنا را حرام می‌شمرد، ولی صوت حسن و مرثیه را از غنا نمی‌داند و یا در صورتی که غنا باشد، می‌گوید این غنا حلال است. او موارد و مصادیق غنا را به شناخت عرف و آواز می‌گذارد. جناب دارابی در این کتاب، مشی محافظه‌کارانه دارد، از این رو هم چون مرحوم سبزواری گمراه و منحرف خوانده نشد.

ایشان استفاده از آلات لهو در غناخوانی، صوت زن در صورت شنیدن

مرد بیگانه یا شهوت‌انگیز بودن آن و هم‌چنین کلام کذب را از مصادیق غنای حرام می‌آورد. ما در جلد ششم می‌گوییم صوت زن امری پنهانی (عورت) نیست و به خودی خود جایز است و دلیلی بر حرمت آن نیست؛ مگر این که عوارضی مفسده‌انگیز با آن همراه شود که این امور به غنا ارتباطی ندارد.

وی دیدگاه مرحوم محقق سبزواری در «کفایة الاحکام» را به عنوان وجه جمع میان روایات حرمت و اباحتی غنا بر می‌گزیند و همان را در این کتاب اختیار کرده است.

کتاب «مقامات السالکین» به زبان تازی نگاشته شده و برای آشنایی خواننده با نقطه‌نظرات مرحوم دارابی بخش‌هایی از آن در پی می‌آید. سعی می‌شود بخش‌هایی از این کتاب انتخاب شود که نسبت به آنچه تاکنون از دیگران عالمان نقل شده است، دست‌کم در تقریر مطالب، تازگی داشته باشد.

اجمال و ابهام در معنای غنا

«پوشیده نماند که بعد از تتبع معلوم می‌شود که معنای معین و محصل برای غنا که اطمینان حاصل شود، از کتاب لغت حاصل نمی‌شود، و بر تقدیر ثبوت حقیقت شرعی، غنا حقیقت شرعی ندارد؛ و حقیقت متشرعه یعنی متفقّه، بر وجهی که در خصوص این لفظ ثابت باشد، حکم لغت دارد در اختلاف یعنی حقیقت متشرعه نیز معلوم نمی‌شود؛ زیرا که فقها اختلاف بسیار در تعریف غنا کرده‌اند و از معنا قدر مشترکی میان همه استنباط نمودن نیز نهایت

اشکال دارد به سبب مباینیت بعضی لغات و منافرت تفاسیر فقها با یکدیگر؛ و باز به حیثیتی نیست که بهتر از معنای عرفی باشد در مقام جمع بین احادیث فریقین»^۱.

باید توجه داشت که نه تنها غنا بلکه به صورت کلی هیچ واژه‌ای حقیقت شرعی ندارد و همه‌ی واژگان مورد کاربرد در متون دینی دارای حقیقت عرفی و لغوی و نیز حقیقت متشرعه است و شریعت هیچ گاه در پی آن نبوده است که چیزی را وضع کند، بلکه دین تنها مصادیق را موضوع گزاره‌های خود قرار می‌دهد.

مرحوم دارابی در این عبارت تصریح می‌کند که فقیهان در معنای غنا اصطلاحی از خود ندارند و تنها آنچه را بیان می‌دارند که لغت‌شناسان گفته‌اند و تنها راه چاره را با نبود حقیقت شرعی و متشرعی فقیهان، مراجعه به عرف می‌داند.

زیباگریزی و اختلال مزاج

جناب دارابی در این کتاب به تفصیل از عشق، بهجت، سرور و صفا می‌گوید و از قول افلاطون نقل می‌کند:

«من لم یعشق علی وجه بهیّ و صوت شهی فهو سوء المزاج یحتاج
إلی العلاج»^۲؛

کسی که عاشق صورت زیبا نشود و صوت زیبا را دوست ندارد،
مشکل مزاجی دارد و نیازمند درمان است.

۱- محمد بن محمد دارابی، مقامات السالکین، ص ۱۳۶.

۲- همان، ص ۱۷۹.

موارد حرمت و جواز غنا

«پس نتیجه این دو فصل به مقتضای احادیث این شد که فرقه‌ی ثانیه می‌گویند غنا فی الجمله حرام است به اتفاق، نه مطلقاً؛ بلکه به بعضی از اقسام که صوت حسن با ساز و آلات لهو باشد؛ یا آن که خواننده زن باشد و آوازش را مرد نامحرم بشنود؛ یا پسری باشد که از آن خواندن انبعاث شهوت شود؛ یا مستمع چنان شخصی بود که از شنیدن آواز خوش، قوای بهیمی او به حرکت آید، نه آن که روحانیتش غالب شود؛ یا خالی از ذکر جنت و ربط به عالم آخرت باشد، نه آن که ربط به آن عالم دهد و خدا و جنت به یاد آورد، یا آن که قوای شهوانی و حیوانی به حرکت آورد، نه آن که عاقله قوی شود و قوای حیوانی را مطیع خود گردان یا آن که از مبدء دور اندازد نه قریب گرداند و یا آن که از خدا غافل گرداند، نه آن که خدا را به یاد آورد، حرام خواهد بود. و اگر چنین نباشد و مقتضیاتش ذکر و محبت الهی و عشق حقیقی و فکر آخرت و ترک دنیا و اماتهی شهوات و قطع تعلقات و افزونی روحانیت و تخلّق به اخلاق الله باشد جایز؛ بلکه مستحب خواهد بود عقلاً و نقلاً، چنان که کثیری از اکابر دین مثل خواجه نصیرالدین علیه الرحمه و ابن جمهور و ابن فهد و بسیاری از مجتهدین متأخرین نیز مثل شیخ بهاء الملة والدین و فاضل ربّانی و عالم یزدانی و عارف سبجانی مولانا محمد باقر خراسانی در کفایه و فاضل کاشی و عالم عامل قمی و کثیری از اهل تحقیق امامیه بر این رفته‌اند»^۱.

مرحوم دارابی در پایان کلام خویش نصیحت می‌کند شایسته نیست مؤمنان مورد اتهام قرار گیرند و تهمت و افترای خروج از دین بر آن‌ها زده شود. مراد وی از مؤمنان در این عبارت، جناب مرحوم سبزواری است. بررسی رساله‌ها و کتاب‌هایی که بعد از مرحوم سبزواری نوشته شده است؛ مانند: «ایقاظ النائمین وایعاظ الجاهلین» نوشته‌ی سید ماجد بحرانی، «رسالة في الغناء» تألیف عبد الصمد همدانی و «رسالة في تحقیق الغناء موضوعاً و حکماً» به قلم میرزای قمی و دیگر کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است نشان می‌دهد هیچ یک زیاده‌ای بر دیگری ندارد، جز آن که یا جهت توضیحی و تبیین مطالب پیشینیان در آن قوت دارد یا جهت ادب و یا جهت ناسزا، وگرنه دلایل ارایه شده در آن یکسان است و یا آرا و نظرات نویسندگان به تفصیل در برخی از کتاب‌های فقهی و به‌ویژه در فقه‌نوشته‌های جناب شیخ انصاری از جهت مبنایی ارزیابی و نقادی شده است و ما از تکرار آن در این جا خودداری می‌ورزیم و تنها به بیان اهم مطالب بسنده می‌کنیم. ما نقد تفصیلی این دیدگاه‌ها را به بخشی حواله می‌دهیم که به بررسی نظریه‌ی شیخ انصاری رحمته الله می‌پردازد که پهلوان میدان فقه و نابغه‌ی آن تا این زمان، تنها اوست.

کتاب مرحوم دارابی با حجمی در حدود دویست صفحه، زیاده‌ای بر دیگر کتاب‌ها ندارد، جز آن که به زبان فارسی است و بخشی از سخنان ابن‌سینا را در خود جای داده و در آن، از عشق و بهجت نیز سخن گفته شده و مؤلف آن را مدح نموده است. بخشی از متن‌های این کتاب، در ادامه می‌آید.

اجمال در معنای غنای حرام

«واین نیز ظاهر و هویدا است که غنا فی الجملة حرام، و از جمله‌ی معاصی و آثام عظام است. اما خفایی که هست در این است که غنای حرام مذموم کدام است و صوت حسن ممدوح به احادیث، در چه مقام؟ و این به غایتی مشتبه است که بعضی صوت حسن ممدوح در واقع را مذموم شمرده‌اند و بعضی خواندن قرآن را به صوت حسن، بلکه به غنا مستحب دانسته‌اند؛ چه احادیث، امر بدان واقع شده که: «اقرؤوا القرآن بصوت حسن» «ومن لم يتغن بالقرآن فليس منا» و لهذا، أقل الخلیقة، بل اللاشیء فی الحقیقة محمد بن محمد دارابی که احادیث اصحاب عصمت: از اهلش که مسلم الثبوت به معرفت حدیث بوده‌اند، اخذ نموده و هم‌چنین تفسیر و اصول و فقه و فنون ثلاثه‌ی حکمت - اصولها و فروعها - و اقسام تسعه عربیت و طب و نجوم و هندسه از استاد هرفن بر وجه اتم احسن استفاده کرده، چون در این مقام از بعضی تحریم «ما أحل الله» و از بعضی تحلیل «ما حرّم الله» استشمام نموده، به مقتضای حدیث معجز انشای: «إذا ظهرت البدع فی أمتی فلیظهر العالم علمه، فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله» به توفیق حضرت عزت و به تأیید احادیث اصحاب عصمت - بعد از استخاره - اراده کرد که تفرقه نماید میان غنای حرام و صوت حسن ممدوح خالی از آثام، تا بر اهل انصاف خالی از اعتساف، بعد از ملاحظه‌ی دلایل طرفین مشتبه نماند و بعد از آن، اختیار هر شق که می‌نماید مختار است. (وما علی الرسول الا البلاغ).^۱

معناشناسی غنا

بدان که غناء - به کسر غین و مدّ یا به فتح و قصر (غنی) هر دو به معنای سرود و به کسر غین و قصر (غنی) بی‌نیازی است و ثروت و یُسْر، که در برابر عسرت است...

ترجیع، آواز را در حلقوم یا خیشوم گردانیدن است. و مراد جمعی از اهل لغت، مثل ابن اثیر که در نهایتاً گفته: غنا، آواز پی هم بلند کردن است و همین ترجیع است. چنان که گفته: «کل من رفع صوته و والاه فصوته عند العرب غناء».

و تصویر ترجیع بدین روش کرده‌اند که کسی صوت را بلند کرده چنین گوید آآآآ. چنان که آواز قُمُری و کبک و دیگر طیوری که صوت آن‌ها فقره فقره پی در پی است. و در اصطلاح خوانندگان، ترجیع را تحریر گویند^۱. صحاح: طرب، سبکی است که به انسان می‌رسد، از جهت بسیاری اندوه یا از اندوه یا از شدت خوشحالی. و حق این است که طرب، کیفیتی است که عارض می‌شود انسان را و آن لذتی است به درد آمیخته.

اگر کسی گوید که: درد، الم است. چه قسم، با لذت که ضدّ اوست جمع می‌شود؟ جواب آن که: علماً مثال لذت به درد آمیخته آورده‌اند، که بدنی که دانه‌ها برآورده باشد در وقت خاریدن هم درد می‌یابد و هم لذت و این ظاهر است.

بعضی می‌گویند که غنا آن است که در عرف، اطلاق غنا بر آن کنند و این نیز موافق کنز اللغه و دستور اللغه است که غنا را به سرود تفسیر

۱- همان، ص ۸.



کرده‌اند و کلام شهید ثانی رحمه الله علیه در شرح شرائع، اشعاری به این تفسیر دارد، آن‌جا که فرموده: وردّه بعضهم الى العرف فما سمّی غناء یحرم و ان لم یطرب.

و در بعضی تصانیف خود، این تفسیر را به جهت غنا اولی دانسته، و مخفی نیست که تعریف چهارم (این تعریف) به جهت غنا به قاعده‌ی شرع انطباق است؛ چه الفاظ مأخوذه در شرع، محمول بر تفاهم عرف است؛ خصوصاً در موضعی که حقیقت شرعی و حقیقت متشرّعه نداشته باشد و در معنی لغوی آن اختلاف زیاده از حد شده باشد. چنان‌چه عن قریب معلوم خواهد شد. پس الیق و احق، حمل بر تفاهم عرف است.^۱

معنای موسیقی

ششم: اهل موسیقی، [موسیقی را] که در لغت یونانی به معنای الحان است، چنین تعریف کرده‌اند که: النغمة صوت واحد موزون لا بث زماناً ذا قدر محسوس فی الجسم الذی هو فیه یوجد وله حدّ من الثقل والخفة معنون الیه بالطّبع.

یعنی: نغمه، صوت و آوازی است واحد موزون، یعنی آن که متناسب باشد فقرات منفصله‌ی آن، و میان نغمات منفصله، درنگی واقع شود در زمانی محسوس. و آن صوت را حدّی خاص بوده باشد از زیر و بم و میل طبع به سوی آن بوده باشد.

و شک نیست که بنا بر این بدون ترجیع، صوت پذیر نیست هیچ صوت حسن موزونی.

۱- همان، صص ۹ - ۱۰.

موارد حرمت غنا

(تعریف) هفتم: غنا، خواندنی است که از خدا دور اندازد، و هر خواندنی که به خدا نزدیک کند آن را اکثر، به صوت حسن در احادیث مذکور ساخته‌اند و این کلام از تفسیر بعضی فضلاء متقدم مستفاد می‌شود. و هم‌چنین از کلام بعضی از متأخرین مثل فاضل کاشی در مفاتیح‌الشرائع که گفته: «الغناء ترئم أهل الفسق». و فاضل ربانی مولانا محمد باقر خراسانی در کفایه و فاضل قمی در جمال‌الصالحین.

و این بهترین طریق جمعی است که: هر صوت حسنی که با آلات لهو یا صوت زنی که مرد بشنود یا شهوت‌انگیز باشد و نفس بهیمی را به حرکت درآورد، یا کلام کذب و لا طائلی باشد؛ مسمّا به غناست و حرام است.

و هر صوت حسنی که مقابل این باشد، در اکثر احادیث مسمّا به صوت حسن است نه [مسمّا] به غنا، و مباح است؛ بلکه در قرآن و ذکر مستحب است و هر کس تأمل در احادیث و آیات کند و انصاف از نفس خود دهد و از عناد و تعصب بگذرد، تصدیق به حقیقت این معنا خواهد نمود، چه کریمه‌ی لهو الحدیث؛ و قول الزور؛ و قول اللغو و امثال این که معصوم تفسیر آن‌ها به غنا کرده، و هم‌چنین حدیثی که پرسیدند که غنا در عید فطر و عید قربان و در عیش‌ها جایز است، معصوم فرمودند جایز است هرگاه معصیتی با آن نباشد. چنان‌که حدیث خواهد آمد، شاهد؛ بلکه برهان است که غنا امثال این‌هاست و حرام است و مخالف آن، که متضمن آن نباشد آن را غنا نمی‌گویند و اگر گویند، حرام نخواهد بود.^۱

۱- همان، صص ۱۲ - ۱۳.

حجت نبودن کلام فقیهان

و مؤلف را اعتقاد این است که غنا حرام است، اگرچه در قرآن ذکر و مرثیه باشد؛ اما بالفعل آن چه قاریان و ذاکران می خوانند غنا نیست، چه در عرف آن را غنا نمی خوانند، چنان که گذشت. و بر ضمیر ارباب بصیرت که بهره ای از علم شرایع دارند، مخفی نیست که هرگاه حجّت بر حرمت غنا و حرمت صوت حسن، کلام معجز نظام حضرت ملک علام و احادیث حضرت سید الانام و اوصیای آن سرور باشند دیگر ذکر کلام فقها - که فلانی حکم به حرمت غنا کرده، یا اول کسی که الحان به قرائت کرد، عبد الله بن ابی بکر بود، بعد از آن عبد الله بن عمر از او اخذ کرده و لهذا قرائت عمری می گویند - بعد از او فلانی از او اخذ کرده سوای طول کلام، ماحصلی ندارد؛ لهذا به همین قدر اقتصار نموده خصوصاً که قول فقها حجّت نیست با آن که اگر قول ایشان اعتبار داشته باشد لازم می آید که اعتبار نداشته باشد، چه، از جمله ی قول فقهاست که: «قول المیت کالمیت». پس اگر قول ایشان را اعتبار کنیم باید «قول المیت کالمیت» را هم اعتبار کنیم و هرگاه این قول را اعتبار کنیم لازم است که قول فقها اعتبار نکنیم. پس مدار حجّت بر آیه و حدیث است، نهایت مقصود از ذکر قول فقها اگر موافق آیه و حدیث باشد، تبیین و توضیح و تبصره ای است نه حجّت، والله الموفق^۱.

عرف؛ معیار تشخیص غنا

بدان - وَفَقَّكَ اللهُ - که سابقاً معلوم شد که در حرمت غنا، فی الجملة

خلافی نیست. اما در حرمت جمیع افراد غنا خلاف است. بعضی، تمام افراد غنا را حرام می‌دانند، حتی در قرآن، و بعضی در قرآن مستحب می‌دانند، به احادیث متظافره‌ای که به تفصیل خواهد آمد، و بعضی از احادیث که دلالت بر جواز ترجیع و تحریر و امر به حسن صوت دارد و می‌گویند که صوت حسن مقرون به ترجیع و تحریر بدون غنا ممکن نیست و ترجیع، لازم دارد طرب را چنان که از بعض اکابر نقل شده، و بعض احادیث دلالت بر جواز لحن دارد که «اقرؤوا القرآن بالحن العرب» و لحن، غناست چنان که از ابن اثیر گذشت و تصریح بعضی علما و به تتبع موارد استعمال آن؛ هر چند حرمت غنا فی الجملة احتیاج به دلیل ندارد^۱.

و حق این است که هر چه در عرف آن را غنا گویند حرام است نه غنا به تعریفات مختلفی ارباب لغت، چه دانستی که اضطراب بسیاری در تفسیر غنا از کلام اهل لغت معلوم می‌شود که معنای معین و مفهوم محصلی که خاطر جمع شود، به دست نمی‌آید و بعضی از آن‌ها معانی متباینه است که قدر مشترکی ندارد. پس حق این است که رجوع به عرف کنند. چنانچه بعض علما گفته‌اند یا آنچه لهُو و زور و لغو یا مقارن معصیتی باشد؛ چنانچه حدیث بر این معنا خواهد آمد که غنایی که مقارن معصیتی نباشد، حرام نیست، چنانچه جمعی کثیر به این رفته‌اند، هم‌چنانکه گذشت. و بدان که بسیاری از امور شرعی است که مبنی بر عرف عام است، مثلاً اکرام ضیف و استاد و مؤمن و اسنّ از خود، در شرع وارد است و اهانت ایشان حرام و ما اکرام و اهانت را نمی‌دانیم مگر آن‌چه در عرف آن را

۱- همان، ص ۲۹.

اکرام و اهانت گویند و هم‌چنین اشفاق و رحم با زیر دستان و زنان، به حدیث «ارحموا اسراءکم قیل: یا رسول الله من هم؟ قال: العبد والنساء».

با آن‌که اختلافی که در تفسیر غنا واقع است، در رحم و شفقت نیست، و از این قبیل که مبنی بر عرف است لا یعدّ ولا یحصی است، و آن‌چه جمهور قراء و ذاکرین می‌خوانند در عرف آن را غنا نمی‌گویند. چنان‌که اگر کسی به غلام خود گوید که مغنی برای من بطلب، قاری و ذاکر و مرثیه‌خوان را نمی‌طلبند! و اگر کسی چیزی نذر کند، برای قراء و ذاکرین و شرط کند که به مغنی ندهند، البته به قراء و ذاکرین عصر که در عرف، مسما به این نامند، می‌دهند و کسی نمی‌تواند گفت که چون به اعتقاد بعضی، ایشان در ذکر و خواندن قرآن، غنا می‌کنند از این نذر محرومند. چه، دانستی که الفاظ مأخوذه در شرع، محمول بر تفاهم عرف و عادت است و آن‌که گوید: به این قراء نمی‌توان داد، کلام ایشان حجّت بر خصم نمی‌شود و هم‌چنین اشعار خواندنی که در اثنای ذکر، شعری که به زهد و ورع و تقوا رغبت دهد بخواند و به خدا نزدیک گرداند و جنّت به یاد دهد، چنان‌که در این عصر بعضی می‌خوانند، مغنی، و کلام و خواندن او غنا نیست و اگر به سر حدّ غنا رسد حرام است.

القصة، حلیت صوت حسن اشهر و اقوی از آن است که محتاج بیان باشد، مثل حرمت غنا فی الجملة^۱.

اگر کسی گوید: که بعضی از ارباب لغت و بعضی از فقها، غنا را به ترجیع صوت مطرب تفسیر کرده‌اند، جواب آن‌که: اعتبار به قول

معصوم است نه لغت... دانستی که آن قدر اختلاف در تفسیر لغت غنا هست که معنای معینی که باعث اطمینان قلب باشد، به هم نمی‌رسد و هرگاه معصوم تصریح به غنا در قرآن کرده و جمع بدین وجه ممکن است که چنانچه شیخ طبرسی و جمعی دیگر فهمیده‌اند که غنا در قرآن جایز است چه ضرورت است که تابع لغوین شویم که هر کس چیزی می‌گوید؛ بلکه یک کس از ایشان در دو کتاب، مختلف می‌گوید.^۱

غنا ی عربی و لہوی

صدر روایت عبدالله بن سنان - چنانچه در فصل اول گذشت - دلالت می‌کند بر آن که قرآن را به غنا خواندن جایز باشد. آنجا که فرمود: «اقروا القرآن بالحن العرب وأصواتها» و لحن را تفسیر به غنا کرده‌اند چون ابن اثیر و غیره. و آخرش دلالت بر آن که غنای اهل فسق مکنید و این صریح است در این که غنا دو قسم است: یک قسم حلال که آن لحن عرب است، و دیگری حرام که آن غنای اهل فسق است.

و اگر کسی قسم اول را غنا نداند، بلکه صوت حسن خواند؛ مضایقه در اصطلاح نیست، بلکه مؤید جماعتی است که قرآن بدین طریق که خوش الحانان می‌خوانند، جایز می‌دانند، به هر اسم خواهی بخوان. ما صوت حسنش می‌خوانیم و این جماعت، غنای غیر مذموم در شرع!^۲

۱. مقامات السالکین، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۶۹.

توجه به مقارنات غنا

در «مانحن فیه» به دلیل دیگر که هرگاه مقارن معصیتی نباشد، جواز تعنی در بعض صور مستفاد می‌گردد. مثل صورتی که بهشت یا مبدأ به یاد دهد و این حدیث اباحه‌ی غنا در غیر قرآن و دعا و ذکر و مرثیه و شعر حکمت‌آمیز می‌رساند، مگر غنایی که متضمن معصیتی باشد.

شواهد جواز غناخوانی و استفاده از آلات موسیقی

پس از این حدیث ظاهر می‌شود که صوت حسن هر قسم باشد از تحریر و ترجیع، هرگاه معصیتی از امور مذکوره با او نباشد، جایز است. کسی نگوید که صوت حسن، شما گفتید وقتی مباح است که مقارن معصیتی نباشد و با ترجیع و تحریر، مقارن معصیت است که می‌گوییم هرگاه صوت حسن و آواز بلند خواهند که سبب حزن شود و آن صوت حزین باشد بدون ترجیع و تحریر و اطراب، صورت پذیر نیست و این به عینه غناست - چنان که مکرر گذشت - و این نیز مشهور است و به صحت پیوسته که وقتی سرور کاینات به فتح و فیروزی از غزایی مراجعت فرموده، به نور قدوم میمنت لزوم مدینه‌ی طیبه را اطیب می‌ساختند، زنان عرب دف و طبّق مس در بالای بام‌ها و کوچه‌ها می‌زدند و سرود می‌کردند و حضرت منع نمی‌فرمودند، بلکه بعضی آثار دلالت دارد که آن سرور، خوشوقت می‌شدند و تقریر حضرت به اتفاق مخالف و مؤالف، حجت است. و در بعضی امور، حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَبِذَلِكَ فَلِیَفْرَحُوا﴾ و فرح مطلق، شامل سرود و حرکاتی که دلالت بر خوشحالی کند، هست. حتی آن که مخالفین در صحاح خود نقل کرده‌اند که وقتی مفتاح باب

اسلام، یعنی حضرت سید انام به فتح و ظفر از غزوه‌ای به مدینه‌ی طیبه تشریف ارزانی فرمودند، حبشیه‌ای به خدمت آن سرور آمد و درخواست نمود که یا حضرت! با خدای خود عهد نموده‌ام که هرگاه حضرت به فتح و ظفر برگردند، من فرح و نشاط کنم. حضرت فرمودند که اگر عهد کرده‌ای به عهد خود وفا کن. آن حبشیه در حضور حضرت، شروع به دف زدن و سرور خواندن نمود! و این خبر را نیز مخالفین نقل کرده‌اند. که (السماع حلال لأهله).

و حدیث روایت عامه از قبیل آثار و اماره است نه دلیل، پس اعتراض نمی‌توان کرد که روایت ایشان چه اعتبار دارد؛ بلکه دلیل خصم که حق و رشد در خلاف ایشان است و چرا گفتم که این اعتراض نمی‌توان کرد؟ به واسطه‌ی آن که این وقتی است که دو حدیث متعارض باشد و ما حقیقت هیچ یک از آن دو حدیث ندانیم حدیث مخالف ایشان می‌گیریم؛ یعنی مخالف مذهب ایشان می‌گیریم و دانستی که عمده‌ی ایشان بر حرمت اکثر افراد غنا و رجحان تحریم غنا رفته‌اند و ما نحن فیه از آن قبیل نیست؛ چه در طریق ایشان احادیث بسیاری بر صوت حسن و غنای در آن چه به خدا نزدیک کند واقع شده است، به حیثیتی که اشتباه در آن نیست و در طریق خاصه آن قدر از این روایات وارد است که شکی و اشتباهی [در آن] گنجایش ندارد؛ پس می‌گوییم که این احادیث متفق علیه خاصه و عامه است.^۱ احادیث فصل ثانی که دلالت بر جواز بعض افراد غنا دارد همه ضعیف نیست، به اصطلاح متأخرین هم بلکه صحیح دارد، هم چنان که فصل اول ضعیف دارد. و چنان نیست که احادیث

۱- همان، صص ۷۶ - ۷۷.

فصل اول که دلالت بر حرمت غنا دارد، همه صحیح باشد و احادیث فصل دوم که دلالت بر جواز غنا دارد، همه ضعیف باشد، بلکه هر یک از دو فصل، مشتمل بر صحیح و ضعیف است. و اگر فرضاً صحیح فصلی زیاده بر ضعیف باشد [صحیح فصلی زیاده بر صحیح دیگر باشد] و بر عکس، قدحی در استدلال نمی‌کند؛ چه احادیث هر یک از فصلین به سر حدّ تواتر معنوی رسیده؛ پس ناچار جمع باید کرد، نه طرح احادیث فصل ثانی باکلیه. و جمع بدین وجه است که علما کرده‌اند که: آن چه دلالت بر حرمت غنا دارد و در غیر قرآن و اذکار و مراثی و غیر آن چه خدا را و بهشت را به یاد آورد و آن چه دلالت بر جواز می‌کند در امثال این‌ها؛ از اذکار و اشعاری که مشتمل باشد بر حقایق و معارف و اخلاق. و از این احادیث آن چه ضعیف است نه چنان ضعیف است که استدلال به آن نتوان کرد. چه، حدیث اول فصل ثانی که «رجع صوتك بالقرآن» حدیثی است قوی، هر چند به اصطلاح متأخرین صحیحش نگویند.

ترجیع غنایی در قرائت قرآن کریم

دیگر «رجع صوتك» در آن حدیث مذکور است که عبارت است از غنا. پس این که می‌گفتید که حُسن صوت، غنا نیست قبول داریم؛ اما در آن حدیث، محض صوت حسن نیست، بلکه صوت حسن با ترجیع است و صوت حسن با ترجیع غناست، بنابراین که ترجیع در غنا کافی باشد. با آن که صوت حسن با ترجیع خالی از اطراب نیست چنان که گذشت.^۱

پوشیده نماند که بعد از تتبع معلوم می‌شود که معنای معین و محصل برای غنا که اطمینان حاصل شود، از کتب لغت حاصل نمی‌شود، و بر تقدیر ثبوت حقیقت شرعی، غنا حقیقت شرعی ندارد؛ و حقیقت متشرعه یعنی متفقّه، بر وجهی که در خصوص این لفظ ثابت باشد حکم لغت دارد در اختلاف یعنی حقیقت متشرعه نیز معلوم نمی‌شود زیرا که فقها اختلاف بسیار در تعریف غنا کرده‌اند و از معنا قدر مشترکی میان همه استنباط نمودن نیز نهایت اشکال دارد به سبب مابینت بعضی لغات و منافرت تفاسیر فقها با یک دیگر؛ و باز به حیثیتی نیست که بهتر از معنای عرفی باشد در مقام جمع بین احادیث فریقین.

اگر کسی گوید که: معنای عرفی نیز مشتبه است. چه، ممکن است که بعضی از افراد صوت حسن نزد بعضی غنا باشد و نزد بعضی نباشد. جواب آن که: بسیاری از احکام شرع مبنی بر عرف است. چنان که مکرر گذشت با آن که هر کس به عرف و عادت خود مکلف است. نزد جمعی که در عرف ایشان آن صوت غناست، حرام است؛ و نزد کسی که غنا نیست، حرام نیست»^۱.

شیخ یوسف بحرانی رحمته الله

(شیخ یوسف بن احمد بحرانی رازی، م ۱۱۸۶ هـ ق)

محقق بحرانی صاحب کتاب گران سنگ «الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة» می باشد. وی در مقام سوم این کتاب، که محرّمات نفسی را می شمرد، دو مین آن را غنا قرا می دهد.

حرمت ترجیع مطرب

«المسألة الثانية في الغناء، بالمدّ ككساء، قيل: هو مدّ الصوت المشتمل على الترجیع المطرب، فلا يحرم بدون الوصفين، أعني الترجیع والاطراب، كذا عرفه جماعة من الأصحاب، والطرب: خفة تعتریه تسره أو تحزنه. وردّه بعضهم إلى العرف، فما سمّي فيه غناء يحرم وإن لم يطرب. واختاره في المسالك وغيره، وهو المختار، ولا خلاف في تحريمه فيما أعلم»^۱.

گفته شده غنا به همزه، کشیدن صداست که دارای ترجیع و طرب آور باشد، براین اساس، آواز و سرودی که این دو صفت را نداشته باشد حرام نیست. طرب حالت سبکی است که بر شخص

۱- الحدائق الناظرة، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

عارض می‌شود و او را شاد یا غمگین می‌نماید. برخی شناخت غنا را به عرف حواله داده‌اند و گفته‌اند آن چه را که عرف غنا بداند حرام است اگرچه طرب نداشته باشد.

محقق بحرانی این نظر را بر می‌گزیند. البته ایشان دلیلی برای حرمت ترجیع و اطراب و چرخاندن صوت در گلو یا نشاطی که به انسان دست می‌دهد، نمی‌آورد. کامیابی و خوشامدن جزو فطرت و نهاد آدمی است و چرا باید با آن مخالفت کرد. میان خوشامدن و حرمت ملازمه‌ای نیست. ایشان نیز شناخت غنا را که امری تخصصی است به عرف حواله داده است.

رد نظریه‌ی جدایی مقترنات حرام از غنا

«ولا فرق في ظاهر كلام الأصحاب، بل صريح جملة منهم، في كون ذلك في قرآن أو دعاء أو شعر أو غيرها، إلى ان انتهت التوبة إلى المحدث الكاشاني فنسج في هذا المقام على منوال الغزالي ونحوه من علماء العامة، فخصّ الحرام منه بما اشتمل محرّم من خارج، مثل اللعب بآلات اللهو كالعبدان، ودخول الرجال، والكلام بالباطل، وإلا فهو في نفسه غير محرّم. وما ذكره وإن أوهمه بعض الأخبار، إلا أنّ الحق فيه ليس ما ذهب إليه واعتمد في هذا الباب عليه، وإن كان قد تبعه في ذلك أيضاً صاحب الكفاية، وهو - كما ستعرف - في الضعف والوهن إلى أظهر غاية. والواجب هنا - أولاً - نقل جملة الأخبار: فمنها: ما رواه في الكافي - في الصحيح - عن زيد الشحام قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجیعة، ولا تجاب فيه الدعوة، ولا يدخله الملك»^۱.

۱- همان، ص ۱۰۲.

- اگر غنا غناست، تفاوتی ندارد که موضوع آن قرائت قرآن کریم باشد یا دعا یا شعر یا دیگر امور و به هر حال حرام است و این دیدگاه فقیهان امامیه است مگر محدث کاشانی که روش غزالی و دیگر عالمان اهل سنت را برگزیده و حرمت غنا را به لوازم و عوارض جانبی حرامی که همراه غنا بوده اختصاص داده؛ مانند بازی با آلات لهو و داخل شدن مردان بر زنان و گفتن کلام باطل، و مرحوم فیض بر این نظر است که غنا از آن جهت که غناست، حرام نمی‌باشد. صاحب کفایه جناب محقق سبزواری نیز از محدث کاشانی در این رأی پیروی نموده؛ ولی ضعیف و سست بودن این نگره بسیار روشن است.

حرمت مطلق غنا

جناب بحرانی رحمته الله با یادکرد از روایات تفسیری و غیر آن چنین می‌گوید: «أقول: فهذه جملة من الأخبار الصريحة الدالة في تحريم الغناء مطلقاً، من غير تقييد بما قدمنا ذكره عن المجوز له في حد ذاته»^۱. آن چه از اخبار و روایات آورديم، دلالت صریح بر حرمت غنا به صورت مطلق دارد و هیچ قیدی در حکم تحریم آن دخالت ندارد و بر جواز نفسی آن اشاره‌ای ندارد.

پیش از این عنوان نمودیم که نوع دلایل حرمت مقید است به جز چند روایت معدود که به قرینه‌ی قید موجود در روایات دیگر، تقييد می‌گردد و بارها بحث از آن گذشته است.

۱- همان، ص ۱۰۶.

نقد دیدگاه فیض کاشانی

جناب محقق بحرانی رحمته الله علیه دیدگاه محدث کاشانی، جناب فیض را چنین

نقد می نماید:

«قال في الوافي - بعد نقل الخبر: الظاهر أنّ هذا التفسير من كلام الصدوق - عليه الرحمة - ويستفاد منه أنّ من مدّ الصوت وترجيحه بأمثال ذلك ليس بغناء، أو بمحذور، وفي الأحاديث التي مضت في أبواب قراءة القرآن، من كتاب الصلاة دلالة على ذلك، والذي يظهر من مجموع الأخبار الواردة فيه، اختصاص حرمة الغناء وما يتعلّق به من الأجر والتعليم والاستماع والبيع والشراء كلّها بما كان على النحو المتعارف في زمن بني امية وبني العباس، من دخول الرجل عليهنّ، وتكلمهنّ بالأباطيل، ولعبهنّ بالملاهي، من العيدان والقصب وغيرها، دون ما سوى ذلك من أنواعه، كما يشعر به قوله: «ليست بالتي يدخل عليها الرجال» إلى أن قال: وعلى هذا فلا بأس بسماع التغني بالأشعار المتضمنة لذكر الجنة والنار، والتشويق إلى دار القرار، ووصف نعم الملك الجبار، وذكر العبادات والترغيب في الخيرات والزهد في الفانيات ونحو ذلك، كما أشير إليه في حديث الفقيه بقوله: «فذكرتك الجنة»، وذلك لأنّ هذا كلّ ذكر الله تعالى، وربّما تقشعرّ منه جلود الذين يخشون ربّهم ثمّ تلين جلودهم وقلوبهم إلى ذكر الله تعالى. وبالجملة لا يخفى على ذوى الحجى بعد سماع هذه الأخبار تمييز حقّ الغناء من باطله وإنّ أكثر ما يتغنى به المتصوّفة في محافلهم من قبيل الباطل انتهى.

وعلى هذا النحو حذى الخراساني في الكفاية. وفيه: - أولاً - أنّهم وإنّ زعموا الجمع بين أخبار المسألة بما ذكروه، إلا أنّ جلّ أخبار

التحریم، التي قدّمنها، لا يقبل لك، فإنّها طاهرة، بل بعضها صريح في تحريم الغناء من حيث هو، لا باعتبار انضمام بعض المحرّمات، من خارج إليه. ولا سيّما أخبار استماع الغناء وبيع المغنّية وشرائها، بالتقريب بالذي قدّمناه في ذيل تلك الأخبار.

وقوله - في رواية المقنع: شرّ الأصوات الغناء وقوله - في رواية عبد الله ابن سنان - يرجعون القرآن ترجيع الغناء. وحديث يونس المروي بعدّة طرق كما تقدّم، وأمثال ذلك ممّا تقدّم. فإنّها ما بين صريح وظاهر، في قصر الحكم على الغناء من حيث هو، وكذلك الآيات، فإنّ قوله عزّ وجلّ «واجتنبوا قول الزور» المفسّر في تلك الأخبار بالغناء، صريح في المنع من القول المفسّر بالغناء من حيث هو»^۱.

مرحوم محقق بحرانی نخست نظریه‌ی مرحوم فیض را می‌آورد و سپس می‌گوید محقق سبزواری نیز همین نظر را برگزیده است و سپس در نقد آن می‌آورد:

جمع ارایه شده از روایات، درست نیست؛ زیرا روایات حرمت در تحريم غنا از آن جهت که غناست ظهور دارد و به عوارض و لواحق حرامی که در کنار این حرام بوده است، نظر ندارد؛ به‌ویژه روایاتی که در مورد شنیدن غنا و خرید و فروش کنیزان خواننده است.

وی «جلّ أخبار التحريم، التي قدّمنها، لا يقبل ذلك» را چنین می‌داند و «جلّ» نزدیک به «کلّ» است؛ در حالی که شمار این روایات از انگشت‌های یک دست نیز نمی‌گذرد و منحصر در همان مواردی است که وی آن را

۱- الحدائق الناضرة، ج ۱۸، ص ۱۱۲.

یادآور شده است. هم‌چنین در اصول فقه به تفصیل آمد که گزاره‌ی مطلق بر مقید حمل شود و نه به عکس، و مرحوم محقق بحرانی که از اخباریان است و با اصول فقه سازگاری چندانی ندارد، عکس آن را انجام داده است.

وی از روایات این باب، بدون آن که توضیح و تبیین خاصی برای آن داشته باشد، می‌گذرد؛ این در حالی است که کتاب وی به بیست و پنج جلد می‌رسد و در این کتاب آن‌چه را دیگران گفته‌اند می‌آورد و تکرار مکررات بر آن غلبه دارد. چنین روشی نه دردی را درمان می‌سازد و نه زخمی را التیام می‌دهد. تکرار مکررات در کتاب‌های نوشته شده در دانش‌های دیگر نیز رنج دیگری است که بر آن وارد می‌شود. البته نباید از انصاف خارج شد و زحمات‌های این بزرگان را نادیده انگاشت؛ به‌ویژه آن که آنان بر آن بودند تا با نوشتن کتاب، میراث گذشتگان را به آیندگان منتقل نمایند؛ چرا که صنعت چاپ و نشر در آن زمان‌ها هنوز در مسیر توسعه قرار نگرفته بود.

جناب محقق بحرانی به روایاتی که صوت خوش اهل بیت علیهم‌السلام را بیان می‌نمود، دقت ننموده؛ چرا که این احادیث، زیبایی و دلربایی صوت و صدای آن حضرات را خاطر نشان شده است.

ردّ احادیث جواز

محقق بحرانی رحمته‌الله احادیث جواز را با آیات چهارگانه‌ی قرآن کریم مخالف می‌شمرد. ما بحث تفسیری این آیات را بیان نمودیم و گفتیم که



این آیات از جبهه‌ی باطل سخن می‌گویند و غنایی را که در آن زمان رایج بوده، مصداقی از باطل آورده است، نه همه‌ی آن. وی این آیات را دارای دلالت صریح می‌داند؛ در حالی که دلالت این آیات ظاهر است، نه صریح، و برای نمونه آیه‌ی «قول الزور» ارتباطی با صوت که موضوع غناست ندارد و بر کلام و گفته ظهور دارد.

روایات جواز می‌گفت غنا در عید فطر، عید قربان و در مجالس عروسی و شادی اشکال ندارد و قرآن کریم را با ترجیع بخوانید و صدای نیکو زینت قرآن کریم است و اولیای الهی مراعات مردم و مخاطبان را می‌نمودند که زیبایی صدای خویش را آشکار نمی‌ساختند، حال کدام آیه‌ی قرآن کریم با مفاد این روایات منافات دارد و از کجای آن می‌توان استفاده کرد که صدای زیبا و ترجیع با قرآن کریم مخالف است. البته شاید بتوان به جناب بحرانی حق داد که چنین سخن بگوید؛ زیرا این بزرگان، افزوده بر این که در عین وارستگی بسیار، به سادگی از کنارگزاره‌های دینی می‌گذشتند، چون فقیهان بسیاری قایل به حرمت بوده‌اند و روایات تحریم را نیز می‌دیدند، به سادگی ظاهر آن را می‌گرفتند و به حیثیات صدور و دلالتی و به شأن نزول آن توجه نداشتند و زمانه‌ی خویش را نیز مشاهده می‌کردند که غنا و موسیقی در دست اراذل و اوباش و اهل فسق و فجور است، از این رو غنا را حرام می‌دانستند و سخنان پیشینیان را تکرار می‌کردند و ژرف‌پژوهی بر این احادیث را نادیده می‌گرفتند؛ به‌ویژه آن که می‌خواستند با امکانات محدود آن زمان، کتابی در بیست و پنج جلد در فقه بنویسند و برای همه‌ی گزاره‌های فقهی حکم دهند. آنان میان دولت

کفر و ایمان، تفاوت نمی‌گذاشتند و شاید دولت صفوی را به سبب چیرگی نظرات شاهان صفوی، اسلامی و دینی نمی‌دانستند. البته، دولت صفوی به صوفیان و دراویش اهمیت می‌داد و آنان را بزرگ می‌داشت و همین امر، عامل دوری عالمان از دربار و روی‌گردانی آنان از حکومت صفوی می‌گشت؛ چنان‌که این نزاع تا به امروز نیز ادامه دارد. البته اگر باطل، دولت و حکومت بر شیعیان پیدا کند، انجام هرگونه کاری در چنین دولتی حرام است، حتی غذا خوردن در سایه‌ی چنین دولتی در صورتی که به تقویت آنان بینجامد، حرام می‌گردد تا چه رسد به غناخوانی و موسیقاری و این امر به نفس صوت و صدا و موسیقی و غنا ارتباطی ندارد؛ چراکه نفس این پدیده بی‌رنگ است و در ظرف‌های متعدد، شکل‌های مختلف و گوناگون و احکام متفاوتی به خود می‌گیرد.

مرجّحات روایات حرمت

«وثنائياً - أنه من القواعد المقررة عن أصحاب العصمة عليهم السلام في مقام اختلاف الأخبار، هو العرض على كتاب الله تعالى، والأخذ بما وافقه، وأن ما خالفه يضرب به عرض الحائط، والعرض على مذهب العامة، والأخذ بخلافه.

ولا ريب في أن مقتضى الترجيح بهاتين القاعدتين، المتفق عليهما نصاً وفتوى، هو القول بالتحريم مطلقاً، وأن ما دلّ على الجواز يرمى به؛ لمخالفته لظاهر القرآن، وموافقته للعامة. هذا فيما كان صريحاً في الجواز، وهو أقلّ قليل في أخبارهم، لا يبلغ قوة المعارضة لما قدّمناه من أخبار التحريم. فأما تمسّكهم بأخبار قراءة القرآن



بالصوت الحسن والتحرّز، فهو لا يستلزم الغناء؛ إذ ليس كلّ صوت حسن أو حزين يسمّى غناءً، وهذا - بحمد الله سبحانه - ظاهر^۱.
- نقد دومی که به استدلال به روایات جواز وارد است، ناهماهنگ بودن این روایات با قرآن کریم است. قاعده‌ی ثابت اصحاب عصمت به هنگام اختلاف میان روایات این است که روایت را باید بر قرآن کریم عرضه داشت و هرچه را که با آن هماهنگ بود برگرفت و آنچه را که مخالف آن است به دیوار زد و به آن عمل نکرد.
هم‌چنین روایات معارض بر مذهب اهل سنت عرضه گردد و به عکس آنچه می‌گویند عمل شود.

در مورد غنا نیز این دو قاعده جاری است و نظریه‌ی حرمت مطلق هر دو وجه ترجیح را دارد و ترجیح روایات حرمت هم با متن قرآن کریم سازگاری دارد و هم طبق نص و فتوای فقیهان شیعی است و نه اهل سنت؛ در حالی که قول به جواز هم مخالف با ظاهر آیه است و هم موافق با اهل سنت است، بر این اساس، این روایات طرد می‌گردد.

البته این دو قاعده در روایاتی جاری است که بر جواز غنا صراحت دارد و این گونه اخبار بسیار اندک است؛ به‌گونه‌ای که توان مقابله و معارضه با اخباری که صریح در حرمت است را ندارد.
و اما در مورد استدلال مخالفان به روایاتی که می‌فرماید قرائت قرآن باید با صوت نیکو و غم‌انگیز خوانده شود باید گفت: این حدیث لازم ندارد که قرآن کریم با غنا خوانده شود؛ زیرا هر صوت زیبا و حزن‌آمیزی غنا نامیده نمی‌شود و این مطلب - به شکر و ستایش خداوندی - ظاهر است و نیاز به تبیین ندارد.

۱- الحدائق الناظرة، ج ۱۸، ص ۱۱۲.

توجه نداشتن به موضوع روایات

قاعده‌ای که مرحوم محقق بحرانی از آن سخن می‌گوید، در جمع میان روایت متعارض کاربرد دارد. بدیهی است روایاتی معارض دانسته می‌شود که افزوده بر اختلاف در حکم، دارای موضوعی کاملاً یکسان باشد. این اصل برگرفته از روایاتی است که نمونه‌ای از آن چنین است:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فأعرضهما على كتاب الله، فما وافق كتاب الله فخذوه، وما خالف كتاب الله فذروه»^۱.

- اگر دو حدیث مخالف و متعارض به شما رسانده شد، آن دو را بر کتاب خدا عرضه دارید و خبری را که با کتاب خداوند سازگار بود نگاه داشته و دیگری را طرد نمایید.

این حدیث، از روایات متخالف و متعارض سخن می‌گوید و ما در باب غنا، روایات متعارضی نداریم، بلکه هر دو دسته از روایات حرمت و جواز، موضوعی جدای از دیگری دارد، از این رو هیچ یک از قواعدی که در باب مرجحات روایی گفته شده در آن جاری نیست. هیچ یک از این دو دسته روایات، با هیچ آیه‌ای مخالف نیست و ما بارها از چگونگی دلالت این روایات سخن گفته‌ایم.

وی با تکیه‌ی تمام بر نفس خویش بدون هیچ شک و شبهه و با قاطعیت می‌گوید: مقتضای ترجیح، تحریم مطلق غناست.

البته ریشه‌ی ضعف چنین فقیهانی نداشتن اصول فقه و دوری از منطق

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۳۵.

و فلسفه بوده است. آنچه فقیه باید بر آن اهتمام ویژه داشته باشد این است که هیچ حکمی را بدون دلیل شرعی از کتاب و سنت صادر نکند و برای به دست آوردن حکم نیز سراغ مستقلات عقلی نرود؛ چرا که عقل مشرع نیست و تنها فهم شریعت را برعهده دارد و ما هر آیه و روایتی را از پنجره‌ی عقل تحلیل می‌نماییم.

تفکیک صوت خوش از صوت غنایی

جناب بحرانی بر این عقیده است روایاتی که کاربرد صوت حسن در قرائت قرآن کریم را سفارش می‌نماید با صوت غنایی ملازمه‌ای ندارد و می‌شود صدای خوش از غنا دور باشد. وی این مسأله را امری واضح و روشن می‌شمرد.

محقق و پژوهش‌گر در تحقیق علمی خویش چیزی را بدیهی و روشن نمی‌گیرد و سعی دارد بر مشهورات و حتی مسلمات موشکافی داشته باشد و تسلیم شهرت آن نگردد. به کاربردن عبارت «وهذا - بحمد الله سبحانه - ظاهر» دوری از مشی علمی را می‌رساند. کسانی که چنین دیدگاه‌هایی را تکرار می‌کنند نه می‌دانند صدای خوش چیست و نه غنا را می‌شناسند و تنها به پردازش الفاظ می‌پردازند. چنین عبارتی جرأت وارد آوردن اشکال از ناحیه‌ی دیگران را نیز می‌گیرد؛ زیرا هر مخالفی در معرض اتهام نادانی قرار می‌گیرد.

البته، عالمان شیعه اعم از اخباری و اصولی همه دارای قداست و ملکه‌ی قدسی بوده‌اند و اگر کسی اندکی تردید در این زمینه به خود راه

دهد به آلودگی اعتقادی و ذهنی گرفتار است؛ اما قداست روح در غیر معصوم، علت تامه‌ی عصمت علمی نیست.

غناخوانی در قرائت قرآن کریم

«وَأَمَّا مَا يُوْهَمُهُ بَعْضُ تِلْكَ الْأَخْبَارِ مِنَ التَّغْنِي بِالْقُرْآنِ، مِثْلَ مَا نَقَلَهُ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ السَّائِبِ، قَالَ: قَدِمَ عَلَيْنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، فَأَتَيْتَهُ مُسَلِّماً عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَباً بِابْنِ أَخِي. بَلَّغْنِي أَنَّكَ حَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ؟ قُلْتَ: نَعَمْ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ. قَالَ: فَاتَّيَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحَزَنِ، فَإِذَا قَرَأْتُمُوهُ فَأَبْكُوا، فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا وَتَغَنُّوا بِهِ، فَإِنَّ مِنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا.»

قال في مجمع البيان: تأوله بعضهم بمعنى استغنوا به، وأكثر العلماء على أنه تزيين الصوت وتحزينه. انتهى^۱.

- روایاتی که برخی توهم جواز غناخوانی از آن کرده‌اند خبر ابن ابی وقاص است که ذکر آن پیش از این گذشت و در آن امر به تغنی به قرآن کریم شده است و این که کسی که قرآن کریم را به غنا نخواند، از شیوه‌ی پیامبر اکرم ﷺ دور است. صاحب مجمع البیان نقل کرده است عبدالرحمن بن سائب گوید: سعد بن ابی وقاص به من گفت: مرحبا بر پسر برادرم، به من خبر رسیده است که تو قرآن را با صوت زیبایی می‌خوانی. به او گفتم: به حمد الهی آری! گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمود: همانا قرآن کریم با حزن و اندوه نازل گردیده است؛ پس هر گاه آهنگ قرائت آن را نمایند، گریه کنید و

۱- الحدائق الناظرة، ج ۱۸، صص ۱۱۲ - ۱۱۳.

چنانچه نمی‌گیرید، خود را به حالت گریه درآورید و آن را به صورت غنا بخوانید؛ زیرا کسی که قرآن را با تغنی نخواند از ما نیست.

صاحب مجمع البیان گفته است: برخی «تغنی» را به استغنائی به قرآن تأویل نموده‌اند و گفته‌اند هر کس از قرآن بی‌نیازی نجوید از ما نیست و بیش‌تر عالمان نیز «تغنی» را به زیباسازی صوت و اندوهگین ساختن آن دانسته‌اند.

پیش از این نقد چنین گفته‌هایی گذشت. این روایت از قرائت قرآن کریم و خواندن آن سخن می‌گوید و داراشدن به وسیله‌ی قرآن کریم به هیچ وجه موضوع سخن نیست؛ همان‌گونه که ابن ابی وقاص را از بهترین قاریان آورده و چنین تأویلی از هر کس که باشد و به ویژه از بزرگان فقه، جای تعجب و تأمل است.

حرمت خوشایندی و کامیابی

«قال في الكفاية - بعد نقل ذلك - وهذا يدلّ على أنّ تحسين الصوت بالقرآن والتغني به مستحبّ عنده، وأنّ خلاف ذلك لم يكن معروفاً بين القدماء، انتهى.

أقول: - أولاً - أنّ الخبر المذكور عامي، فلا ينهض حجّةً. وثانياً: أنّه معارض بجمله من الأخبار المتقدّمة، الدالّة على المنع من قراءة القرآن بالغناء، وإنّما يقرّوه بالصوت الحسن على جهة الحزن، ما لم يبلغ حدّ الغناء، فأنّه محرّم في قرآن أو غيره»^۱.

مرحوم سبزواری در کتاب کفایة الاحکام خود در ذیل این حدیث

۱- همان.

می‌نویسد: این روایت بر استحباب زیباساختن صوت به وسیله قرآن کریم و غناخوانی آن دلالت دارد و نیز خلاف این نظرگاه در میان قدمای از فقیهان معروف نبوده است.

صاحب حدائق در نقد وی گوید: این روایت عامی است و نمی‌تواند دلیل قرار گیرد و سعد و قاص در سلسله‌ی سند آن قرار دارد. افزوده بر این، روایت یاد شده با دیگر روایاتی که گذشت و از خواندن قرآن به صورت غنا منع نموده و تنها بر قرائت آن به صورت صوت حسن و حزن آلود توصیه نموده بود، معارض است.

البته میان این روایات تعارضی وجود ندارد و موضوع این دو دسته روایات دو امر متفاوت است و در تعارض وحدت موضوع شرط است؛ هم‌چنان که در باب غنا و موسیقی باید برای اثبات حرمت دلیل آورد و هرگونه نقدی بر روایات جواز بر این حکم خللی وارد نمی‌آورد و ما نیز در بررسی کلام فقیهان بر آن هستیم بدانیم آیا کسی توانسته است دلیلی برای اثبات حرمت آورد یا خیر.

وی صوت حسن و غنا را دو امر متمایز، اما در طول هم می‌داند که صوت حسن چون بر زیبایی آن بسیار افزوده گردد و خوشایند شود، غناست. آیا کامیابی و خوشایندی از صدای زیبا همانند زنا حرام است و دین اسلام دینی عسرت طلب و غم‌بار است، در حالی که چنین آرایشی هرگز پشتوانه‌ای از آیات و روایات ندارد و می‌توان آن را سلیق شخصی و تعصبات قومی دانست. چیزی که می‌تواند مانع از خوشایندی و کامیابی گردد، گناه است و صوت و صدای غنایی بر اساس تحلیلی که از متون

دینی این موضوع و نقدی که بر ادله‌ی ادعا شده در حرمت گذشت گناه نیست، بلکه غنایی حرام است که اندراس دین و خانه‌نشین نمودن حق و صاحب ولایت یا مددکاری باطل را در پی داشته باشد، یا اشاعه‌ی فحشا نماید و این امر به غنا از آن جهت که غناست ارتباطی ندارد و نفس صوت؛ خواه به صورت عادی ادا شود یا با غنا اشکالی ندارد.

ناآگاهی از دانش موسیقی

«ومنها: خبر الفقیه الآخر^۱ من الأخبار المتقدّمة، بناءً علی کون التفسیر الذی فی آخره من الخبر، كما فهمه صاحب الوافی. وروایة العیون المتقدّمة، وروایة تفسیر علی بن ابراهیم الثانیة. ومنها: روایة عبد الله بن سنان، وهو أصرح صریح فی ذلك. وأمّا ما ذكره فی الكفاية، من حمل الأخبار الدالّة علی المنع من التغنّي بالقرآن علی قراءة تكون علی سبیل اللّهُ، كما یصنعه الفسّاق فی غنائهم، قال: وتؤیّده روایة عبد الله بن سنان المذكورة؛ فإنّ فی صدر الخبر الأمر بقراءة القرآن بألحان العرب، واللحن هو الغناء، ثم بعد ذلك المنع من القراءة بلحن أهل الفسق، ثمّ قوله: سیجیء من بعدی أقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء. انتهى. فهو ممّا لا ینبغی أن یصغى إلیه ولا یرج فی مقام التحقیق علیه.

أمّا أولاً، فإنّ الغناء الممنوع منه فی القرآن، علی ما یكون علی سبیل اللّهُ، كما یصنعه الفسّاق فی غنائهم، لا محصّل له؛ فإنّه إن أراد به

۱- سأل رجل عن علی ابن الحسین علیه السلام عن شراء جاریه لها صوت، فقال: ما علیک لو اشتريتها فذكرتک الجنة».

القراءة مع مصاحبة آلات اللهو كالعود ونحوه، فإنَّ أحدًا لا يصنع ذلك. وإنَّ أراد قراءة القرآن التي تقع على سبيل اللهو، فإنَّه لا يعقل له معنى، لأنَّها إن وقعت بطريق الغناء الذي هو محلُّ البحث، فهذا هو الذي ندَّعي تحريمه؛ سواء كان من الفساق أو الزهاد، وإن كان كذلك فإنَّه لم يعهد هنا نوع ممنوع منه، غير ما ذكرناه، حتَّى أنَّه يخصَّه بالفساق؛ لأنَّ مجرد الترجيع وتحسين الصوت والتحرُّن به لا يستلزم الغناء، كما أشرنا إليه آنفًا فهو إن بلغ إلى حدِّ الغناء وصدق عليه عرفاً أنَّه غناء، كان ممنوعاً ومحرمّاً، وإلا فلا»^۱.

جناب بحرانی کلامی را که جناب صدوق در تفسیر روایت امام سجاده^(ع) آورده و گفته است «یعنی بقرائته القرآن والزهد والفضائل التي ليست بغناء، وأمَّا الغناء فمحظور» را از روایت می‌داند؛ یعنی کنیز آوازه‌خوانی که به زیبایی می‌خواند؛ چنانچه با خواندن قرآن کریم، زهد و یاد بهشت را یادآور شود اشکال ندارد.

مرحوم صاحب حدائق مانند بسیاری از فقیهان دیگر با غنا و موسیقی و صوت و صدا در حد کتاب‌های لغت آشنا بوده و این موضوعات را از نزدیک ندیده و با آن به طور ملموس برخورد نداشته و به خاطر صفا و طهارتی که داشته، از این مسایل به دور بوده است، از این رو ناشیانه وارد این موضوعات می‌گردد و فردی موسیقی‌دان اگر چنین آرایه‌ای را تنها از لحاظ شناخت موضوع بررسی نماید - و نه از جهت حکم فقهی آن که در حیطه‌ی وی از آن جهت که موسیقار است، نیست - چنین درمی‌یابد که

۱- الحدائق الناظرة، ج ۱۸، ص ۱۱۴-۱۱۳.

این آرا فرسنگ‌ها از موضوع صوت و صدا و غنا و زیبایی خوانی دور است و ناشیانه از چیزی سخن گفته شده؛ چرا که برای صاحب سخن ناشناخته بوده است.

در منطق گفتیم که برخی از قضایا مفهومی است و معنایی از آن در ذهن مخاطب نیست و میان مفهوم و معنا تفاوت است. برخی از عالمان همانند محقق بحرانی، تنها مفهومی از غنا و موسیقی در ذهن داشته‌اند و به معنای آن راه نیافته‌اند.

صوت حسن صوتی است که خوشایند نفس است و نفس از خوشی آن حظ می‌برد. البته، زمان، مکان، سلیقه و صداهای مختلف در آن تأثیرگذار است و ما بحث آن را پیش از این ارایه دادیم. صدای نیکو نیکو و حسن است و هرچه بر حُسن آن افزوده گردد احسن می‌گردد و از حسن بودن خارج نمی‌شود؛ هرچند صوت داودی باشد. صدای حسن نیز خوشایند؛ خواه حُسن آن پایین باشد یا بسیار و تشکیکی که در آن است، آن را از خوشایند بودن خارج نمی‌سازد و چنانچه شما حسن پایین را مجاز دانستید هیچ دلیلی برای مجاز ندانستن حسن افزون آن ندارید.

بله حسن افزون صوت می‌تواند طرب‌انگیز باشد و گاه شنونده را به رقص آورد، اما رقص نیز از آن جهت که رقص است حرام نیست و نمی‌توان آن را دلیل بر حرمت غنا و موسیقی گرفت و ما دلایل حرمت رقص را در جلد هفتم این مجموعه برمی‌رسیم و مرزهای حلال و حرام آن را مشخص می‌نماییم و در آنجا نیز دیدگاهی متمایز از مشهور فقیهان ارایه می‌دهیم.



غناى لهوى در قرائت قرآن کریم

محدث بحرانی کلام مرحوم سبزواری را که قایل است روایات حرمت قرائت قرآن به صورت غنایی به قرائت لهوی و دستگاه‌های اهل فسق در قرآن کریم ناظر است، نقد می‌نماید. استناد مرحوم سبزواری در این کلام، ابتدای روایت عبد الله بن سنان است که در آن، به قرائت قرآن به صورت الحان عرب امر شده و لحن نیز همان غناست و در پایان آن نیز از قرائت قرآن کریم بالحن اهل فسق نهی گشته است.

صاحب حدائق گوید:

چنانچه مراد از قرائت لهوی و اهل فسق، قرائت قرآن کریم همراه با آلات لهو باشد باید گفت کسی چنین جسارتی نمی‌کند و چنانچه مراد ایشان، وقوع آن به صورت لهوی است، این امر معقول نیست؛ زیرا غنا در عرف به دو گونه‌ی حلال و حرام و غنای اهل فسق و اهل زهد تقسیم نمی‌شود و هر چیزی که عرف نام غنا را بر آن نهاد حرام است.

هم‌چنین درست است که لحن به معنای غنا آمده، اما منحصر در این معنا نیست و مشترک لفظی است و به معنای لغت نیز می‌آید و مراد از لحن، لغت عربی است و صاحب مجمع‌البحرین نیز همین معنا را برای آن آورده است.

پیش از این گفتیم که چگونه می‌توان از دستگاه‌های لهوی در قرائت قرآن کریم استفاده نمود، اما جناب بحرانی چندان آشنایی با این معنا ندارد. مرحوم بحرانی پس از این نقد، جمع زیر را پیشنهاد می‌دهد: روایاتی که می‌فرماید قرآن کریم را با الحان عرب بخوانید به این

معناست که باید قرآن کریم را با صوت نیکو خواند و احادیثی که می‌فرماید قرآن را با الحان اهل فسق نخوانید، از غناخوانی در قرآن کریم منع می‌نماید و صوت حسن امری فروتر و پایین‌تر از غناست، براین اساس، اعم و فراتر از آن دانسته می‌شود.

شیخ انصاری نقد چنین دیدگاهی را به تفصیل آورده است و ما بازخوانی دیدگاه‌های مرحوم شیخ اعظم و نقد این دیدگاه را به جای خود حواله می‌دهیم.

محقق بحرانی مدعی است که غنا غناست و میان غنای اهل زهد و اهل فسق تفاوتی نیست؛ اما ما غنای این دو گروه را متفاوت می‌دانیم؛ به این معنا که می‌توان غنا را بر دو گونه‌ی غنای اهل ایمان و فسق تقسیم نمود. برای نمونه غنایی که در بیت‌الغناها، کاباره‌ها و دانسینگ‌ها اجرا می‌شود یک غناست و غنایی که در هیأت‌های عزاداری و در جمع سینه‌زنان است نیز غنایی دیگر است و همین سخن مرحوم سبزواری است که بر آن تأکید دارد؛ اما از گفته‌ی جناب بحرانی معنایی به دست نمی‌آید و تفاوت صدای حسن و غنا دانسته نمی‌شود. تفاوت دیدگاه مرحوم سبزواری این است که غنای لاهی اشکال دارد و غنای غیر لاهی جایز است و تفاوتی میان غنا و صوت حسن نیست، ولی مرحوم صاحب حدائق می‌گوید صوت اگر غنایی شد، حرام و چنانچه فقط حسن باشد، حلال است، اما تمایز میان غنا و صوت حسن را بیان نمی‌دارد و آن را امری بدیهی می‌شمرد؛ در حالی که نمی‌توان میان آن دو تفاوتی دید.

حرمت بهای کنیزان خواننده

«وَأَمَّا الرَّوَايَةُ الثَّانِيَّةُ فَهِيَ ظَاهِرَةٌ فِي أَنَّ شِرَاءَ الْمَغْتَبَةِ إِنَّمَا هُوَ لِأَجْلِ

التجارة وطلب الربح والفائدة، وهو ممّا لا إشكال فيه، كما صرّح به الأصحاب، والمحرمّ إنّما شراؤها وبيعها لأجل الغناء»^١.

«ونقل في المسالك عن جماعة من الأصحاب منهم العلامة في التذكرة تحريم الغناء مطلقاً، ونقله في المختلف عن أبي الصلاح، وهو المنقول عن ابن ادريس أيضاً استناداً إلى الأخبار المطلقة في تحريمه.

ومن تلك المواضع المستثنيات - على تقدير القول المشهور - غناء المرأة التي تزفّ العرائس، بشرط أن لا يدخل عليها الرجال، ولا يسمع صوتها الأجنب من الرجال، ولا تتكلم بالباطل، ولا تعمل بالملاهي.

وما توهمه من استدلال بهذه الأخبار على جواز الغناء - وإنّما تحريمه من حيث أمر آخر، كدخول الرجال لقوله *لَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا* في بعض تلك الأخبار: لأنّها ليست بالتي يدخل عليها الرجال، وأنّ فيه إشارة إلى أنّ التحريم إنّما هو من هذه الجهة - فليس بشيء، لقصر التعليل على مورد النصّ، بمعنى أنّ التي تزفّ العرائس يباح لها الغناء لعدم دخول الرجال عليها المستلزم لتحريمه»^٢.

- اما رواياتى كه دلالت دارد بهای كنيزان خواننده سحت است و رواياتى كه آن را بدون اشكال مى داند، بايد چنين جمع نمود كه روايات جواز ناظر به مقام فروش آنان از باب تجارت و كنيزى است و تجارت كنيز بدون اشكال است؛ ولى روايات منع، خريد و فروش آنان را از باب غناخوانى جايز نمى داند.

١- الحدائق الناظرة، ج ١٨، ص ١١٥.

٢- الحدائق الناظره ج ١٨، ص ١١٦.

روایات این باب، هیچ یک برگفته‌ی یاد شده و این که چنین کنیزانی به عنوان کنیز به فروش رسند، دلالت ندارد و برای این جمع، هیچ گونه شاهده‌ی وجود ندارد و جمعی تبرعی است، نه تحقیقی. برخی از این روایات مثل: «أجر المغنّي والمغنّیة سحت»، کسب و مزد و درآمد مرد و زن آوازه‌خوان را سحت می‌داند و از خرید و فروش آنان سخنی نمی‌گوید. افزوده بر این، در بیع می‌توان چیزی را ضمیمه نمود و آن را تحت معامله قرار داد، اما صناعی مانند نجاری و مغنی‌گری نمی‌تواند به عنوان ضمیمه‌ی مبیع قرار گیرد. برای نمونه، نمی‌توان بخشی از ثمن را در برابر رنگ کالا گذاشت، از این رو معامله‌ی اتومبیلی که بخشی از بهای آن به اعتبار رنگ آن است درست نیست؛ زیرا رنگ وصف است و نمی‌شود ضمیمه‌ی مبیع شود. خوانندگی نیز یک وصف است و نمی‌شود بهایی را بابت جاریه بودن آن و بخشی را به ازای خوانندگی او قرار داد و مهم این است که ذات موضوع خرید و فروش و معامله باشد. چنانچه ذات مورد معامله قرار گیرد؛ هر چند هدف مشتری وصفی از اوصاف آن باشد معامله درست است؛ زیرا ذات قابل تملیک و تملک است و اگر وصف به تنهایی مورد معامله واقع شود چون قابل تملک نیست نمی‌توان آن را موضوع معامله گذاشت. در این صورت اگر کسی خرید قناری را بر ذات آن ببرد، اما هدف وی استفاده از صوت خوش آن باشد و سپس مشخص گردد این قناری لال است، با نبود وصف، می‌تواند آن را به فروشنده بازگرداند؛ همان‌طور که در مورد کنیز خواننده نیز همین حکم جاری است. کلام جناب صاحب حدائق لازم دارد که غناخوانی که وصف است موضوع

معامله قرار گیرد و چنین معامله‌ای نه از باب غنا بلکه از باب دارا نبودن شرایط بیع باطل است که ما تحلیل آن را در ذیل روایت مورد نظر آوردیم.

مستثنیات غنای حرام

برخی از فقیهان غنا را به صورت مطلق حرام می‌دانند، از این رو مواردی از آن استثنا می‌پذیرد: یکی غنای زن در عروسی است، به شرط آن که مردی بر آن‌ها داخل نشود و بیگانه‌ای صدای آنان را نشنود و به باطلی سخن نگویند و آلات لهو به کار برده نشود!

البته باید به این بزرگواران گفت آنچه ذات آن حرام است؛ مانند غنا از آن جهت که غناست و چنین ملاکی برای حرمت دارد، نمی‌تواند استثنا بپذیرد و در موردی حلال شود. وقتی می‌گوییم غنا به صورت مطلق حرام است؛ یعنی هم‌چون ظلم است که حرمت آن اطلاق دارد و همه‌جایی و همه‌زمانی و همه فردی است.

آنچه گذشت ماجرای نقدهای مرحوم محقق بحرانی بر مرحوم فیض کاشانی و محقق سبزواری است. همان‌گونه که دیده شد هیچ یک از این نقدها کارگشا و علمی نیست و مرحوم بحرانی با موضوع غنا و موسیقی بیش از آنچه در کتاب‌های لغت آمده، آشنا نبوده است.

